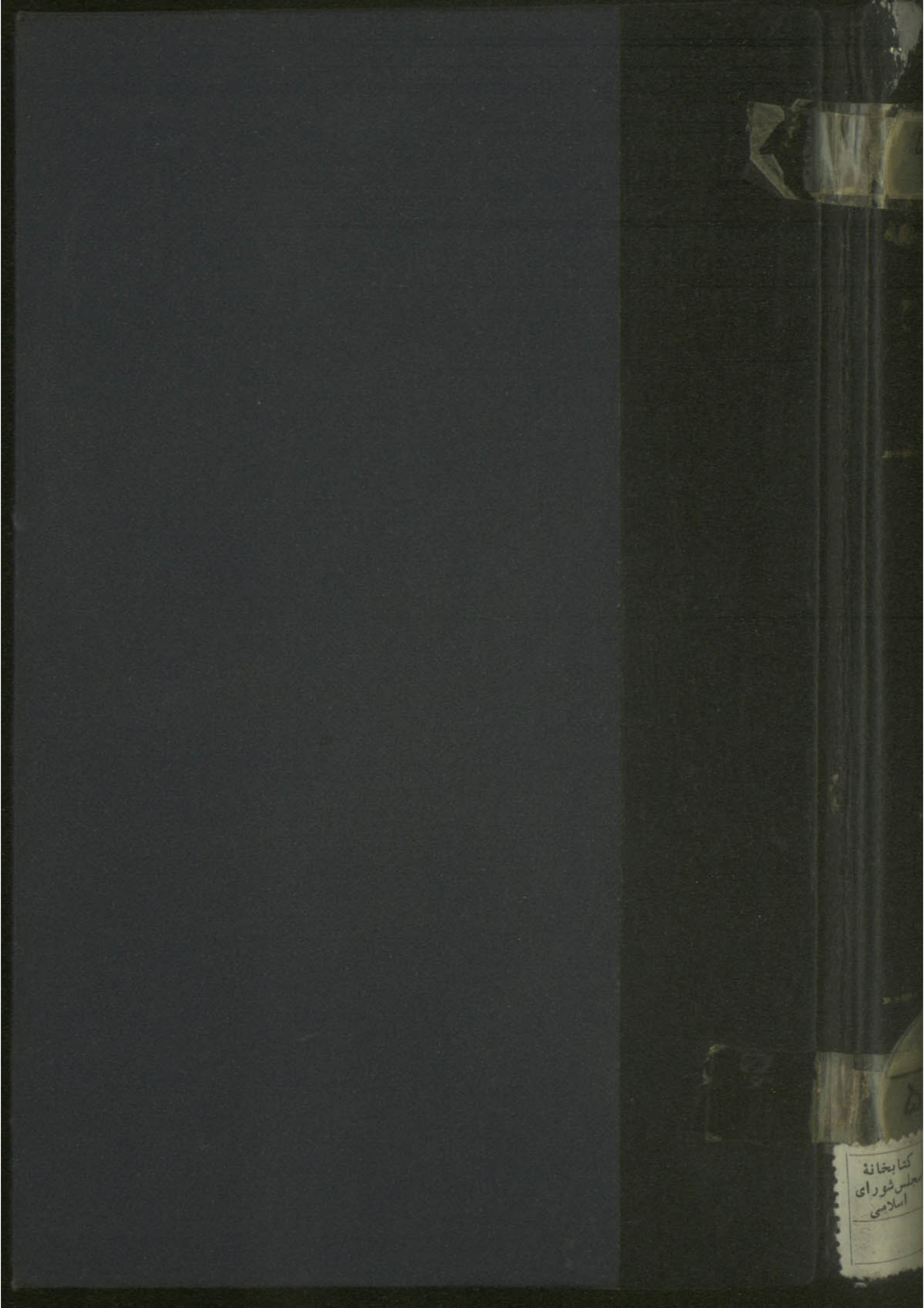

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

مجموعه الواح

فارسی

عبدالحسین اداره نفتی

سنه
۱۳۲۶

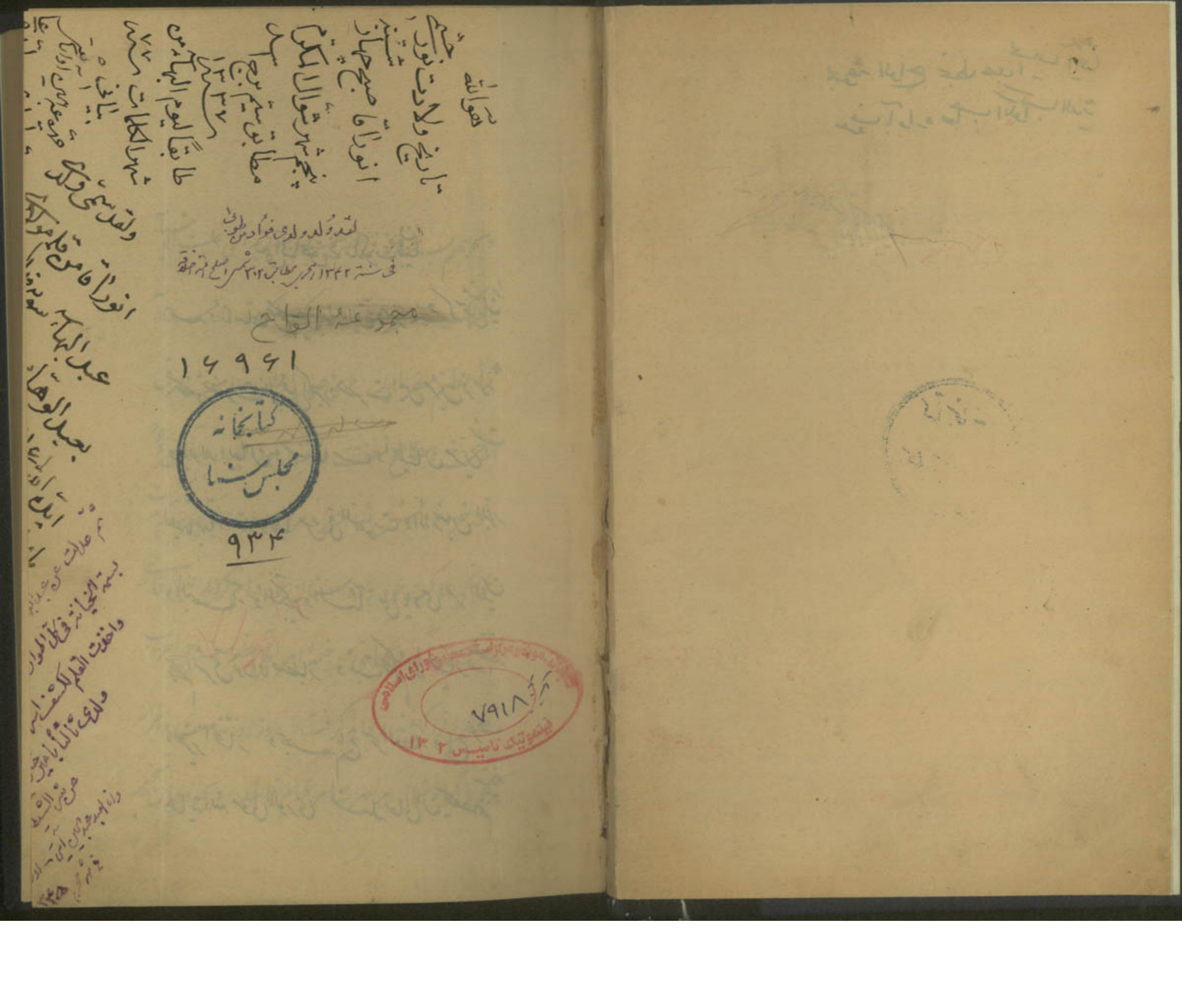
نام کتاب :
مؤلف :
مترجم :
مصحح :
ناشر :
تاریخ انتشار :

قطع :
تعداد صفحه :
تعداد جلد :
زبان :
موضوع :

مجموعهٔ الواح بخط عبد المحسن آیتی
معروف بآواره صاحب الکواکب الدریة

مجموعهٔ الواح بخط عبد الحسین آیتی
معروف بآواره صاحب الکواکب الدریة

مجموعهٔ الواح بخط عبد المحسن آیتی
معروف بآواره صاحب الکواکب الدریة


مجموعة الواح
16961
کتابخانه مجلس شورا
934
7918

بسمی الناطق فی ملکوت البیان

حمد و ثنا سلطان مبین را لایق و سزاست که سجن متین را
بحضور حضرت علی قبل اکبر و حضرت امین مزین فرمود
و بانوار ایقان و استقامت و اطمینان مزین داشت
علیهما بهآء الله و بهآء من فی السموات والارضین النور
والبهآء والتکبیر والثنآء علی ایادی امره الذین
بهم اشرق نور الاصطبار و ثبت حکم الاختیار لله المقتدر
العزیز المختار و بهم ماج بحر العطآء و هاج عرف
عنایة الله مولی الوری نسئله تعالی ان یحفظهم بجنوده

و یحرسهم بسلطانه و ینصرهم بقدرته التی غلبت الاشیآء
الملک لله فاطر السمآء و مالک ملکوت الاسمآء
نبأ عظیم میفرماید ای اصحاب ایران شما مشارق
رحمت و مطالع شفقت و محبت بوده اید و آفاق وجود
بنور خرد و دانش شما منور و مزین بوده آیا چه شد که بدست
خود بر هلاکت خود و دوستان خود قیام کردید یا افنانی
علیک بهآئی و عنایتی خیمهٔ امر الهی عظیم است جمیع احزاب
عالمرا فرا گرفته و خواهد گرفت روز روز شماست و هزار
لوح گواه شما بر نصرت امر قیام نمائید و بجنود بیان تسخیر

افئده و قلوب اهل عالم مشغول شوید باید از شما ظاهر
شود آنچه که سبب راحت و آسایش بیچارگان روزگار است
کمر همت را محکم نمائید شاید بندگان از اسیری فارغ
شوند و بآزادی رسند امروز نالهٔ عدل بلند و
حنین انصاف مرتفع دود تیرهٔ ستم عالم و امم را
احاطه نموده از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی بامر
آمر حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد و آثارش در
جمیع اشیاء عالم ظاهر و هویدا اینست بشارت اعظم که
از قلم مظلوم جاری شده بگو ای دوستان ترس از

برای چه و بیم از که گلپارهای عالم باندک رطوبتی متلاشی
شده و میشوند نفس اجتماع سبب تفریق نفوس موهومه است
نزاع و جدال شأن درندهای ارض بیاری باری شمشیرهای
حزب بابی بگفتار نیک و کردار پسندیده بغلاف راجع
لازال اخیار بگفتار حدائق وجود را تصرف نمودند بگو
ای دوستان حکمت را از دست مدهید نصائح قلم اعلی
را بگوش هوش بشنوید عموم اهل عالم باید از ضرّ دست
و زبان شما آسوده باشند در کتاب اقدس در ذکر ارض طا
نازل شده آنچه که سبب انتباه عالمیانست ظلمهای عالم

حقوق امم را غصب نموده اند بتمام قدرت و قوت بمشتهیات
نفوس خود مشغول بوده و هستند از ظالم ارض طا ظاهر
شد آنچه که عیون ملأ اعلی خون گریست یا ایها الشارب
رحیق بیانی والناظر الی افق ظهوری آیا چه شده که اهل ایران
مع اسبقیتشان در علوم و فنون حال پستتر از جمیع
احزاب عالم مشاهده میشوند یا قوم در این یوم مبارک
منیر خود را از فیوضات فیاض محروم منمائید امروز از
سحاب رحمت رحمن امطار حکمت و بیان نازل طوبی
لمن انصف فی الامر و ویل للظالمین امروز هر

آگاهی گواهی میدهد براینکه بیاناتیکه از قلم مظلوم نازل شده
سبب اعظم است از برای ارتفاع عالم و ارتقاء امم جو
ایقوم بقوت ملکوت بر نصرت خود قیام نمائید که شاید ارض
از اصنام ظنون و اوهام که فی الحقیقه سبب و علت خسارت
و ذلت عباد بیچاره اند پاک و طاهر گردد این اصنام حائلند
و خلق را از علو و صعود مانع امید اینکه ید اقتدار مدد فرماید
و ناس را از ذلت کبری رهاند در یکی از الواح نازل
یا حزب الله بخود مشغول نباشید در فکر اصلاح عالم و تهذیب
امم باشید اصلاح عالم از اعمال طیبه طاهره و اخلاق

راضیهٔ مرضیه بوده ناصر امر اعمال است و معینش اخلاق

یا اهل بهاء بتقوی تمسک نمائید هذا ما حکم به المظلوم

و اختاره المختار ای دوستان سزاوار آنکه در این

بهار جانفزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید خورشید

بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده با بهره کسیکه

خود را بی بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت

بگو اهریمنان در کمینگاهان ایستاده اند آگاه باشید و بروشنائی

نام بینا از تیرگیها خود را آزاد نمائید عالم بین باشید نه خود

بین اهریمنان نفوسی هستند که حائل و مانعند ما بین عباد

و ارتفاع و ارتقای مقاماتشان امروز بر کل لازم و واجبست

تمسک نمایند بآنچه که سبب سمو و علو دولت عادله و ملتست

قلم اعلی در هر یک از آیات ابواب محبت و اتحاد باز نموده

قلنا و قولنا الحق عاشروا مع الادیان کلها

بالروح والریحان از این بیان آنچه سبب اجتناب و علت

اختلاف و تفریق بود از میان برخاست و در ارتقاء وجود

و ارتفاع نفوس نازل شده آنچه که باب اعظم است از برای

تربیت اهل عالم آنچه از لسان و قلم ملل اولی از قبل ظاهر

فی الحقیقه سلطان آن در این ظهور اعظم از سماء مشیت مالک

قدم نازل از قبل فرموده اند حب الوطن من الایمان
ولسان عظمت در یوم ظهور فرموده لیس الفخر لمن یحب الوطن
بل لمن یحب العالم باین کلمات عالیات طیور افئده را پرواز
جدید آموخت و تحدید تقلید را از کتاب محو نمود این مظلوم حزب
را از فساد و نزاع منع فرمود و باعمال طیبه و اخلاق مرضیه
روحانیه دعوت نمود امروز جنودی که ناصر امرند اعمال و اخلاق
طوبی لمن تمسک بهما و ویل للمعرضین یا حزب الله شما را
بادب وصیت مینمایم و اوست در مقام اول سید اخلاق
طوبی از برای نفسیکه بنور ادب منور و بطراز راستی مزین گشت

دارای ادب دارای مقام بزرگست امید آنکه این مظلوم
و کل بآن فائز و بآن متمسک و بآن متشبث و بآن ناظر باشیم
اینست حکم محکم که از قلم اسم اعظم جاری و نازل گشته امروز
روز ظهور لئالی استقامت است از معدن انسانی یا حزب العدل
باید بمثابه نور روشن باشید و مانند نار سدره مشتعل این نار
محبت احزاب مختلفه را در یک بساط جمع نماید و نار بغضا سبب و
علت تفریق و جدال است نسئل الله ان یحفظ عباده من
شر اعدائه انه علی کل شیء قدیر الحمد لله حق جل جلاله بمفتاح
قلم اعلی ابواب افئده و قلوب را گشوده و هر آیه از آیات منزله بابیست

مبین از برای ظهور اخلاق روحانیه و اعمال مقدّسه این نداء
و این ذکر مخصوص مملکتی و یا مدینهٔ نبوده و نیست باید اهل عالم
طرّاً بآنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسّک نمایند تا بآزادی
حقیقی فائز شوند گیتی بانوار نیّر ظهور منوّر چه که در سنهٔ ستّین
حضرت مبشّر روح ما سواه فداه بروح جدید بشارت داد و در
سنهٔ ثمانین عالم بنور جدید و روح بدیع فائز گشت حال اکثر
اهل بلاد مستعدّند از برای اصغای کلمهٔ علیا که بعث و حشر کلّ بآن
منوط و معلّقست در صحیفهٔ حمراء در سجن عکّاء نازل شد آنچه که
سبب سموّ عباد و عمار بلاد است از جمله این بیانات در آن

از قلم مالک امکان نازل اسّ اعظم که ادارهٔ خلق مربوط و منوط
آنکه اوّل باید وزرای بیت عدل صلح اکبر را اجرا نمایند تا عالم
از مصاریف باهظه فارغ و آزاد شود این فقره لازم و واجب چه
که محاربه اسّ زحمت و مشقّت است دوّیم باید لغات منحصر
بلغت واحده گردد و در مدارس عالم بآن تعلیم دهند سیّم باید
باسبابیکه سبب الفت و محبّت و اتّحاد است تشبّث جویند چهارم
جمیع رجال و نساء آنچه را که از اقتراف و زراعت و امور دیگر تحصیل نمایند
جزئی از آنرا از برای تربیت و تعلیم اطفال نزد امینی ودیعه گذارند
و باطلاع امنای بیت عدل صرف تربیت ایشان شود پنجم توجه

کامل است در امر زراعت   این فقره اگرچه در پنجم ذکر شد ولکن
فی الحقیقه دارای مقام اول است   در ممالک خارجه این فقره بسیار
ترقی نموده   واما در ایران الی حین امرش معوق است   امید آنکه
پادشاه ایده الله توجهی باین امر عظیم خطیر فرماید   باری بآنچه در صحیفهٔ
حمراء از قلم اعلی نازل اگر تمسک نمایند   از قوانین عالم خود را فارغ
مشاهده کنند   کمتر بعضی از اذکار از قلم اعلی جاری که شاید از مشرق
قدرت و مطالع عزت الهی وقتی از اوقات مؤید شوند بر اجرای آن
اگر طالب یافت شود آنچه از ارادهٔ مطلقهٔ نافذه ظاهر گشته لوجه الله
اظهار میشود ولکن این الطالب و این السائل و این العادل و

این المنصف   حال هر یومی نار ظلمی مشتعل و سیف اعتسافی
مسلول   سبحان الله بزرگان ایران و نجبای عظام باخلاق
سبعی فخر مینمایند   حیرت اندر حیرت آمد زین قصص   این مظلوم
در لیالی و ایام بشکر و حمد مالک انام مشغول   چه که مشاهده
شد نصایح و مواعظ تأثیر نموده   و اخلاق و اطوار این حزب
بدرجهٔ قبول فائز   چه که ظاهر شد آنچه که سبب روشنی چشم عالم است
و آن شفاعت دوستان از دشمنان نزد امراء بوده است   کردار
نیک گواه راستی گفتار است   امید آنکه اخیار بروشنائی کردار گیتی را
روشن نمایند   نسئل الله تبارک و تعالی ان یؤید الکل علی

الاستقامة علی حبّه و امره فی ایّام اثره و لیّ المخلصین
و العاملین یا حزب الله قلم اعلی عالم را ظاهر نموده و ابصار را
روشنی حقیقی بخشیده و لکن اکثری از اهل ایران لا زال
از بیانات نافعه و علوم و فنون مبارکه محروم بوده اند یوم
قبل مخصوص از برای یکی از اولیا این کلمهٔ علیا از قلم اعلی نازل
که شاید اهل اعراض باقبال فائز گردند و بغوامض مسائل
اصول الهیّه پی برند و آگاه شوند معرضین و منکرین بچهار کلمه
متمسّک کلمهٔ اوّل فضرب الرّقاب ثانی حرق
کتب ثالث اجتناب از ملل اخری رابع فنای احزاب

حال از فضل و اقتدار کلمهٔ الهی این چهار سدّ عظیم از میان برداشته
شد و این چهار امر مبین از لوح محو گشت و صفات سبعی را
بصفات روحانی تبدیل نمود جلّت ارادته و جلّت قدرته و
عظم سلطانه حال از حق جلّ جلاله بطلبید و میطلبیم که حزب
شیعه را هدایت فرماید و از صفات نالایقه نجات بخشد
از لسان هر یک از آن حزب در هر یوم لعنتها مذکور و ملعون با
عین خلقی از غذاهای یومیّهٔ آن حزب است الهی الهی تسمع
حنین بهائک و صریخه فی اللّیالی و الایّام و تعلم
انّه ما اراد لنفسه امرًا بل اراد تقدیس نفوس عبادک

ونجاتهم عن نار الضغینة والبغضاء التی احاطتهم
فی کل الاحیان ای رب قد ارتفعت ایادی المقربین
الی سماء جودك والمخلصین الی هواء عطائك اسئلك ان
لا تخیبها عما اراد من بحر عطائك وسماء فضلك و
شمس جودك ای رب ایدهم علی اداب ترتفع بها
مقاماتهم بین الاحزاب انك انت المقتدر العزیز
الوهاب یا حزب الله بشنوید آنچه را که اصغاء آن سبب آزادی
وآسودگی وراحت وعلو وسمو کل است از برای ایران قانون و
اصولی لازم وواجب ولکن شایسته آنکه حسب الاراده حضرت

سلطان

سلطان ایده الله وحضرات علمای اعلام وامرای عظام واقع شود باید
باطلاع ایشان مقری معین گردد وحضرات در آن مقر جمع
شوند وبحبل مشورت تمسک نمایند وآنچه را که سبب وعلت
امنیت ونعمت وثروت واطمینان عباد است معین فرمایند
واجرا دارند چه اگر بغیر از این ترتیب واقع شود علت اختلاف
وضوضا گردد در اصول احکام که از قبل در کتاب اقدس وسائر
الواح نازل امور راجع بسلاطین ورؤسای عادل وامنای
بیت عدل شده ومنصفین ومتبصرین بعد از تفکر اشراق نیر
عدل را بعین ظاهر وباطن در آنچه ذکر شده مشاهده نمایند حال

آنچه در لندره امت انگریز بآن متمسک خوب بنظر میآید چه که

بنور سلطنت و مشورت امت هر دو مزین است در اصول و قوانین

بابی در قصاص که سبب صیانت و حفظ عباد است مذکور و لکن آن

خوف از آن ناس را در ظاهر از اعمال شنیعهٔ نالایقه منع

مینماید اما امریکه در ظاهر و باطن سبب حفظ و منع است

خشیة الله بوده و هست او است حارس حقیقی و حافظ معنوی

باید بآنچه سبب ظهور این موهبت کبری است تمسک جست و تشبث

نمود طوبی لمن سمع ما نطق به قلمی الاعلی و عمل بما

امر به من لدن آمر قدیم یا حزب الله وصایای دوست

یکتا را بگوش جان بشنوید کلمهٔ الهی بمثابهٔ نهال است مقر و مستقرش

افئدهٔ عباد باید آنرا بکوثر حکمت و بیان تربیت نمائید تا اصلش

ثابت گردد و فرعش از افلاک بگذرد ای اهل عالم فضل این

ظهور اعظم آنکه آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاق است از کتاب

محو نمودیم و آنچه علت الفت و اتحاد و اتفاق است ثبت فرمودیم نعیماً

للعاملین مکرر وصیت نموده و مینمائیم دوستان را که از آنچه

رائحهٔ فساد استشمام میشود اجتناب نمایند بل فرار اختیار کنند

عالم منقلب است و افکار عباد مختلف نسئل الله بان ینورهم

بنور عدله و یعرفهم ما ینفعهم فی کل الاحوال انه هو

الغنیّ المتعال از قبل این کلمهٔ علیا نطق نمودیم نفوسی که
باین مظلوم منسوبند باید در مواقع بخشش وعطا ابر بارنده
باشند ودر اخذ نفس امّاره شعلهٔ فروزنده سبحان الله
این ایّام ظاهر شده آنچه که سبب حیرت است از قراری که شنیده
شد نفسی وارد مقرّ سلطنت ایران گشت وجمعی بزرگان را بارادت
خود مسخّر نمود فی الحقیقه این مقام مقام نوحه وندبه است آیا
چه شده که مظاهر عزّت کبری ذلّت عظمی از برای خود پسندیدند
استقامت چه شد عزّت نفس کجا رفت لازال آفتاب بزرگی
ودانائی از افق سماء ایران طالع ومشرق حال بمقامی تنزّل نموده

که بعضی از رجال خود را ملعب جاهلین نموده اند وشخص مذکور در باب
این حزب در جرائد مصر ودائرة المعارف بیروت ذکر نموده آنچه را
که سبب تحیّر صاحبان آگاهی ودانش گشت وبعد بپاریس توجّه
نموده وجریدهٔ باسم عروة الوثقی طبع کرد وباطراف عالم فرستاد
وبسجن عکّا هم ارسال داشت وباین سبب اظهار محبّت نمود و
مقصودش تدارک مافات بوده باری این مظلوم دربارهٔ او صمت
اختیار کرد از حق میطلبیم او را حفظ نماید وبنور عدل وانصاف منوّر
دارد لذا ان یقول الهی الهی تَرانی قائماً لدی باب عفوک
وعطائک وناظراً الی آفاق مواهبک والطافک

اسئلك بندآئك الاحلى وصرير قلمك يا مولى الورى
ان توفق عبادك على ما ينبغى لايامك و يليق لظهورك
و سلطانك انك انت المقتدر على ما تشآء يشهد
بقوتك واقتدارك و عظمتك وعطائك من فى
السموات والارضين الحمد لك يا اله العالمين و
محبوب فئدة العارفين ترى يا الهى كينونة الفقر
ارادت بحر غنائك وحقيقة العصيان فرات مغفرتك
وعطائك قدر يا الهى ما ينبغى لعظمتك و يليق لسمآء
فضلك انك انت الفضال الفياض الآمر الحكيم لا اله

الا انت القوى الغالب القدير يا حزب الله اليوم بايد
انظار کل بافق کلمهٔ مبارکهٔ يفعل ما يشآء وحده متوجه باشد
چه اگر احدى باين مقام فائز گردد او بنور توحيد حقيقى فائز و منور
ومن دون آن در کتاب الهى از اصحاب ظنون واوهام مذکور و
مرقوم بشنويد نداى مظلوم را و مراتب را حفظ نمائيد اين فقره
بر کل لازم و واجبست مظلوم در جميع ايام من غير ستر و حجاب
امام وجوه اهل عالم نطق فرمود آنچه را که مفتاحست از برای
ابواب علوم و فنون و دانش و آسايش و ثروت و غنا ظلم
ظالمين قلم اعلى را از صرير باز نداشت و شبهات مريبين

و مفسدین او را از اظهار کلمهٔ علیا منع نمود از حق در جمیع احوال
سائل و آملیم که اهل بهآء را از ظنون و اوهام حزب قبل
حفظ فرماید و مقدس دارد یا حزب الله علمای راشدین که
بهدایت عباد مشغولند و از وساوس نفس امّاره مصون و
محفوظ ایشان از انجم سمآء عرفان نزد مقصود عالمیان محبوب
احترام ایشان لازم ایشانند عیون جاریه و انجم مضیئه و اثمار
سدرهٔ مبارکه و آثار قدرت الهیّه و بحور حکمت صمدانیّه طوبی لمن
تمسّک بهم انّه من الفائزین فی کتاب الله ربّ العرش
العظیم البهآء من لدی الله ربّ العرش والثری علیکم

یا اهل البهآء و اصحاب السفینة الحمرآء و علی الّذین سمعوا
ندآئکم الاحلی و عملوا بما امروا به فی هذا اللوح البدیع العزیز

هو الحاکم علی ما یشآء

قد کتب علی کلّ مدینة بان یجعلوا فیها بیت العدل و تجمع فیه
النفوس علی عدد البهآء و ان ازداد لا بأس و یرون کانّهم
یدخلون محضر الله العلیّ الأعلی و یرون من لا یری و ینبغی
لهم ان یکونوا امنآء الرحمن بین اهل الامکان و وکلآء لمن علی
الأرض کلّها و یشاورون فی مصالح العباد لوجه الله کما یشاورون
فی امورهم و یختارون ما هو المختار کذلک امرکم العزیز

الغفار جمال قدم مخاطباً الی الامم میفرماید در هر مدینه از
مدائن ارض باسم عدل بیتی بنا کنند و در آن بیت علی عدد
الاسم الاعظم از نفوس زکیه مطمئنه جمع شوند و باید آن نفوس
حین حضور چنان ملاحظه کنند که بین یدی الله حاضر میشوند
چه که این حکم محکم از قلم قدم جاری شده و لحاظ الله بآن مجمع متوجه
و بعد از ورود باید وکالة عن نفس الله العباد در امور و مصالح کل
تکلم نمایند مثلاً در تبلیغ امر الله اولاً چه که این امر اهم امورات است
تا کل کنفس واحده در سرادق احدیه وارد شوند و جمیع من علی
الارض هیکل واحد مشاهده شوند و همچنین در آداب نفوس و

وحفظ ناموس و تعمیر بلاد والسیاسة التی جعلها الله
اسّاً للبلاد و حرزاً للعباد ملاحظه کنند و تبلیغ امر الله
نظر بحال اوقات و اعصار ملاحظه شود که چگونه مصلحت است
و همچنین سایر امور و آنرا مجری دارند و لکن ملتفت بوده که
مخالف آنچه در آیات الهی در این ظهور عز صمدانی نازل شده
نشود چه که حق جل شانه آنچه مقرر فرموده همان مصلحت عباد است
انه ارحم بکم منکم انه لهو العلیم الخبیر و اگر نفوس مذکوره
بشرائط مقرره عامل شوند البته بعنایات غیبیه مؤید میشوند
این امریست که خیرش بکل راجع میشود و بسیاری از امورات

که اگر عنایت نشود ضایع و باطل خواهد ماند چه بسیار از
اطفال که در ارض بی اب و ام مشاهده میشوند اگر توجهی
در تعلیم و اکتساب ایشان نشود بی ثمر خواهند ماند و نفس
بی ثمر موتش ارجح از حیات او بوده و همچنین در اغنیاء
و اعزّه که بعلت ضعف و پیری و یا امر آخر بفقر و ذلّت
مبتلا شده اند باید در کل این امور و امورات دیگر که تعلّق
بارض است این نفوس تفکّر و تدبّر نمایند و آنچه صواب است
اجرا دارند اگر عباد بطرف فؤاد ناظر شوند یقین میدانند
آنچه از مصدر امر نازل شده محض خیر است از برای من علی الارض

کل باید بمثابهٔ جناح باشند از برای یکدیگر فخر انسان در
حکمت و عقل و اخلاق حسنه بوده نه در جمع زخارف و کبر
و غرور کل از تراب مخلوق و باو راجع ای اهل بهاء
زینت انسان باسباب دنیا نبوده بلکه بعرفان حق عزّ
اعزازه و علوم و صنایع و آداب بوده شما لئالی بحر احدیّه باید
در لؤلؤ ملاحظه کنید که صفا و عزّت او بنفس او بوده اگر او را
در حریرهای بسیار لطیف بگذارند آن حریر مانع ظهور طراوت
و لطافت او خواهد شد زینت او بنفس او است کسب این زینت
نمائید و از عدم اسباب ظاهره محزون مباشید ای اشجار رضوان

خودرا از ارياح ربيع عنايت الهيّه منع مكنيد واز نفحات
كلمات حكميّهٔ ربّانيه محروم منمائيد عنايت بمقاميست كه مع
غفلت كلّ باين بليّهٔ كبرى در سجن عكّا از قلم ابهى جارى فرموده
آنچه را كه خير عباد او بوده انّه هو الغفور الرّحيم

بسم الله الاقدس الامنع

قلم اعلى من فى الانشاء را نداء ميفرمايد وبحق واحد هدايت
مينمايد اى شيخ فانى حمد كن محبوب عالميانرا كه تأييد فرمود
ترا كه مرّة اخرى بساحت اقدس فائز شدى وطواف كعبهٔ
مقصود نمودى اليوم بايد آنجناب ناس را بكلمهٔ واحده دلالت

نمايد

نمايند آنكلمه هيكل محبوب ظاهر واوست مهيمن بر عالم وما فيه
آنكلمه بنفسها قائم بوده وخواهد بود كلّ از او ظاهر و باو راجع
اوست آيهٔ ليس كمثله شیء موحّد اليوم نفسى است كه حق را
مقدّس از اشباح و امثال ملاحظه نمايد نه آنكه امثال و
اشباح را حق داند مثلاً ملاحظه كن از صانع صنعى ظاهر
ميشود واز نقّاش نقشى حال اگر گفته شود اين صنعت و نقش
نفس صانع ونقّاش است هذا كذب و ربّ العرش و
الثرى بلكه مدلّند بر ظهور كماليّهٔ صانع ونقّاش اى شيخ
فانى معنى فناى از نفس وبقاى باللّه آنست كه هر نفسی خود را

در جنب ارادهٔ حق فانی و لاشیء محض مشاهده نماید مثلاً اگر حق
بفرماید افعل کذا بتمام همت و شوق و جذب قیام بر آن
نماید نه آنکه از خود توهمی کند و آنرا حق داند در دعای صوم نازل
ولو یخرج من فم ارادتک مخاطباً ایاهم یا قوم صوموا
حبّاً لجمالی و لا تعلّقه بالمیقات و الحدود فو عزّتک
هم یصومون و لا یأکلون الی ان یموتون اینست معنی
فنا در این مقام درست تفکر نمائید تا بسلسبیل حیوان که در کلمات
مالکت امکان جاری و ساریست فائز شوید و شهادت دهید
باینکه حق لم یزل منزه از خلق بوده انه لهو الفرد الباقی العلیم

الخبیر این مقام اعظم مقامات بوده و خواهد بود باید
آنجناب بما اراد الله قیام نمایند و ما اراد الله ما نزّل فی
الالواح است بقسمی که بهیچوجه از خود اراده و مشیتی نداشته
باشند اینست مقام توحید حقیقی از خدا بخواهید در این
مقام ثابت باشید و ناس را بسلطان معلوم که هیکل
مخصوص ظاهر و بکلمات مخصوصه ناطق است هدایت کنید اینست
جوهر ایمان و ایقان نفوسیکه باوهام خود معتکف شده اند و
اسم آنرا باطن گذاشته اند فی الحقیقه عبدهٔ اصنامند کذلک
شهد الرحمن فی الالواح انه لهو العلیم الحکیم باید

بعنایت رحمانی بشأنی قیام بر خدمت نماید که اثر آن ظاهر
شود بگو ای عباد بنظر انصاف ملاحظه کنید واز برای حق
در هر یوم شبیه وشریک اخذ ننمائید طوبی لمن یعرف
مقامه و لا یتجاوز عنه یعنی طوبی از برای نفسیکه
حد خود را بداند واز آن تجاوز ننماید انشاءالله باید متوکلاً
علی الله بآنچه در این لوح مرقوم است تکلم نمائید که شاید متوهمین
از عرصهٔ وهم بفضای یقین که عرفان هیکل ظهور است وحده
وحده فائز شوند ان الله یقول الحق ولکن الناس لفی وهم
عظیم نسئل الله بان یوفق الکل علی ما یحب ویرضی

اِنّهُ علی کلِّ شیءٍ قدیر

سر سر دبستان نام یزدان است

ای دوستان یزدان آواز یکتا خداوند بی نیاز را بگوش
جان بشنوید تا شما را از بند گرفتاریها و تیرگی تاریکیها آزاد
فرماید و بروشنائی پاینده رساند صعود و نزول حرکت و سکون
از خواست پروردگار ما کان و ما یکون پدید آمده سبب صعود و علت
خفت حرارت است خداوند چنین قرار فرموده وسبب سکون
ثقل وگرانی وعلت آن برودت است خداوند چنین قرار فرموده
وچون حرارت را که مایهٔ حرکت وصعود وسبب وصول بمقصود بود

اختیار نمود لذا آتش حقیقی را بید معنوی برافروخت و بعالم

فرستاد تا آن آتش الهیه کل را بحرارت محبت رحمانیه بمنزل

دوست یگانه کشاند و صعود دهد اینست سر کتاب شما که از

قبل فرستاده شد و تا اکنون از دیده و دل مکنون و پوشیده

بود اکنون آن آتش آغاز بروشنی تازه و گرمی بی اندازه هویداست

این آتش یزدان بخودی خود بی مایه و دود روشن و پدیدار تا

جذب رطوبات و برودات زائده که مایهٔ سستی و افسردگی

و سرمایهٔ گرانی و پژمردگی است نماید و همهٔ امکان را بمقام

قرب رحمن کشاند هر که نزدیک شد برافروخت و رسید و هر که

دوری جست باز ماند ای بندهٔ یزدان از بیگانگان بیگانه شو

تا یگانه را بشناسی بیگانگان مردمانی هستند که شما را از یگانه

دور مینمایند امروز روز فرمان و دستوری دستوران

نیست در کتاب شما گفتاری است که معنی آن اینست دستوران

در آن روز مردمان را دور مینمایند و از نزدیکی باز میدارند دستور

کسی است که روشنائی را دید و بکوی دوست دوید اوست دستور نیکوکار

و مایهٔ روشنائی روزگار ای بندهٔ یزدان هر دستور که ترا از

این نار که حقیقت نور و ستر ظهور است دور نماید او دشمن تو است

بگفتار اغیار از یار دور ممان و از سخن دشمن از دوست مگذر

ای بندهٔ یزدان روز کردار آمد وقت گفتار نیست پیک پروردگار
آشکار هنگام انتظار نه چشم جان بگشا تا روی دوست بینی
گوش هوش فرا دار تا زمزمهٔ سروش ایزدی بشنوی ای بندهٔ
یزدان پیراهن بخشش دوخته و آماده بگیر و بپوش و از مردمان
دل بردار و چشم بپوش ای خردمند اگر پند خداوند بشنوی از
بند بندگان آزاد شوی و خود را برتر از دیگران بینی ای بندهٔ
یزدان شبنمی از دریاهای بخشش یزدان فرستادیم اگر بنوشند
و زمزمهٔ از آوازهای خوش جانان آوردیم اگر بگوش جان بشنوند
بپرهای شادمانی در هوای محبت یزدانی پرواز کنند مردمان را مرده

انگار و بزندگان بیامیز هر یک از مردمان جهان که بوی خوش
جانان را در این بامداد نیافت از مردگان محسوب بی نیاز بآواز بلند
میفرماید جهان خوش آمده غمگین مباشید راز نهان پدیدار
شده اندوهگین مشوید اگر بپیروزی این روز پی بری از جهان و
آنچه در اوست بگذری و بکوی یزدان بشتابی ای بندهٔ یزدان
بی روزی از این پیروزی آگاهی نه و افسرده را از این آتش افروخته
گرمی نه ای بندهٔ یزدان آن شجر که بدست بخشش کشتیم با ثمر
آشکار و آن مژده که در کتاب دادیم اکنون با اثر هویدا ای بندهٔ
یزدان هنگامی در خوابگاه بر تو تجلی نمودیم با آن آگاه نشدی

اکنون بیاد آر تا بیابی و بدل سوی دوست بمنزل بشتابی ای
بندهٔ یزدان بگو ای دستوران دست قدرت از ورای سحاب بیدا
بدیدهٔ تازه ببینید و آثار عظمت و بزرگی بیحجاب بچشم پاک بنگرید
ای بندهٔ یزدان آفتاب جهان جاودانی از مشرق ارادهٔ رحمانی در
اشراق و دریای بخشش یزدانی در امواج بی بهره کسی که ندید
و مرده مردیکه نیافت چشم از دنیا بربند و بروی دوست یکتا بگشا
و باو بپیوند ای بندهٔ یزدان بی آلایش جان بستایش پروردگار
زبان بگشا زیرا که کلک گهربار تورا یاد نمود اگر پی باین بخشش
بری خودرا پاینده بینی ای بندهٔ یزدان بگو خداوند میفرماید صاحب

محنت صحت نخواست بر نخواهد خواست و آن دارای نشان رستگاری
نخواهد یافت

آغاز گفتار ستایش پروردگار است ای بندگان چشمهای بخشش
یزدانی در جوش از آن بنوشید تا بیاری دوست یکتا از خاک تیره
پاک شوید و بکوی دوست یگانه درآئید از جهان بگذرید و آهنگ شهر
جانان نمائید ای بندگان آتش پرده سوز افروختهٔ دست من است
اورا بآب نادانی نیفسرید آسمانها نشانهای بزرگی من است بدیدهٔ
پاکیزه در او بنگرید و ستاره‌ها گواه راستی منند باین راستی گواهی دهید ❉
ای بندگان دیدن بدیده بود و شنیدن بگوش هر که در این روز

پروز آواز سروش را نشنیده دارای گوش نبوده ونیست گوش نه
گوشتی است که بدیده در آن نگرانی چشم نهان باز کن تا آتش
یزدان بینی وگوش هوش فرادار تا گفتار خوش جانان بشنوی
ای بندگان اگر درد دوست دارید درمان پدیدار اگر دارای دیدهٔ
بیننده اید گل روی یار در بازار نمودار آتش دانائی برافروزید و
از نادانان بگریزید اینست گفتار پروردگار جهان ای بندگان تن
بی روان مرده است ودل بی یاد یزدان پژمرده پس بیاد دوست
بیامیزید واز دشمن بپرهیزید ودشمن شما چیزهای شماست که
بخواهش خود آنرا یافته اید ونگاه داشته اید وجانرا بآن آلوده اید

جان برای یاد جانانست آنرا پاکیزه دارید زبان برای گواهی یزدانست
اورا بیاد گمراهان میالائید ای بندگان براستی میگویم راستگو
کسی است که راه راست را دیده وآن راه یکی است وخداوند اورا پسندیده
وآماده نموده واین راه درمیان راهها مانند آفتاب جهانتاب است
درمیان ستارگان هر که باین راه نرسید آگاه نه وبیراه بوده
اینست سخن. یکتا خداوند بیمانند ای بندگان روز بنگاه دیوانست
خودرا از نزدیکی او نگاهدارید دیوان گمراهانند که در خوابگاه فراموشی
با کردار تباه آرمیده اند خواب آنها خوشتر از بیداریست ومردهٔ آنها
دلکشتر از زندگی ای بندگان نه هر تن دارای روانست ونه هر کالبد دارای

جان امروز دارای روان تنی است که بجان آهنگ کوی جانان
نموده انجام هر آغاز امروز است خودرا کور مکنید دوست یکتا
نزدیک است خودرا دور منمائید ای بندگان تنهای شما مانند نهالهای
باغستان است و از بی آبی نزدیک بخشکی است پس باب آسمانی
که از ابر بخشش یزدانی روانست تازه نمائید گفتار را کردار باید
هر که گفتار یار پزیرد مرد کردار اوست و گر نه مردار بهتر از اوست ای
بندگان سخن دوست شیرین است کو کسیکه بیابد و کجاست گوشی که
بشنود نیکوست کسیکه امروز با دوست پیوندد و از هر چه جز اوست
در رهش بگذرد و چشم پوشد تا جهان تازه بیند و بمینوی پاینده راه

یابد پروردگار جهان میفرماید ای بندگان از خواهشهای خود
بگذرید و آنچه من خواسته ام آنرا بخواهید راه بی راهنما نروید
و گفتار هر راهنما را نپذیرید بسیاری از راهنمایان گمراهانند و راه
راست را نیافته اند راهنما کسی است که از بند روزگار آزاد است
و هیچ چیز اورا از گفتار راست باز ندارد ای بندگان راستی پیشه
کنید و از بیچارگان رو بر مگردانید و نزد بزرگان مرا یاد نمائید و
مترسید ای بندگان از کردار پاک باشید و بگفتار پروردگار
رفتار کنید اینست سخن پروردگار یکتا

روشنی هر نامه نام زندهٔ پاینده بود ای بندگان سزاوار آنکه در این

بهار جان فزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید خورشید
بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده با بهره کسیکه خود را
بی بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت بگوای
مردمان چراغ یزدان روشن است آنرا بباد های نافرمانی
خاموش منمائید روز ستایش است بآسایش تن و آلایش جان
مپردازید اهریمنان در کمین کاه‌ها ایستاده اند آگاه باشید و
بروشنی نام خداوند یکتا خود را از تیرگیها آزاد نمائید دوست بین
باشید نه خودبین بگوای گمراهان پیک راستگو مژده داد که دوست
میآید اکنون آمد چرا افسرده اید آن پاک پوشیده بی پرده آمد

چرا پژمرده اید آغاز و انجام و جُنبش و آرام آشکار امروز آغاز
در انجام نمودار و جُنبش از گرمی گفتار پروردگار در آفرینش هویدا شده
هر که این گرمی یافت بکوی دوست شتافت و هر که نیافت بیفسرد
افسردنیکه هرگز برنخواست امروز مرده آنکسی است که آفرینش
او را از بینش باز نداشت و گفتار او را از کردار دور ننمود مرده
کسیکه از این بادهٔ جانبخش در این بامداد دلکش بیدار نشد و بسته
مردی که گشاینده را نشناخت و در زندان آز سرگردان بماند ❖
ای بندگان هر که از این چشمه چشید بزندگی پاینده رسید و هر که
ننوشید از مردگان شمرده شد بگوای زشت کاران آز شما را

از شنیدن آواز بی نیاز دور نمود اورا بگذارید تا راز کردار بیابید
واو مانند آفتاب جهانتاب روشن و پدیدار است بگواهی نادان
گرفتاری ناگهان شمارا از پی کوشش نماید تا بگذرد و شمارا آسیب
نرساند اسم بزرگ خداوند که ببزرگی آمده بشناسید اوست داننده
و دارنده و نگهبان

بنام یکتا خداوند

ستایش پاک یزدانی را سزاست که بخودی خود زنده و پاینده بوده
هر نابودی از بود او پدیدار شده و هر نیستی از هستی او نمودار گشته
ای رستم انشاءالله بعنایت رحمن مرد میدان باشید تا از این

زمزمه افسردگان را برافروزی و مردگان را زنده و پژمردگان را تازه
نمائی اگر باین نار که او نورست پی بری بگفتار آئی و خود را دارای
کردار بینی ای رستم امروز نمودار کرم ذره را آفتاب کند و پرتو
تجلی انوار اسم اعظم قطره را دریا نماید بگوای دستوران با هم من
عزیزید واز من درگریز شما دستوران دیوانید اگر دستوران یزدان
بودید با او بودید و او را میشناختید ای رستم بحر کرم یزدانی آشکار
و آفتاب بخشش رحمانی نمودار صاحب چشم آنکه دید و صاحب گوش
آنکه شنید بگوای کوران جهان پناه آمده هنگام جانبازی است
در این روز بخشش کوشش نمائید تا در دفتر نیکوکاران مذکور آئید

جز حضرت رحمن احدی بر آمرزش گمراهان و گناهکاران قادر
نبوده و نیست کسی که هستی نیافته چگونه هستی بخشد و صاحب
خطا چگونه از خطا درگذرد بگو ای دستوران محبوب عالمیان
در زندان شما را یزدان میخواند از او بپرهیزید و بلاهای بی پایان را
از برای خلاصی شما قبول نمود از او مگریزید از دشمن دوست نما
بگذرید و بدوست یکتا دل ببندید بگو ای مردمان برضای دوست
راضی شوید چه که آنچه را او برگزید اوست پسندیده بگو ای دستوران
کردار احدی امروز مقبول نه مگر نفسی که از مردمان و آنچه نزد
ایشانست گذشته و بسمت یزدان توجه نموده امروز روز
راستگویانست که از خلق گذشته اند و بحق پیوسته اند و از
ظلمت دوری جسته بروشنائی نزدیک شده اند ای گستم
گفتار پروردگار را بشنو و بمردمان برسان ✣

هو البدیع البدیع البهی الابهی

ای مهدی لوح مرسوله که حاکی بود از جواهر تسلیم و رضا و مشعر بود
و بر کدورت و اندوه قلب بر ساحت کبریا مشهود و بقبضهٔ قدرت
یفعل ما یشآء اخذ شد و بلحظات اقدس امنع ارفع اعلی ملحوظ آمد
فهنیئاً لک بما شربت عن کأس العرفان اذاً فاجهد لتکون
من الراسخین ای مهدی تتابع مرسلات عنایات رب الاسماء

والصفات من غیر تعطیل بوده و نفحات عزّ مواهب ربّانی من
غیر وقوف مرسول و موهوب شده عجب در این است که با عرفان
جمال سبحان که اعظم عطیّه و اکبر نعمت سلطان عزّ صمدانی است مع
ذلک پریشان و محزونی ای مهدی از قمیص حزن بدرا و بخلع
سرور باطن و ظاهر را مزیّن نما اگرچه حزنی بر جمال مبین ربّ العالمین
احاطه نموده که اگر حرفی از آن بر ممکنات القا شود یا بر کائنات اظهار و
جمیع را منصعق و مدهوش یابی چه که این جمال سبحانی میّت دو سنه
میشود متتابعاً و مترادفاً آیات نصر بر جمیع موجودات القا نموده و ارکان
امر را بر نصر که بنفس خود نموده محکم داشته بقسمی که همنشش را بر جمیع

اکوان محیط تا آنکه خروج از عراق بمیان آمد البتّه شنیده اید
که بچه قسم نیّر آفاق بر جمیع عالم اشراق فرمود تا آنکه مشاهده نشد نفسی
مگر آنکه بین یدی الرّحمن کلیل شد و بقسمی شمس بیان از افق کلمات
سبحان در هر منزلی و مکانی اشراق فرموده که جمیع من فی الابداع را
ببدایع اشراقات خود مضیء و منوّر فرمود الّا الّذین احتجبوا بانفسهم
وحالوا بینهم و بین الهم هویهم تا آنکه استوای عرش رحمانی
منتهی باین ارض فارانی شد دیگر چه ذکر شود از حسد و بغضای
اولی البغی والفحشاء که در کلّ حین وارد آورده اند آنچه را که سمع از استماع آن
عاجز و قلب از ادراک آن بسی قاصر است انّما اشکو بثّی و

حزنی الی الله و حال بلبل بقا ببیت خفا جالس شده و نظر را از
مشاهدهٔ بشر بالمره منع فرموده و وجه را از بصر ناس مطهر داشته
مع ذلک اعدا از نفاق ممنوع نشده در هر حین بتزویر جدید
جلوه مینمایند و در این بیانات مقصودی ملحوظ نه جز اینکه اطلاع
بر امورات بدیعه و حزنهای وارده بهم رسانی و خودرا محزون مشاهده
نکنی مگر بحزن این هیکل محزون مظلوم اذاً یبکی کل الاشیاء
لوحدتی و یحترق کل القلوب لمظلومیتی باری ای مهدی الیوم
خودرا فراموش نما و بذکر حق قیام کن و باین نار مشتعلهٔ ربانی که
در سدرهٔ این کلمات در ظهور و فوران است مشتعل شو که شاید نفوس

عباد بحرارت قلبت از شمال جمودت بیمین حرارت وارد شوند
و بشعلهٔ حب الهی چون سراج ربانی در ما بین زمین و آسمان ظاهر
و هویدا گردند چه که الیوم لا یملک نفس لنفس شیئاً و کل
من فی السموات والارض در موقف غفلت واقف تا که را امر رزق
شود و الیوم امری که اهمّ از کل امور است اتحاد با احبائی که
از کأس قدس بهاء نوشیده اند و در سفینهٔ حمراء که بر بحر قدس
ابهی جاریست ساکن گشته اند بوده و خواهد بود در کمال الفت و اتحاد
با هم سلوک نمایند چه که باین اتحاد امر مبرم رب الایجاد ظاهر شود
و ارکان نفوس شدادی منهدم و معدوم آید جناب اسم منیب ارادهٔ

مدینة الله نموده باید در کمال حب با او حرکت و سلوک نمائی بقسمی که
نفحات حب بوزیدن آید و اریاح اختلاف بالمره مقطوع و
ممنوع گردد البته در این امور مذکوره کمال جهد را مبذول دارید
وهذا من امری الذی لن یعادله امر فی الابداع اذاً
فاعمل بما امرت من لدن ربک العزیز المقتدر القدیر
در الواح قبل مذکور شد که کون شما در آن دیار حکمتی من لدن ربک
امتحان بوده و حال بعضی از آن ظاهر شده البته ملتفت شده اید
و باقی هم ظاهر خواهد شد از این جهت هیچ مکدر مشو و محزون
مباش قسم بذات مقدس یکتا که کمال محبت با آنجناب بوده و خواهد

بود و مقرر در آن مدینه نظر باحکام قضائیه و ظهورات قدریه
بوده فسوف تعرف و تکون من العارفین و تطلع بحکمة
مولاک القدیم و همچنین با جناب آقا سید مهدی کمال اتحاد
محبوب است و همچنین با سایر احباب و اصحاب چنانچه مذکور شد
الا من خرج عن حصن ربه انه لا ذکر له و لا وجود له
و کان من المعدومین

ای جواد سلطان ایجاد میفرماید که سیف لسان را از غلاف بیان
بقوت رحمن برآور و بقسمی تبلیغ این امر نما که جمیع آفرینش را مجال
اعراض نماند چه که این احباب را در حین تکلم روح القدس تایید

میفرماید ایجاد صبح منیر از نفس رحمانی نفس کشیده و
الصّبح اذا تنفس مرّة اخری ظاهر گشته انشاء‌الله جهد بلیغ
مبذول فرمائید که مبادا ظلمت انفس ظلمانی و هیاکل شیطانی
بحجبات انفس مشرکه این صبح نورانی را از اعین ناس مستور دارند
ایجاد ذئابی چند در اثواب اغنام ظاهر شده اند باید در کلّ وقت
پناه بخدا برد که از خدع و مکر این خادعین که برب عالمین مکر نموده اند
محفوظ مانیم ای جواد الیوم اگر کلّ من فی السّموات والارض دعوی
ربوبیت نمایند و بآیات اوّلین و آخرین تغنّی نمایند من دون ذکر
اسم ربّک الاعلی فی هیکله الاخری علی اسمه الابهی مردود بوده و

خواهد بود چه که خلق کلمات بمثل خلق انفس شده و خواهد شد و
همچنانکه از خلق انفس مقصود عرفان نفس الله بوده از خلق کلمات
هم از هر لسان که جاری شود مقصود ذکر حق خواهد بود واگر این
رتبه از نغمات مفقود شود مثل کلمات اهل سوق خواهد بود بل عند الله
ثانی ارجح واگرچه آن نغمات باحسن الحان ظاهر شود نظر بمشکوة
فرمائید که اگر از زجاج لطیف و یا بلّور منیع مصنوع شود مقصود
استوای سراج است براو واگر باین مقام فائز نشود آلتی خواهد
بود معوق و معطل لا یسمن و لا یغنی پس مقصود از مشکوة کلمات
اشتعال سراج ذکر ذو الجلال بوده و من دون و ساوس شیطانیات

اگرچه دفتر الکلمات بقطر ملکوت اسماء و صفات مشاهده شود میفرمایند
ای جواد مقصود از اشجار هیاکل انسانی اثمار معرفتم بوده و خواهد بود
و اگر شجر باین فضل مفتخر نشود حکم شجرهٔ یابسهٔ بستانیه دارد که لایق
قطع و احتراق بوده و خواهد بود وایکاش که برای ترتیب خوان
محبوب مشتعل میشد و شاید که بمحل طبخ مشرکین برده شوند بما
اکتسبت ایداه من قبل فنعوذ بالله من ذلک ای جواد محبوب
میفرماید که ظهورم بین احبار و قیامم مابین اعداء در ایامیکه کل از حق
متزلزل بود و جمیع ایادی از سطوت ایام مرتعش حجتی بود واضح
و اعظم از حجج اولین و آخرین لو یکون الناس لمن المنصفین

دلیل بر نفسم جز ذاتم نبوده و نخواهد بود و مقصود از آیات اثبات
امر ما بین ناس که محتجب بوده اند بود و الا شاربین خمر اصفی من
کأس بهاء حق را بحق شناسند و بدون آن ناظر نه ای جواد
تالله ظهوری بین هؤلاء اعظم عن خلق السموات و عن کل ما کان و ما
یکون و لکن العباد فی سکر انفسهم متیهون در این ایام
اطفال حرم بآیاتی تکلم مینمایند که افئدهٔ مقربین مجذوب و متحیر
مانده اند و لیس ذلک علی الله بعزیز انا الذی قد کنت مخزونا
فی قباب الدنیا ان یا رسول اگر از شمس سماء معنی در کسوف
حـید مکسوف و مغطوء و اگر از قمر بقای قدسی خبر خواهی در خسوف

بغضا مفنوع واگر از انجم فلک عمائی اطلاع طالبی در افول
غل نا فول و محجوب یک حسین و صد هزار شمر را و قائم و یک
خلیل و هزاران نمرود بر او محیط یک روح پاک و صد هزار
قابض و یک حنجر و هزار خنجر در تمام عمر شبی نیاسودم و در
جمیع ایام دمی نیارمیدم گاهی سرم را دیار بدیار بهدیه فرستادند
وگاهی در هوایم بیاویختند وقتی مصاحب سنان بود و وقتی
مؤانس خولی هر صباح که سر از فراش برداشتم بلای جدیدی
استقبال نمود و هر شام که در محفل وحدت جالس شدم عقوبتی
رخ گشود نه در بلایم تأخیری و نه در عقوبتم تعویقی و مع ذلک

قیامم در مقابل اعداء چون شمس واضح بود و ظهورم در بین
ملکوت و اهل آن چون قمر لائح در آنی بحفظ جان نپرداختم و
اقل از حین بآسایش روانم دل نبستم جان را انفاق سبیل
محبوب نمودم و روانم را فدای مقصود حصنم توکلم بود و حرزم
توسل بدوست درع من اعتماد من و جند من رجای با دوست تا آنکه ظهورم
سبب حسد اعداء شد و قیامم علت غل اولی البغضا ای سول من
اگر ببصر حدید او نظر جدید ملاحظه نمائی کل اشیا با اهل منظر اعلی را
از حزنم محزون بینی و از اضطرابم مضطرب مشاهده نمائی ای سول
صبح منیر روحانی در ظلمت حسد شیطانی مستور مانده و انوار شمس قدس

صمدانی در حجاب غلّ ظلمانی محجوب گشته حال سلطان ارادهٔ

خروج از بین یأجوج نموده ولکن بعد از خروج هم معلوم

نیست که از لذع ثعبان این جوهر رحمن محفوظ ماند چنانچه در

هجرت اوّل این مطلب بوضوح آمد ای رسول چگونه بینی

حال این مظلوم غریبی را که مابین حزبین مبتلا شود نه اعدا را

باور رحمی نه احبا را با او شفقتی قسم بجمالم که ظلم اعدا صد هزار

مرتبه اهون و اسهل است حمد کن خدا را که از سلطان بقا و

ضرّ او آگاه نیستی باری این ایّام ایّامی است که چشم ابداع

و بصر اختراع شبه آن ندیده جهد نما تا از سبیل وهم و تقلید

خارج شوی و بجبروت مشاهده و ملکوت مکاشفه وارد شوی چه

این ایّام کل در سکر غفلت مدهوشند الّا من شآء ربّک برخی

سراب بقیعه را بحر اعظم دانند و ظلمت دیجور را صبح انور شمرند

و بعضی بقطرهٔ فانی از کوثر باقی قانع و قناعت نموده‌اند این است

حال عباد و اطوارشان کذلک خلقنا النّفوس اطوارًا و تو

ای رسول اگر طیران در هوایم خواهی از ملکوت سموات و ارض و آنچه

در این دو موجود است طیران نما تا در رضوان رضای سبحان وارد شوی

فهنیئًا للواردین ایاک ایاک ان لا تعجز ثمّ انطق بعد ذلک

بلا یعتر میقات صمت گذشت روزی که سلطان بقا از حجبات

صفات واسماء بیرون خرامید سحاب علم را منشق نمود وغمام
حکمت را دریده وبی وحجاب لسان رب الأرباب بتکلم آمد
بقسمی که بحور معانی از نقطهٔ فم مبارکش جاری وطماطم بیان از
تفوهات کوثر بیانش ساری پس الیوم ساکنین فلک بهاء آید تا
از کل ما سوی الله منقطع کردند وبیانات شافی ونفحات قدس الهی و
تغنیات ورقاء عز صمدانی در رضوان معانی ناطق شوند وبدایع
نغمات عالم امکان را در جذب وولَه وسرور آرند پس ایجاد جمال ذو الجود
والجمال میفرماید حجبات وهم را پاره کن وسبحات صمت را بدر
چون عاشق بی صبر از مدینهٔ اصطبار بیرون بخرام ندا از سدرهٔ ممنوع
شو ونه از حرفی محجوب چه که در این سنهٔ شداد که ذکر آن در الواح
سداد از قبل شده فتنهٔ کبری وبلیهٔ عظمی البته رخ گشاید بقسمی که
اطفال رضیع از ثدی امهات منقطع شوند وعشاقان از مدائن
معشوق ممنوع کردند که شاید در این ایام وآن حیان آن عبد تعنایت
حق متمسک شود وبذیل رحمت او متشبث وبامر محبوب چنان ثابت
ومستقیم شود که اگر جمیع هیاکل بغضیه ونفوس منعیه اراده نمایند که
اورا از صراط مستقیم منحرف سازند قادر نباشند وقدرت نیابند ای
مظهر جود من قدم استقامت مستقیم کن که ارباح نفاق از شطر
شقاق در هبوب است بقسمی که عنقریب مشاهده خواهی نمود که اوراق

مصفره را از شجرهٔ امریه منقطع نماید و با تراب یکسان کند
پس تو ای ورقهٔ سبز و خرم بر شجرهٔ اعظم متمسک شو تا از روح
القدس افخم اکرم از هبوب ارياح اشباحیه و مرور نفحات شرکیه
از شجرهٔ الهیه منقطع نشوی بلکه بشور و وله آئی بقسمی که از حرکات تو
نغمات حق ظاهر علی شأن تقلب کل الوجوه الی وجه ربک و
تستعد کل الاذان الی لحنات بارئک و تصفی کل الصدور
لانطباع شمس خالقک و کذلک قدرنا لک من قدرة
التی اعطیناک علی هیکل الکلمات فی هذا الکتاب ان
تکون علی امر ربک لمن الراسخین و المستقیمین ❁ ❁

دوست باقی و ما دونش فانی

ای حسین بذکر بهاء مأنوس شو و از دونش غافل چه که ذکرش
انیسی است بی نفاق و مونسی است با کمال وفاق میهمانی است بی
خیانت و همدمی است بی ضر و جنایت مجالسی است امین و مصاحبیست
با ثبات و تمکین رفیقی است با وفا بشأنیکه هر کجا روی با تو آید و
هرگز از تو نگسلد غم را بسرور تبدیل نماید و زنگ غفلت بزداید
الیوم یومی است که کلمهٔ جذبیهٔ الهیه ما بین سموات و ارض معلق و
جذب میفرماید جواهر افئده ممکنات را و آنچه از نفوسی که از امکنهٔ ترابیه
صعود نموده اند حکم ملل قبل دارند و نفی بر آن نفوس من عند الله جاری و قسم

بآفتاب معانی که اگر مقدار ذرّهٔ از جوهر بل اقلّ در جبلّی مستور
باشد البتّه کلمهٔ جذبیّه و فصلیّه آن ذرّه را جذب نماید و از جبل فصل کند
چنانچه در ملأ بیان ملاحظه میشود که آنچه از قلوب صافیه و نفوس
زکیّه و صدور طاهره در این قوم بود بمکمن اعزّ اعلی و مقرّ سدرهٔ
منتهی متصاعد شدند و آنچه از نفوس غیر مطهّره کدره باصل خود
راجع گشتند بوهمی از سلطان یقین اعراض نموده اند و بظلّ فانی
از جمال باقی غافل شده اند مردودترین عالم و محدودترین ناس الیوم
بین یدی الله مشهود ند چه که بحجتی که خود بآن موقن شده و بر سایر
ملل افتخار مینمایند حال باعظم و اتمّ و اکبر آن کافر و معرض

شده اند کذلک یبطل الله اعمال الّذین هم کفروا و اشرکوا
و کانوا فی مریة عن لقآء ربّهم بعد الّذی ظهر بکلّ
الآیات و سلطان عظیم ای حسین کأس بقا و فنا
هردو باتمّ ظهور و ظهر بروز بایادی ملائکه جنّت و نار در دور آمده
پس نیکو است حال نفسی که از کأس بقا مرزوق شود و کأس فنا را
باهلش واگذارد ای حسین امر حقّ را الیوم چون شمس ملاحظه نما
و جمیع موجودات را مرایا و هر یک از مرایا که بشمس توجّه نمود و
مقابل گشت صورت او در او ظاهر و هویدا والیوم قلبی که مقابل شد
بجمال ابهی انوار وجه در او ظاهر و مشهود و من دون ذلک محروم

بل مفقود والیوم مقابل نشده مگر معدودی وایشانند جواهر

وجود عند الله قلم قدم میفرماید جز سمعم کلماتم نشنود

وجز چشمم بجمالم عارف نگردد بصر که برمدهوی علیل شد چگونه

بمنظر اکبر ناظر شود طبیب جمله علتها حبّم بوده وشافی جمیع

امراض ودم خواهد بود حبّ الهی را مطهّر دان در هر محل که وارد

شود رجس نماند علت را بصحت وجرم را برحمت تبدیل نماید

طوبی برای نفوسی که باین فضل اتم لاعدل له فائز شوند پس تو

ای عبد موقن بالله حمد کن که از حروفات باقیهٔ عند الله

مذکوری سحاب رحمت رحمانیش برتو باریده وغمام مکرمت

سبحانیش برتو امطار رحمت مبذول داشته در وطن اصلی ومقام

محمود که مدینهٔ حبّ الهی است مقر گرفته جهد نما که در کل حین از

رحمت بدیعش که مخصوص آن حین است فائز شوی ومرزوق

گردی چه که در هر آنی جمال الهی بتجلّی ابدع تجلّی فرماید اهل وقوف

را از این فضل معروف قسمت نه بایست مستقیم بر امر الله و

بقدر وسع در تبلیغ امرش جهد نما که الیوم اقرب قربات در

نزد سلطان اسما وصفات این رتبهٔ بلند اعلی است ای حسین از اثر

قدم غلام قدم گذار ومشی کن وابدا از امورات وارده محزون

مباش فوالذی نفسی بیده که اگر عوالم لاتتناهی الهی باین منحصر

عالم بوده و نعیمش مخصوص آنچه در دنیا عند اهلش مشهود است
ابداً خود را در بلایای لاتحصی معذب نمیساختم فکر در ابتلایای
مقربین نما و در ضری که هر یک در سبیل الهی وارد شده قسم بقلم
قدم که در هر نفسی اقل من ذر شعور باشد بذکر این و تفکر در این ابداً
بدنیا اعتنا نماید و از وجود و فقدانش محزون نگردد و هم چنین
موقن شود بامری که احدی باو موقن نشده الا من ایده الله
علی عرفانه و فتح بصره بمشاهدة اسراره و اگر از ضر
وارده در این مدینه ذکر نمایم البته محزون شوی ولکن اینقدر
بدان که فوالذی دلع لسان الفجر لثنائه که از اول ابداع

تا حال چنین ظلمی ظاهر نشد و بر احدی شبه آنچه بر جمال احدیه
وارد شده نشده و بذلک ناح کل شیء وهم لا یشعرون و
اقول لن یرد علینا الا بما اراد الله لنا علیه توکلنا
و ان علیه فلیتوکل المقربون و جناب نبیل قبل علی عندنا
فاطمئن من نفسه ثم اشکر الله بما جعله معاشر نفسه فی
العالمین حمد خدا را که بچشم بمنظر اکبر ناظرست و بسمع در
استماع کلمات الله مشغول و بقلب متوجه است بذکر او فطوبی
له و لکم احبائه را از قبل این مظلوم ذکر کن ذکر ربّنا
العزیز الغفور

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

دوست مهربان شکر خدا را که سلامتی فی الجمله حاصل است و مرآت
صافیهٔ قلب حاکی از اشارات و جذبات دل انشاء الله مراد
این حاصل است و مرام آن واصل آید اگرچه خوشتر آنست
که لوح نور را که از صفحات افئدهٔ منیره است از دلالات این
و آن پاک سازیم و عریان در میدان وسیع روح بتازیم
چنانچه حکیم الهی میگوید سوی آن دلبر نمودی سیر اگر با آرزو
با چنان گلرخ نخسبد هم کسی با پیرهن با دو قبله در ره توحید نتوان
رفت راست یا رضای دوست باید یا رضای خویشتن چه جای پیراهن
که وجود حجاب میشود و غیریت خود نقاب میگردد ادیب شیراز

میگوید تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز چنانچه یعقوب
حب اگر هویت قلب و دل را از کدورات آب و گل پاک
مینمود البته احتیاج قمیص مصر نداشت که بشیری مبشر شود
و یا سفیری مذکر آید بلکه نفحات طیبهٔ مقدسه را از شمال
روح میشنید و بجانان در عین وصال می آرمید شوق
لقاء و ذوق چشمهٔ بقاء را از عین صفاء ذائقه مینمود و بحیات
ابدی و دوام ازلی قیام میفرمود و بجنت خلود بعد از حشر
روح مخلد میگشت و هزار چون یوسف را بی ندای وا اسفاه
طائف میدید و لطیفهٔ مصر وفا را از مدینهٔ غنای احدیه اخذ

میکرد بلی تا کدورات عالم کثرت که نتیجهٔ آن هلاکت است

زائل و هالک نشود طلعت باقی وجه بی نقاب سر از حجاب

برنیارد ومعنی کل شیٔ هالک الا وجهه از جبین مبین هویدا

نگردد چه نویسم که بوی جان از پشم شتر که منسوب باویس است

باید شنید چنانچه صاحب مثنوی میکوید بوی جان می‌آید

از پشم شتر این شتر از خیل سلطان ویس در

ولکن رائحهٔ مشک جان ونسائم رحمن از یمین جانان مقطوع و

ممنوع است بلی حقه لؤلؤ بیضاء در صدف دریا مخزون گشته

زیرا که ناسفتهٔ آن مقبول‌تر آید ومطبوع‌تر باشد که قوت

قوای دل را قدرت کامل بخشاید ونور بصر را جودت قابل

بیفزاید وشاید که این کمون سبب ظهور گردد واین ستر را

از پی کشفی باشد ویا این تلویح را طفلی تصریح نماید ویا

این ختم فوتی بگشاید دایه چنین لذر زمین نهان شود سر او سرسری

بساشود ای شفیق رفیق میکوید که آسایش وجود از هستی

از آلایش حدود باید که تا چون عنقای مغرب سر از مشرق جان

برآورد ودر هوای قدس روح که مدینهٔ حیات است سائر گردد

قسم بخدا که اگر عساکر ممات دو اسبه بتازند بگرد این سوار سمند

د عزرائیل چون خادم بر در کمر خدمت بندد واز عازم حرم منت

برد که شاید درحریم عز محرم شود   ودرآن بساط لطیف که

الطف از دراری نوراست طائف گردد   وواقف شود

سبحان تهٔ نسیم حب برخواست ومجلس انس رامعطر نمود

روح نغمهٔ بدیع سازنمود   عشاق بادیهٔ هوش ازسروش غیب

مدهوش شدند بقسمی شوق وولهٔ وذوق وطرب احاطه نموده

که نغمهٔ روح القدس ازعظم رمیم وزیدن گرفت وروح

الامین باجناح نجاح درپریدن آمد اسرافیل حیات متحیرگشته

که بکدام نغمه آهنگ   این اصحاب رابهوش آرد   وعجز بیناید

که شاید ازاین بیهوشی قسمت برد ونصیب بردارد   بر کنم

دلبر درآید بجواب   کمش کن ولله علم بالصواب   این زمان جانرا زتن آهنگ

برزن   کردیم   کانا الیه   راجعون

بسم المستقر علی عرش یفعل ما یشآء

سبحان الذی ینطق فی قطب العالم ویدعوا الامم

الی الشریعة الباقیة الابدیة التی بها یحیی العالمین

وینصر من یشآء بسلطان من عنده ویؤید الذین

اقبلوا الی مطلع الامر انه لهو القوی القدیر قد

نزلنا فی کل شأن ایات لا یعادلها ما خلق فی

السموات والارضین   طوبی لجالس اذا سمع قام

ولصامت اذا فاز بالأصغاء نطق بهذا الذکر
الحکیم ان الذین اشتعلوا بنار الکلمة بین البریّة
اولئک اهل البهاء فی ملکوت الانشاء یشهد
بذلک مالک الاسماء فی هذا السجن العظیم طوبی
لک بما اخذتک نفحات الوحی وقرّبتک الی الله ربّ
العالمین ان اشکر بما اسمعناک هذا النداء
الذی خلقت لاصغائه اذان النبیین والمرسلین
تالله لولاه ما خلقت الاذان وما فتحت اعین
العارفین تمسّک بحبل الاستقامة علی شأن

بک یستقیم کل مضطرب مریب ثم احفظ الامر
من اشارات الذین کفروا بالله وحجابات کل
مشرک اثیم کتاب لدی العرش حاضر و بلحاظ عنایت مالک
وجود فائز حمد کن محبوب عالمیان را که در ساحت اقدس امنع مذکور
بوده و خواهی بود اینست از فضلهای بزرگ پروردگار تو
الیوم امری که بر کل لازم است حفظ ناس است از شئونات نفس و
هوی و استقامت کل است بر حب محبوب امکان باید بقسمی
احبای الهی را تربیت نمایند که بندای ناعقین از رب العالمین
محروم نمانند چه که از هر جهتی ندای عجلی مرتفع شده و خواهد شد

کل را معدوم و مفقود شمرند قبل الف سنة کاملة چنانچه
در الواح بتصریح نازل شده فریب نخورند و بر امر چنان ثابت
باشند که ماسوایش را هالک دانند اینست از اعظم امور
تا امرالله فیما سواه استقرار یابد انشاءالله باید بتمام همت بخدمت
امر مشغول باشید ناس اکثری جاهلند لازم است که بایادی
تربیت نفوس موقنه تربیت شوند نسئل الله بان یوفقک
فی کل الاحوال و یجعلک من الذین نصروا امرالله
بانفسهم انه ناصر الناصرین نعیماً لک یا اسمی ثمر
طوبی لک یا اسمی بما فزت بما لا فاز به اکثر الناس

وشربت خمر الحیوان من قدح الطاف ربک الرحمن
یشهد بذلک مولیک فی قطب الجنان وانها ذخر لک
فی جبروته ونور لک فی ملکوته وعز لک فی ناسوته
ان ربک لهو العالم بما انت علیه انه لهو الحکیم الخبیر ❁
در سنین معدودات جمعی از احباب از بعضی احکامات الهیه
سؤال نموده اند نظر بحکمت ربانیه در عهده تأخیر افتاد تا در این
سنه عرایض شتی از اهل بلاد لدی العرش حاضر لذا لوح منیع که
فی الحقیقه سبب نظم عالم و حیوة امم است از سماء مشیت نازل
لعل الله یسئله من معدلنه لهو الحاکم علی ما اراد

لا اله الا هو المقتدر القدیر   جمیع احباب را ذکوراً
واناثاً از قبل حق تکبیر برسانید و بنار کلمه مشتعل دارید
انما البهاء علیک و علی من یحبک لوجه الله

بنام دوست یکتا

انشاء الله بعنایت و الطاف مالک اسماء ساقی رحیق بقاء
که از معین قلم اعلی جاری است باشید   در کل احیان این کوثر
حیوان را باسم رحمن بنوشید و بنوشانید   الیوم بر امثال آن
جناب خدمت حق لازم و واجب است   و خدمت او تبلیغ
امرش مابین خلق بوده و خواهد بود   ملاحظه در غفلت امم نمائید

مع آنکه نیر اعظم در قطب زوال مشرق و مضیء کل در ظلمت
سائر و از او غافل الا من شاء ربک العلیم الخبیر
طوبی لمن نبذ الهوی و اقبل الی الهدی منقطعاً
عن العالمین   امروز سید روزها و سلطان ایامهاست
مبارک نفسی که از نفحات این ایام بحیوة باقیه فائز شد و
باستقامت کبری بر امر مالک اسماء قیام نمود   او است بمنزله بصر
لهیکل البشر کذلک حکم مالک القدر انه لهو الحاکم
علی ما یرید   انشاء الله باید اجساد رمیمه را از رشحات بحر
کرم الهیه و نفس رحمانیه زنده نمایند در کل اوان در صدد آن

باشید که بعیدی را از کوثر قرب بنوشانید و ممنوعی را از
زلال وصال بچشانید چه که رحمت حق سبقت داشته
و خواهد داشت لذا باید بکمال شفقت و مرحمت ناس را
بشطر دوست دعوت نمود و از آنچه غیر اوست باز داشت
بعضی از ناس نسناس با کمال مکر و خدعه در صدد نفس مقبله
بوده و هستند غافل مشوید و رضوان افئده محبین را از ریح
سموم منکرین و خیانت سارقین حفظ نمائید یوم عظیم است
و امر عظیم و ناس اکثری ضعیف این الذین استقاموا
علی الامر علی شأن ما حرکتهم عواصف التدلیس و لا
قواصف الابلیس این الذین نبذوا الدنیا و تمسکوا
بحبل اسم ربهم مالک الاسماء و این الذین قاموا
علی نصرة امر الله المقتدر العلیم الحکیم یا ایها الناظر
الی وجهه ان استمع النداء من شطر السجن مقر الذی فیه
ینطق مطلع الاسماء انه لا اله الا هو المقتدر العلیم
الحکیم قم علی خدمة مولیک علی شأن لا یقعدک
سطوة الملوک و لا اشارات المملوک کذلک
یأمرک من لاح به ملکوت امر ربک المقتدر القدیر
قل بسم الله و بالله و خذ قدح الایقان بید الاطمینان

باسم ربك الرحمن ثم اشرب منه فى كل الاحيان
باسمى المهيمن على العالمين انت الذى تحرك علی
ذکرك القلم الاعلى ان اعرف قدر هذا المقام و كن
من الشاكرين تجنب عن الذين تجد منهم الاقوال
دون الاعمال الا انهم من الصاغرين لو
يجتمع على اهل الارض كلها باسياف الشقاوة و
البغضاء لا تصدق احدا منهم على ما هو عليه من
عمل الشياطين قل يا قوم اجتنبوا عما نهيتم عنه
فى كتاب الله اتقوا الله ولا تكونن من الغافلين

انك لا تحزن من شیء ذكر الناس بما امرت به
من لدى الوجه انا اردنا لك شانا من الشئون سوف
تظهره بالحق انه هو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو
المتعالى العزيز المنيع تغمس فى بحر الطاف ربك و
سبح باسمه البديع انما البهاء عليك وعلى من معك
من الذين يرى فى وجوههم نضرة الايمان فى ايام
الرحمن الا انهم من المقربين

بنام مبين دانا

رشحات وحی از اوراق سدرهٔ منتهی باعانت نسیم ارادهٔ

مالک اسماء بهیئت این کلمات ترشّح نموده یا اسمی یا جودی
نیّر کرم از افق عالم مشرق انشاءالله کدورات مانعهٔ حایله که
سبب اجتناب و اعتراض بریّه شده بنفحات قمیص رحمانیّت
زائل شود تا جمیع امم بکمال محبّت و وداد و مودّت و اتّحاد ببحر اعظم
توجه نمایند اکثری از ناس از ثدی غفلت نوشیده اند و
از ماء ظنون و اوهام تربیت شده اند لذا باید نفوس مطمئنّه
راضیهٔ مرضیّه که از بحر ایقان نوشیده و بمقام بلند اطمینان
فائزند بکمال حکمت و رأفت عباد پژمرده را از معین رحمت ربّانیّه
تازه و خرّم نمایند اینست اعلی المقام عندالله مالک الانام طوبی

لمن انقطع فی سبیل الله و هدی النّاس الی هذا
الصّراط الواضح المستقیم اینقدر بر آنجناب معلوم
بوده که آنچه ما بین ناس ذکر شده و میشود اکثر آن از اوهامات
خلق بوده و حق از آن منزّه و مبرّا و عندالله ملکوتی است از بیان
که مقدّس است از عرفان اهل امکان چنانچه رشحی از طمطام این
بحر در ارض طف بر آنجناب و شیخ سلطان الّذی صعد الی الله
القا شد آنچه الیوم لازم است اینست که باید قلب را از جمیع عبارات
و اشارات که عندالنّاس مذکور است مقدّس نمود در شجرهٔ ظهور
و ما یظهر من عنده ناظر بوده انّه لیکفی العالمین چه مقدار از

علماء و حکماء که بعد از طلب و انتظار بمقصود فائز نشدند

و چه مقدار از نفوس غافله بمجرّد صغای آیات مالک اسماء

بافق اعلی توجه نمودند مثل عالمی که بمعلوم فائز نشده مثل

نفسی است که احجار محکیه لاتحصی جمع نماید ولکن از عرفان

ذهب قاصر باشد یعنی از اصل ذهب را نشناسد تا بآن

احجار امتحان نماید و این مقام عالمی است که فی الحقیقه عالم باشد

تا چه رسد بنفوسی که از علوم ظاهره هم محروم‌اند قرون معدوده

بتألیف و تصنیف کتب موهومه مشغول شدند و باوصاف

ظهور ناطق و چون بحر معانی ظاهر و کوثر وصال جاری و

شمس فضل مشرق کل از آن محجوب الّا من شاء ربک این است

شأن ناس و مقامهم اکثری از علوم که نزد ناس بوده لایسمن و لا

یغنی است اصل علم و جوهر آن عرفان معلوم بوده و من دون آن

ما ینتفع به الناس ان ربک لهو المبین العلیم کاش علماء

بعیوب اعمال و اقوال خود ملتفت میشدند غرور بشأنی آن نفوس را

محتجب نمود که بما عندهم از ما عند الله گذشته‌اند اگر درست تفکر

فرمائید در آنچه گفته‌اند و میگویند تصدیق مینمائید که از مطلع ظنون

و اوهام ظاهر شده هزار و دویست سنه او از ید ذکر قائم نمودند

و احادیث و اخبار لاتحصی روایت کرده‌اند من دون آنکه حرفی

ان يعرفوا الا انهم من الجاهلين   مقام عصمت کبری
مقام یفعل ما یشآء بوده   ودر آنساحت ذکر خطآء نبوده ونیست
آنچه از مطلع غیب ومشرق وحی ظاهر شود حق بوده وخواهد
بود   ودون او در این مقام مذکور نه   چه اگر بقدر انمله از آنچه
امر فرموده تجاوز نمایند لهبط اعمالهم فی الحین انّ ربّک
هو الناطق الامین   وهمچنین سایر مطالبی که نزد آن
قوم است ملاحظه نمائید تا بر اوهام آن نفوس درست مطلع شوید
قلم اعلی دوست نداشته بر ذکر این مقامات جاری شود ولکن
نظر باینکه شاید نفوس آن ودونها که باشارات اوهامیه

از علامات ظهور را علی ما هی علیه ادراک نمایند   قد خسر کل
عالم منع عن بحر العلم وربح کل غافل سرع وشرع
وقال لک الحمد یا محیی العالمین   سالها آن نفوس بشرک
خفی وجلی مشغول بودند وابدا ادراک آن ننمودند نفوسی که بکلمه از
کلمات رسول الله خلق شده اند آن نفوس را شبه آنحضرت بلکه
فوق آنحضرت میدانسته اند   بلی بظاهر بعضی اقرار نمینمودند
ولکن از بیانات وعبارات آن نفوس این مطلب واضح ومبرهن است
عصمت کبری که مخصوص بنفس حق است از جهل ونادانی در
مادونش ذکر مینمودند   قد جعلوا بذلک شرکاء من دون

از منزل آیات ربانیه و مظهر بینات الهیه محتجب مانده اند
از خلق و ما عندهم فارغ شوند و بافق حق توجه نمایند یا اسمی
عرف نفحات وحی بشأنی متضوع که جماد را معطر نموده مع
ذلک اکثری از عباد از آن بی نصیب مانده اند ندای رحمن در
کل احیان مرتفع و نفسی از ملوک و مملوک را باقی نگذارده مگر
آنکه با علی النداء او را بمولی الوری دعوت نموده طوبی لک
یا اسمی بما قمت و توجهت و سمعت النداء و اجبت
بقولک بلی ثم بلی یا محبوب العالمین و لبیک ثم
لبیک یا مقصود العارفین این همان ندائی است که

اصفیاء در طلب اصغایش جان داده اند بعضی شنیدند
و ندیدند و تو از فضل نامتناهی الهی در فجر روحانی ندایش را
شنیدی و مطلع امرش را دیدی تذکر ما نزلنا لک من
قبل ان یا اسمی انک عاشرت معی و رأیت بحر سکونی
و جبل اصطباری فکر ما اقامنی علی الضجیج بین السموات
و الارضین یا اسمی شأن این ظهور اعظم ذکر نشده و تا حال
از قلم اعلی در این مقام منیر ابهی چیزی جاری نگشته لعمری لا
یذکر فیه ذکر من قبل او یذکر من بعد لو یکشف الغطاء
یضطرب ملکوت الاسماء و کفی بالله علی ما اقول

شهید یا اسمی بلایا و محن نار اشتیاق را مخمود ننمود
ولکن در این سجن اعظم بلایا بمنزلهٔ دهن مشاهده میشود و
سبب ازدیاد و فوران نار الله گشته تعالی الذی یبدل
ما یشآء بقوله المهیمن علی العالمین ملاحظه در اهل
امکان نمائید مع این اشراق و این ظهور و مع این بیان که
ملکوت بیان از کلمهٔ آن در اهتزاز مشاهده میشود این کلپارهای
ارض اراده نموده اند که انوار آفتاب حقیقت را ستر نمایند
فبئس ما ارادوا سوف یطوی بساطهم و یفنی انفسهم
و ما یبقی هو ما نزل من قلم الحکم الحکیم و امری المبرم

المتین یا اسمی الیوم آفتاب جود در اشراق و بحر کرم در
امواج و سمآء عنایت بنیر لطف و شفقت مزین اگر در
کتاب اقدس درست ملاحظه فرمائید مشاهده مینمائید چگونه
فضل الهی خلق نامتناهی را احاطه نموده که باللزوم اسباب
اجتناب و احتراز مرتفع شده تا جمیع امم با یکدیگر معاشر
شوند و بکمال محبت مؤانس قل نفسی لجودک الفدآء
یا جواد العالمین مقصود از این بیان آن بوده که کل بما
عندالله فائز شوند اگر حکم اجتناب باقی تقرب در این صورت
ممنوع است و بعد از منع آن احدی بر آنچه ظاهر شده

مطلع نخواهد شد و جمیع از نفحات آیات الهی و فوحات
قمیص رحمانی محروم خواهند ماند امر بحکمت نمودیم و اکثری
بمقصود الله از ذکر آن نرسیده اند فساد و نزاع و جدال
جمیع نهی شده تا کل عباد باخلاق روحانیت عباد غافله را
بشطر احدیه کشانند در سنین معدودات از اطراف اعراض
ناس بشطر اقدس وارد و از اوامر الهیه سؤال مینمودند

انا امسکنا القلم عن ذکرها الی ان اتی المیقات
اذا اشرقت من افق ارادة ربک شمس الاوامر والاحکام
فضلاً علی الانام انه لهو الغفور الکریم چه که اوامر

الهیه بمنزله بحر است و ناس بمنزله حیتان لو هم یعرفون
ولکن بحکمت باید بآن عمل نمود مثلاً از جمله احکام حلیت
الحان و نغمات بود حال اگر نفسی از اهل بیان جهرة بآن
عمل قیام نماید خلاف حکمت نموده چه که سبب اجتناب عباد
و اضطراب من فی البلاد خواهد شد اکثری ضعیفند و از مقصود الله
بعید باید در جمیع احوال حکمت را ملاحظه نمود تا امری احداث
نشود که سبب ضوضاء و نعاق و نهاق نفوس غافله گردد قد
سبقت رحمته العالم و فضله احاط العالمین
باید بکمال محبت و بردباری ناس را ببحر معانی متذکر نمود کتاب

اقدس بنفسه شاهد و گواه است بر رحمت الهیه با نبساطی
نازل شده که ذکر آن ممکن نه واوست مغناطیس اعظم از
برای جذب افئده علم سوف یظهر الله فی الأرض سلطانه
انه لهو المقتدر القدیر نفوسی که الیوم با فق اعلی ناظرند
و بحق موقن اگر در بعضی اعمال تکاهل نمایند و یا بمقتضی حکمت
نازله ندانند نباید بر آن نفوس سخت گرفت انّ ربّک لهو
الکریم ذو الفضل العظیم مثلاً حمّامات آن بلاد را
منع نمودیم و مقصود این بوده که کل را از آنچه غیر محبوب است
مقدس و منزه داریم ولکن این الیوم ممکن نه چه که در هیچ

بلدی حمامی که عندالله مقبولست موجود نه لذا اگر نفسی بحمامات
موجود توجه نماید لا بأس علیها بعضی از احکام است که الیوم
عمل بآن ضرری نداشته و ندارد بر کل واجب است که عمل نمایند
و بعضی سبب ضوضاء ناس خواهد شد لذا معلق است بوقت آن
مثلاً تبلیغ امر غنی متعال اکلیل اعمال است حال اگر نفسی جهرةً
قیام نماید و آنچه سبب اجتناب ناس و اعراض و اعتراض عباد است
بیان کنند از حکمت خارج شده چه که شخصی سالها بامری تمسک نموده
و تشبث جسته یکمرتبه خلاف آنرا بشنود و بعلت آن مطلع نشود
البته سبب اجتناب و اعتراض او گردد باید برفق و مدارا خلق را

تربیت نموده و بعرصهٔ باقیه کشانید در رحمت و شفقت ظهور
تفکر فرمائید لعمرک ان الرحمة تخجل فی نفسها ان تنسب
الیه و سجد لرحمته التی عجز عن ادراکها کل عالم بصیر
انا نذکرک فی اکثر الاحیان و نذکر الایام التی کنت
تحضر لدی العرش نسئل الله بان یجعلک مغناطیس امره
لیجذب بک العقول والنفوس هو الذی عرفک الوجه
بعد فناء الاشیاء کلها ان اشکره بهذا الفضل الممنوع
الیوم امریکه بر کل لازم است بعد از عرفان مظهر ظهور استقامت
بر امر است علی شان لا یمنعه ضوضاء العالم و لا

تحجبه سطوة الجنود انه لهو المقتدر المهیمن المتعالی العزیز
الودود

ان یا ورقاء ان استمعوا النداء من مطلع الکبریاء
المرتفع فی سجن عکاء انه لا اله الا انا العزیز الوهاب
انا دعونا الکل الی الله من الناس من اقبل و منهم من
اعرض والذی اقبل انه من الفائزین فی ام الکتاب
قل یا معشر الامم الی من تهربون الیوم تالله قد
ظهر مطلع القدم و بیده نبض العالم یداویه کیف
یشاء و انه لهو العلیم الحکیم قل هل تفرون عن الذی

جائکم بکوثر الحیوان اتقوا الرحمن ولا تکونن من
الذینهم کفروا بالله رب الارباب دعوا ما عندکم
وخذوا ما اتی به الله مالک الرقاب فاعلموا بالیقین
انکم لا ترجعوا عما عملتم یأخذکم العذاب من کل الجهات
وترون اعظم عما رأیتموه من قبل کذلک ینبئکم من
عنده ام البیان طوبی لک بما تغردت علی الافنان
بفنون الالحان فی ثناء ربک مالک الادیان انا
سمعنا ما نطقت به فی ذکر الله وثنائه انه لا یعزب
عن علمه من شیء یشهد بذلک کل عارف بصار

طوبی لابیک نشهد انه بصر امر ربه ونطق بذکره
بین العباد وارسلنا له فی سنین معدودات الواحا
تضوع بها عرف الرحمن فی الامکان قد توجه الیه
طرف الله اذ کان مقر العرش فی هذا السجن الاعظم
ومن قبله فی ارض اخری یشهد بذلک من ینطق
بالحق انه لا اله الا انا المقتدر المختار فاشکر الله
بما سمعنا هدیرک وقبلنا ما انشأت فی وصف
ربک مالک الایجاد غرد علی غصن العالم بهذا
الاسم الاعظم لینتبهن به اهل القبور ویتوجهن

الی هذا الافق الذی منه اضائت الآفاق لاتحزنوا
عن البعد انتم من اهل القرب یشهد بذلک مولی
الانام انما البهآء علیک و علی من معک من الذین
نبذوا الاوهام اقبلوا الی مشرق الالهام

الاقدس الاعلی

ذکر الروح عبده فی اللوح قد کان بالروح مذکورا
لیجعله مشتعلا بنار الامر علی شان ینطق بثناء
مولاه کذلک کان الفضل مشهودا ان انصروا
ربکم بالاعمال الحسنة ثم بالبیان کذلک امرتم من

لدی الرحمن انه کان بکل شیء علیما ان الذین
یفسدون فی الارض اولئک ضلوا السبیل و
کانوا عن الحق بعیدا ضعوا اشارات اهل السبحات
ثم اتخذوا الی الله سبیلا یا احبائی لاتحزنوا
من الدنیا و شئوناتها تالله قدر لکم فی عوالم القدم
ما انقطع عن ذکره القلم و کان الله علی ما اقول
شهیدا قل یا قوم لاترتکبوا البغی و الفحشآء و
لاتتبعوا کل مشرک مریب ایاکم ان یغتب بعضکم
بعضا قد حرم ذلک فی الالواح اتقوا الرحمن و

لاتكونن من المفسدين لاتدخلوا بيتاً الا بعد
الاذن ولاتخانوا فی اموال الناس ولاتركنوا الی
الذين ظلموا ان هذا لخطأ كبير ان انصرونی
فی جبآئی ان الذين يحبونهم لنفسی فی آلئك اهل قباب
مكرمتی سوف يرون انفسهم فی مقام رفيع اياكم
ان يجادل بعضكم بعضاً ان اتحدوا فی دين الله وامره
لئلا يحدث بينكم ما لم يرده ربكم العزيز الحميد قل هذا
سبيلی ان اسلكوا فيه باذنی ولاتكونن من الممترين هذا
صراطی الحق انه لصراط مستقيم قد بينا فی الكتاب

تفصيل كل شیء لعل الناس يتبعون ما هو خير لهم ان
هو الا ناصح امين الذين يتبعون الهوی اولئك
ليسوا من اهل الهدی يشهد بذلك ربكم العلی
الابهی لو انتم من الموقنين ان امروا عبادی وامائی
بالعصمة والتقوی لعل يقومن عن رقد الهوی ومتوجهين
الی الله فاطر الارض والسماء كذلك امرنا العباد حين
الذی اشرق نير الآفاق من جهة العراق ومن الناس من
نقض الميثاق ومنهم من اتبع بما امر من لدن عليم حكيم
ليس ضری سجنی وبلائی وما يرد علی من طغاة عبادی

بل عمل الذين ينسبون انفسهم الى هذا المظلوم
يرتكبون ما تضيع به حرمة الامر بين خلقه الا انهم
من المفسدين ان الذين يفسدون فى الارض و
يتصرفون اموال الناس ويدخلون البيوت من غير
الاذن انا برئ منهم الا بان يتوبوا ويرجعوا الى
الله الغفور الرحيم كذلك نزلنا فى اكثر الالواح
لعل يتنبهون فى انفسهم ويتبعون الحق فى ايامهم
منهم من اخذ ومنهم من نبذ والذى اخذ انه من المقربين
ان امش على اثرى ولا تكلم الا على الصدق الخالص

ثم اخضع لعباد الله المقربين كذلك يعظك
لسان الامر ان استمع بما امرت ثم اعمل به لتكون
من الفائزين ان الذين لن يظهر منهم اثار الله
فى اوامره اولئك لن يصدق عليهم حكم الايقان
ولكن الناس اكثرهم احتجبوا عن امر الله وكانوا من قوم
سوء اخسرين قل يا قوم هل ينبغى لاحد ان ينسب
نفسه الى ربه الرحمن ويرتكب فى نفسه ما يرتكبه الشيطان
لا فو طلعة السبحان لو انتم من العارفين قدسوا
قلوبكم عن حب الدنيا ثم السنكم عن ذكر ما سواه ثم

ادركانكم عن كل ما يمنعكم عن اللقاء ويقربكم الى ما
يأمركم به الهوى اتقوا الله يا قوم وكونوا من المتقين
قل يا قوم انتم ان تقولوا ما لا تفعلوا فما الفرق بينكم
وبين الذينهم قالوا الله ربنا فلما جاءهم على ظلل القدر
اذا كفروا به وكانوا من المنكرين خلصوا انفسكم
عن الدنيا وزخرفها اياكم ان لا تقربوا بها لانها يأمركم
بالبغى والفحشاء ويمنعكم عن صراط عز مستقيم ثم
اعلموا بان الدنيا هى غفلتكم عن موجدكم واشتغالكم
بما سواه والآخرة ما يقربكم الى الله العزيز الجميل

وكل ما يمنعكم اليوم عن حب الله انها لهى الدنيا
ان اجتنبوا منها لتكونن من المفلحين ان الذى
لن يمنعه شئ عن الله لا بأس عليه لو يزين نفسه بحلل
الارض وزينتها وما خلق فيها لان الله خلق ما فى
السموات والارض لعباده الموحدين كلوا يا قوم
ما احل الله عليكم ولا تحرموا انفسكم من بدايع نعمائه
ثم اشكروه وكونوا من الشاكرين يا ايها المهاجر الى
الله بلغ الناس رسالات ربك لعل يمنعهم عن
شطر النفس والهوى ويذكرهم بذكر الله العلى العظيم

قل یا قوم اتقوا الله ولا تسفکوا الدمآء ولا تعرضوا

مع نفس وکونوا من المحسنین ایاکم ان لا تفسدوا

فی الارض بعد اصلاحها ولا تتبعوا سبل الغافلین

ومنکم من اراد ان یبلغ امر مولاه فلینبغی له بان یبلغ

اولا نفسه ثم یبلغ الناس لیجذب قوله قلوب المستمعین

ومن دون ذلک لن یؤثر قوله فی افئدة الطالبین

ایاکم یا قوم لا تکونن من الذین یأمرون الناس بالبر

وینسون انفسهم اولئک یکذبهم کل ما یخرج من

افواههم ثم حقایق الاشیاء ثم ملائکة المقربین *

وان یؤثر قول هؤلاء فی احد هذا لم یکن منهم بل

بما قدر فی الکلمات من لدن مقتدر حکیم ومثلهم

عند الله کمثل السراج یستضیء منه العباد وهو یحترق

فی نفسه ویکون من المحترقین قل یا قوم لا ترتکبوا

ما یضیع به حرمتکم وحرمة الامر بین العباد وتکونن

من المفسدین ولا تقربوا ما ینکره عقولکم ان اجتنبوا

الاثم وانه حرم علیکم فی کتاب الذی لن یمسه الا الذین

طهرهم الله عن کل دنس وجعلهم من المطهرین ان

اعدلوا علی انفسکم ثم علی الناس لیظهر آثار العدل من

افضالكم بين عبادنا المخلصين ايّاكم ان لا تخانوا
فی اموال الناس کونوا امناء بینهم ولا تحرموا الفقراء
عمّا اتیکم الله من فضله وانّه یجزی المنفقین ضعف ما
انفقوا انّه ما من اله الّا هو له الخلق والامر یعطی من
یشاء ویمنع عمّن یشاء وانّه لهو المعطی الباذل العزیز
الکریم قل یا ملأ البهاء بلغوا امر الله لانّ الله
کتب لکلّ نفس تبلیغ امره وجعله افضل الاعمال لانّها
لن یقبل الّا بعد عرفان الله المهیمن العزیز القدیر
وقدّر التبلیغ بالبیان لا بدونه کذلک نزل الامر من

جبروت الله العلیّ الحکیم ایّاکم ان لا تحاربوا
مع نفس بل ذکّروها بالبیان الحسنة والموعظة
البالغة ان کانت متذکّرة فلها والّا فاعرضوا عنها
ثمّ اقبلوا الی شطر القدس مقرّ قدس منیر ولا
تجادلوا للدنیا وما قدّر فیها باحد لانّ الله ترکها
لاهلها وما اراد منها الّا قلوب العباد وانّها
یسخّر بجنود الوحی والبیان کذلک قدّر الامر من انامل
البهاء علی لوح القضاء من لدن مقضی علیم ان ارحموا
علی انفسکم ثمّ علی ذوی القربی ثمّ عباد الله المخلصین وان

وجدتم من ذليل لا تستكبروا عليه لأن سلطان
العزّ يمرّ عليه في هذه الأيام ولا يعلم كيف ذلك احد
الا من كان مشيّة ربكم العزيز الحكيم ان يا ملأ
الأغنياء ان رأيتم من فقير ذي متربة لا تفرّوا عنه
ثمّ اقعدوا معه واستفسروا منه عمّا رشح عليه من رشحات
ابحر القضاء تالله في تلك الحالة يشهدنكم اهل ملأ
الأعلى ويصلّين عليكم ويستغفرن لكم ويذكرنكم
ويمجدنكم بالسن مقدّس طاهر فصيح فيا طوبى لعالم
لن يفتخر على دونه بعلمه ويا حبّذا المحسن لن يستهزئ

بمن عصى ويستر ما شهد منه ليستر الله عليه جريراته
وانه هو خير الساترين كونوا يا قوم ستّارًا في الأرض
وغفّارًا في البلاد ليغفركم الله بفضله ثمّ اصفحوا
ليصفح الله عنكم ويلبسكم رداء الجميل وان استجاركم
احدًا من المؤمنين وكنتم مستطيعًا فاجروه ولا تحرموه
عمّا اراد ليجيركم الله في ظلّ رحمته في يوم الذي فيه يغلي الصدور
ويشتعل الأكباد ويضطرب اركان الخلائق اجمعين
قل يا قوم عليكم بالصدق الخالص لأن به يزيّن نفوسكم
ويرفع اسمائكم ويعلوا مقداركم ويزداد مراتبكم بين

ملأ الارض وفي الآخرة لكم اجر كان على الحق عظيم
ان الذين يسدون السبيل و يأكلون اموال الناس
و يفسدون في الارض انا برآء منهم والله على
ما اقول شهيد ليس ذلتي سجني لعمري انه عز لي بل الذلة
عمل احبائي الذين ينسبون انفسهم الينا و يتبعون
الشيطان في اعمالهم الا انهم من الخاسرين لما
قضي الامر واشرق نير الافاق من شطر العراق +
امرناهم بما ينقطعهم عن العالمين منهم من اخذ
الهوى و اعرض عما امر و منهم من اتبع الحق بالهدى

وكان من المهتدين قل الذين ارتكبوا الفحشاء
و تمسكوا بالدنيا انهم ليسوا من اهل البهاء هم عباد
لو يردون واديا من الذهب يمرون عنه كمر السحاب
و لا يلتفتون اليه ابدا الا انهم مني ليجدن من قميصهم اهل
ملأ الاعلى عرف التقديس و يشهد بذلك ربك
ومن عنده علم الكتاب و لو يردن عليهم ذوات الجمال
باحسن الطراز لا ترتد اليهن ابصارهم بالهوى اولئك
خلقوا من التقوى كذلك يعلمكم قلم القدم من لدى
ربك العزيز الوهاب

يا محبوب

فوعزتك يا محبوبي لو تعذبني في كل حين ببلاء جديد
لأحبّ عندي بان يحدث بين احبائك ما يكدّر به
قلوبهم ويتفرق به اجتماعهم لأنك ما بعثتني الا
لاتحادهم على امرك الذي لا يقوم معه خلق سمائك و
ارضك واعراضهم عما سواك واقبالهم الى افق عز
كبريائك وتوجههم الى شطر رضائك اذاً فانزل يا
الهي من سحاب عنايتك الخفية ما يطهرهم عن الاحزان
وعن حدودات البشرية ليجدن منهم اهل ملأ الاعلى

روائح التقديس والانقطاع ثم ايدهم يا الهي على توحيد
الذي انت اردته وهو ان لا ينظر احد احداً الا وقد
ينظر فيه تجلى الذي تجليت له به لهذا الظهور الذي
اخذت عهده في ذر البيان عمن في الاكوان ومن
كان ناظراً الى هذا المقام الاعز الاعلى وهذا
الشأن الاكبر الاسنى لن يستكبر على احد طوبى
للذين فازوا بهذا المقام انهم يعاشرون معهم
بالروح والريحان وهذا من توحيد الذي لم تزل
احببته وقدرته للمخلصين من عبادك والمقربين من

بریتک اذا اسئلک یا مالک الملوک باسمک الذی
منه شرعت شریعة الحب والوداد بین العباد بان
تحدث بین احبائی ما یجعلهم متحداً فی کل الشئون
لیظهر منهم آیات توحیدک بین بریتک وظهورات
التفرید فی مملکتک وانک انت المقتدر علی ما تشآء
لا اله الا انت المهیمن القیوم   قلم اعلی میفرماید دوستان
حق مقصود از حمل این رزایای متواتره وبلایای متتابعه
نفوس موقنه بالله باکمال اتحاد بایکدیگر سلوک نمایند بشأنی که
اختلاف واثنینیت وغیریت از ما بین محو شود الا در حدود ذات

مخصوصه که در کتب الهیه نازل شده   انسان بصیر در هیچ امری
از امور نقصی براو وارد نه آنچه واقع شود دلیل است بر عظمت
شأن او و پاکی فطرت او   مثلاً اگر نفسی نسبت خاضع شود از برای
دوستان الهی این خضوع فی الحقیقه بحق راجع است چه که ناظر
بایمان اوست   بالنسبه در این صورت اگر نفس مقابل بمثل او
حرکت ننماید و یا استکبار از او ظاهر شود شخص بصیر بعلو عمل خود
وجزای آن رسیده ومیرسد   وضر عمل نفس مقابل بخود او
راجع است   وهم چنین اگر نفسی بر نفسی استکبار نماید آن استکبار
بحق راجع است   نعوذ بالله من ذلک یا اولی الابصار

قسم باسم اعظم حیف است این ایام نفسی بشئونات عرضیه
ناظر باشد بایستید بر امر الهی و با یکدیگر بکمال محبت
سلوک کنید خالصاً لوجه الله المحبوب حجبات نفسانیه را
بنار احدیه محترق نمائید و با وجوه ناضرهٔ مستبشره با یکدیگر
معاشرت کنید کل سجایای حق را بچشم خود دیده اید که ابداً
محبوب نبوده که شبی بگذرد و یکی از احبای الهی از این غلام آزرده
باشد قلب عالم از کلمهٔ الهیه مشتعل است حیف است باین نار
مشتعل نشوید انشاءالله امیدواریم که لیلهٔ مبارکه را لیلة
الاتحاد قرار دهید و کل با یکدیگر متحد شوید و بطراز اخلاق

حسنهٔ ممدوحه مزین گردید و همتان این باشد که نفسی را از
غرقاب فنا بشریعهٔ بقا هدایت نمائید و در میانهٔ عباد بقسمی
رفتار کنید که آثار حق از شما ظاهر شود چه که شمائید اول
وجود و اول عابدین و اول ساجدین و اول طائفین فو الذی
انطقنی بما اراد که اسماء شما در ملکوت اعلی مشهورتر است از ذکر
شما در نزد شما گمان مکنید این سخن وهم است یا لیت انتم ترون
ما یری ربکم الرحمن من علو شأنکم و عظمة قدرکم
و سمو مقامکم نسئل الله بان لا یمنعکم انفسکم و اهوائکم
عما قدر لکم امیدواریم که در کمال الفت و محبت و دوستی با

یکدیگر رفتار نمائید بشأنیکه از اتحاد شما علم توحید مرتفع شود و
رایت شرک منهدم گردد   وسبقت بگیرید از یکدیگر در امور
حسنه واظهار رضا له الخلق والامر یفعل ما یشآء و
یحکم ما یرید وانه لهو المقتدر العزیز القدیر

الاقدس الاعظم الامنع الاعلی

ان یا اسمی ان احمد الله بما جعلك امطار الفضل
لما ذرعناه فی الاراضی الطیبة المبارکة وجعلناك
ربیع الغنا لما غرسناه من الاشجار البدیعة
هذا فضل لا یعادله ما فی الامکان وسقیناك

رحیق البیان من قدح الطاف ربك الرحمن و
هو هذا الفم المقدس الذی اذا فتح اهتزت
الممکنات وتحرکت الموجودات ونطقت الورقاء
هذا الکوثر الحیوان لمن فی الابداع وارسلنا الیك
فی اکثر الاحیان عرف الرحمن من هذا الفرع
علی متن ربك العزیز المختار   تالله الحق لو یتوجه الیه
الوجود من الغیب والشهود لیراه طائرا الی المسجد الاقصی
مقام الذی فیه تنطق سدرة المنتهی انه لا اله الا انا
العزیز الوهاب   طوبی لك بما کنت سائرا فی بلاد الله

وكنت اية الفرح والاطمينان لاهل البهآء الذين
انقطعوا عما سواه وتوجهوا بالقلوب الى هذا
الشطر الذي منه اضآئت الآفاق ورشحت عليهم ما
ترشح عليك من امواج هذا البحر الذي احاط من
في الاكوان انت الذي عرفت نصر الله وتمت عليه
بالحكمة والبيان قل ان نصري هو تبليغ امري بهذا
ما ملئت به الالواح هذا الحكم الله من قبل ومن بعد
قل ان اعرفوا يا اولي الابصار . ان الذين خرجوا
عن الحكمة اولئك ما عرفوا نصر الله الذي نزل في

الكتاب قل اتقوا الله ولا تفسدوا في الارض
خذوا ما امرتم به من لدن ربكم العزيز العلام انه
علم النصر وعلمكم ببيان لن يعتريه ظنون الذين
هاموا في هيماء الشبهات ان يا اسمي ان اسق
الممكنات مرة اخرى من هذا القدح الذي به سجرت
البلاد ثم اضرم في قلوبهم النار المشتعلة الملتهبة
من هذه السدرة الحمرآء ليقومن على الذكر والثنا
بين ملأ الاديان قد حضر منك لدى العرش كتب
شتى قرأناها بفضل من عندنا ونزلنا لكل اسم كان

فيها ما اهتزت العقول وطارت الارواح واسمعناك
في اكثر الاحيان اطوار الورقات وتغنيات العنادل
التي تغن على الافنان كذلك تحركت يراعة الله الاعلى
ذكرك لتذكر الناس بهذا البيان الذي جعله الله
مطلع الآيات طوبى لارض ارتفع فيها ذكر الله
ولاذان فازت باصغاء ما نزل من سماء عناية
ربك الرحمن وصّ العباد بما وصيناك ليمنعوا
انفسهم عما نهوا عنه في ام البيان ان الذين يرتكبون
ما تحدث به الفتنة بين البرية انهم بعدوا عن نصر الله

وامره الا انهم من المفسدين في لوح جعله الله
مطلع الالواح قل انما لو نريد لننصر الامر بكلمة
من عندنا انه لهو المقتدر القهار لو اراد الله ليخرج
من عرين القوة وغضنفر القدرة ويزئر زائرا
هزيزم الرعود القاصفة في الجبال انه لما سبقت رحمتنا
قدرنا تمام النصر في الذكر والبيان ليفوز بذلك عبادنا
في الارض هذا من فضل الله عليهم ان ربك لهو
الغني المتعال قل خافوا الله ولا ترتكبوا ما يجزع
به احبائي في الملك كذلك يامركم هذا القلم الذي

منذ تحرّک القلم الأعلی فی مضمار الحکمة والعرفان کبّر
من قبلی علی وجوه الذین تجلّ منها نضرة البهآء
ثمّ ذکّرهم بهذا الذکر الذی به قرّت عیون الأبرار
انّما البهآء علیک و علی من تمسّک بحبل الله منزل
الآیات یا اسمی بعضی از ناس معنی نصر را ادراک ننموده اند
چه که مشاهده میشود هنوز صلاح و فساد نزد بعضی مجهول است
یعنی تمیز نداده اند در اکثری الواح از فساد و نزاع و جدال و
اموراتیکه سبب احداث فتنه و ضوضاء بریّه بوده تصریحاً منع
شده اند مع ذلک باموری قیام نموده اند که سبب اضطراب افئده

و قلوب شده گویند یکی از ملوک عرب بیکی از ندمآء گفته که
آیا میشود نفسی فالوده نخورده باشد و نشناسد آن ندیم عرض نمود
که بلی بسا که از نفوس هستند که نخورده اند و نمیدانند تا آنکه یومی از
ایام عربی وارد بر ملک شد ندیم عرض نمود گمانم اینست که این
از آن نفوسی باشد که ادراک فالوده ننموده و نمیدانند چیست ملک
ذکر نمود اگر چنین باشد یک بدره زر تو عطا خواهم نمود بعد امر
ببسط طعام شد از هر قبیل اطعمه موجود شد فالوده را نزد عرب
گذاردند شروع در اکل نمود از طریق خوردن او ادراک نمودند
که نمیداند ندیم از او پرسید که این چیست گفت در قرآن حق

جلّ و عزّ ذکر نخل و رمّان فرموده نخل در بلاد ما هست کمانم
اینست که این رمّان باشد ندیم عرض نمود ای ملک باید دو
بدرهٔ زر عطا کنی چه که رمّان را هم نشناخته این حکایت
مقطوع الاوّل والوسط ذکر شد چه که آنچه مدلّ بر مطلب بود
بیان نمودیم باری جمیع من فی البلدان را از امور مهیّجه و
فساد و نزاع و شئوناتیکه سبب حدوث فتنه میشود منع
فرمائید آنچه الیوم مطلوب است تبلیغ امر بوده مثلاً نفوسی که
بخیال بعضی از امور قیام نموده و مینمایند اگر بر تبلیغ امر قیام
کنند عنقریب کلّ اهل آن دیار بردای ایمان فائز شوند یک آیه

در لوح جناب نبیل اهل قاین نازل اگر کسی بحلاوت این
آیه فائز شود معنی نصر را ادراک نماید قل انّ البیان
جوهر یطلب النّفوذ والاعتدال امّا النّفوذ
معلّق باللّطافة واللّطافة منوط بالقلوب الفارغة
الصّافیة وامّا الاعتدال امتزاجه بالحکمة الّتی
نزّلناها فی الزّبر والالواح یا اسمی بیان نفوذ
میطلبد چه اگر نافذ نباشد موثّر نخواهد بود و نفوذ آن معلّق
بانفاس طیّبه و قلوب صافیه بوده و همچنین اعتدال میطلبد
چه که اگر اعتدال نباشد سامع متحمّل نخواهد شد و در اوّل بر اعراض

قیام نماید و اعتدال امتزاج بیان بحکمتهائیکه در زبر و الواح
نازل شده و چون جوهر دارای این دو شئ شد اوست جوهر
فاعل که علت و سبب کلیه است از برای تقلیب وجود و این است
مقام نصرت کلیه و غلبهٔ الهیه هر نفسی بآن فائز شد او قادر بر
تبلیغ امرالله و غالب بر افئده و عقول عباد خواهد بود یا اسمی
شمس بیان از مطلع وحی رحمن بقسمی که در زبر و الواح اشراق
فرموده که ملکوت بیان و جبروت تبیان از او در انبساط و
اهتزاز و اشراق است ولکنّ النّاس اکثرهم لا یفقهون
اینکه مکرر مقام نصرت و انتصار از قلم قدم جاری شده و میشود

مقصود آنستکه مبادا احبّاء الله باموریکه منشأ فتن و فساد است
قیام نمایند جمیع باید در صدد نصرت امرالله برآیند بقسمی که
ذکر شد و این از فضل اوست مخصوص احبّای او تا کل بمقامی که
میفرماید من احیی نفساً فکانّما احیی النّاس جمیعاً
فائز شوند و غلبهٔ ظاهره تحت این مقام بوده و خواهد بود و از برای
او وقتی است معین در کتاب الهی انّه یعلم و یظهر سلطانه
انّه لهو القوی الغالب المقتدر العلیم الحکیم و باید نفوس
مقدسه تفکر و تدبّر نمایند در کیفیت تبلیغ و از کتب بدیعهٔ الهیه در
هر مقام آیاتی و کلماتی حفظ نمایند تا در حین بیان در هر مقام که

اقتضا نماید بآیات الهی ناطق شوند که اوست اکسیر اعظم
و طلسم اکبر افخم بشأنیکه سامع را مجال توقف نماند لعمری
این امر بشأنی ظاهر شده که مغناطیس کل ملل وجود خواهد بود
اگر نفسی درست تفکر نماید مشاهده مینماید که از برای احدی مفرّی
نبوده و نیست و کتاب اقدس بشأنی نازل شده که جاذب و جامع
جمیع شرایع الهیه است طوبی للقارئین طوبی للعارفین
طوبی للمتفکرین طوبی للمتفرسین و بانبساطی
نازل شده که کل را قبل از اقبال احاطه فرموده سوف یظهر فی
الارض سلطانه و نفوذه و اقتداره ان ربک لهو

العلیم الخبیر ان یا اسمی ان استمع ندائی من شطر
عرشی انه یحب ان یذکرک فی کل الاحوال بما وجدتک
قائماً علی ذکره بین الرجال ان ربک یحب الوفاء فی
ملکوت الانشاء وقدمه علی اکثر الصفات انه لهو المقتدر
القدیر ثم اعلم انا سمعنا ما اثنیت فی مناجاتک
مع الله ربک العلی العظیم طوبی لک بما اقتصرت
امورک علی هذا الامر المبرم العزیز الحکیم نسئل الله
بان یجعل ندائک مغناطیس الاسماء فی ملکوت الانشاء
لیسرعن الیه الکائنات من غیر قصد و اراده انه لهو المقتدر

على ما يشآء لا اله الا هو المتعالى الامنع الاقدر
الارفع الاعز الاجل الاكرم العليم الخبير

ق و جناب ابى الحسن خان

الاقدس الامنع الاعظم

ان يا قلمى الاعلى ان اذكر من اقبل الى الله وتحرك من
عرف الوصال فى ايامه وتوجه اليه بقلبه ونطق بثنآء
وانجذب باياته واراد نصرة امره والقيام على خدمة ربه المهيمن
المختار يا ايها المقبل انا اردنا ان نسقيك خمر الحيوان من
قدح لو تشرب منه جرعة لتجد لذة اثمار الفردوس وفواكهها كلها

هذا من فضل ربك العزيز الوهاب واردنا ان نريك جمال
القدم ببصر كان مقدسا عن الامكان واردنا ان نسمعك
الندآء من فم ارادة ربك لتشكره فى العشى والاشراق واردنا
ان نطيرك فى هوآء الاشتياق لا باجنحة شبه اجنحة الطيور
وننقربك الى البحر لا برجل كرجل العباد بل بالحركة الخفية الروحانية
الحقيقية المحدثة من قوة الروح تالله انها لاسرع من البرق
الذى تخطف به الابصار ونسجك فى بحر عرفان ربك بحر الذى
ما فاز بقطرة منه احد الا من شآء الله ربك العزيز العلام وتأخذك
نفحات الوحى وفوحات الالطاف على شأن تتحرك فى جسد العالم

کالعرق الاعظم فی جسد الانسان   قل یا قوم تالله قد ظهرت

ید الله وانها مهیمنة علی من فی الارضین والسموات   لو یجد احد

حلاوة ما نزلناه لک لیأخذه جذب الآیات علی شأن یصیح صیحة

یفوق هزیم الرعود العاصفة فی الجبال ویشتعل به الآفاق

من فاز الیوم بدرع الحفظ التی نسجت بید الاقتدار لا تؤثره

سیوف العالم ولا سهام الاحزاب کذلک هطلت امطار فضلی

واشتعلت نار حبی لیفرح به قلبک وتقوم علی خدمة مولاک

بقدرة وسلطان ان اشکر ربک بما توجه الیک طرف الله وذکرک

علی ذکرک قلمه الاعلی   وثبت اسمک فی ابدع الألواح سیفنی الکل

ویبقی لک ما نزل فی هذا اللوح الذی منه اشرقت شموس

العظمة والاقتدار   بلسان ابدع پارسی ذکر میشود وهذا

من فضل آخر لتکون من الفرحین   الحمد لله از فیوضات

نامتناهیهٔ الهیه در این ایام که افق سماء مشیت بشمس احدیه مشرق

ولائح است وبحر کرم باسم اعظم ظاهر وباهر بافق اعلی توجه نمودی

وبعروهٔ وثقی تشبث جستی بشکرانهٔ این شرافت کبری وموهبت

عظمی باید در کل احیان بنصرت امر رحمن مشغول باشی اینکه حق جل

وعز احبای خود را بنصرت امر امر میفرماید این نظر بفضل او است

احبای خود را باید امروز هر یک از نفوس مطمئنهٔ موقنهٔ راسخه خود را

وحده ناصر و منصور مشاهده نماید و نصرت را بذکر و بیان قرار
فرموده که شاید نفوس میته و عظام رمیمه از نفحات آیات الهیه
متحرک شوند و بشطر دوست توجه نمایند تا کل بفیوضات الهیه
فائز شوند و از رحمت واسعه اش نصیب برند ملکوت نصر در قبضهٔ
قدرت اوست اگر اراده فرماید بیک نفس جمیع عالم را مسخر نماید
مشاهده در آفتاب نما که یکی از آیات اوست جمیع عالم را ابتدا
الهیه وحده ها تسخیر نمود و چون آیهٔ آفاقیه باین نحو مشاهده میشود
همان دلیل بر اینکه در انفس احبای خود قادر است بر اینکه نفسی را
بقدرت و قوت و غلبه ظاهر فرماید تا جمیع ممالک ارض را مسخر نماید

هر عارف بصیری از این مثل اعلی ادراک مینماید آنچه را تا
حال ادراک ننموده و بقلب و جان کلمات رحمن را که از قلمش
جاری شده تصدیق مینماید و این مقام نظر بحکمت بالغه
توقف نموده و ممنوع گشته لا یعلم اسرار حکمته الا علمه
المهیمن علی العالمین لذا بر کل لازم که الیوم بحجت و برهان
و ذکر و بیان حصون نفس غافله را تصرف نمایند و بذکرش عظام
رمیمه را حیات باقیه تازه بخشند انشاء الله از افق سماء استقامت
بمثابهٔ نجم منیر بدرخشی و آن جهات را بنور عرفان منور نمائی
کذلک بذلنا علیک النعم المکنونة الباقیة و علی قلبک

نفحات قدس شعشعانيّة وعلى اذنك ندآئى
الاطيب الاحلى وعلى بصرك المعانى المشهودة
فى هذا اللوح المنيع ان اطمئنّ بفضله والطافه
انّه يؤيّدك بالحقّ انّه لهو المقتدر القدير انّه معك
فى كلّ الاحوال انّه لهو العليم الخبير ولكن در كلّ احوال
بحكمت ناظر باشيد چه كه اين امريست كه در كلّ الواح حكم آن
نازل شده لهو بحٌ للعاملين انّما البهآء عليك و
على عباد الله المخلصين

هو المنادى بالحقّ امام وجوه الخلق الحمد لله الّذى سخّر

شمس البيان بقدرته وقمر البرهان بسلطانه الّذى بامره
طوى ما انبسط فى ستّة ايّام ثمّ ارتفعت سموات العرفان
اقرب من لمح البصر وظهر المنظر الاكبر بما استوى مكلّم
الطور على عرش الظهور ونطقت السدرة امام الوجوه
وبه ارتفع الندآء من الارض والسمآء هذا ظهور ابتسم به ثغر
الوجود من الغيب والشهود وقرّت العيون وتنوّرت الابصار
الامر لله الواحد المقتدر المختار تالله قد اتى اليوم والقوم فى
ريب عجاب نسئل الله تبارك وتعالى ان يؤيّد عباده
على التقرّب الى مشرق الانوار ويوفّقهم على الرجوع الى باب

فضله و علی تدارک ما فات عنهم فی سیّد الأیّام والصّلوة
والسّلام والتّکبیر والبهآء علی ایادی امره الّذین ما منعتهم
ضوضآء الأنام عن التّقرّب الی الله ربّ الأرباب نبذوا
ما سواه واقبلوا الیه باستقامة اکسر بها ظهر الاشرار ما
منعهم اعراض المعرضین واعتراض المشرکین الّذین یتکلّمون
باهوائهم لیصدّوا النّاس عن سوآء الصّراط قل انّه اتی
بما یجذبکم الی الأفق الأعلی ویقرّبکم الی مقام تنوّر بانوار
بیان ربّکم مولی الأنام یا عندلیب علیک بهائی وعنایتی
هنیئاً لک بما شربت رحیق البقآء من ید العطآء وقمت

علی خدمة الأمر بقیام اضطربت به اصحاب القعود وناحت
به الأحزاب الّا من شآء الله ربّک مالک یوم القیام
الحمد لله در جمیع احوال بذکر و ثنا مشغولی و بر خدمت
قائم اینکه درباره اعتراضات جناب سیّد علی ذکر
نمودی بشرف اصغا فائز قل اعلم بعلم الیقین بانّ الله
امر الکلّ بتبلیغ امره وما ترتفع به کلمته المطاعة بین البریّة
بعد از این حکم محکم که از سمآء اراده مالک قدم نازل کلّ
باطاعت مکلّفند اگر باوامر الهی فائز شدند وبما ینبغی
عمل نمودند عند الله مقبول وللاّ الأمر یرجع الی الآمر

والغافل فی خسران مبین حق در کتب قبل جمیع عباد را
ابن خود خوانده و این نظر بتجلیات انوار نیر رحمتی است که
برکل سبقت گرفته و بسیاری از آن ابناء مخالفت نمودند
و هر منصفی گواهی داده و میدهد بر آنچه از قلم اعلی جاری شده
آیا در شیطان چه میگویند که با جلالت قدر و مقام از مواقع
و مکامن قرب و لقا محروم ماند بقول بعضی معلّم ملکوت
بوده آیا اینمقام را که عطا فرمود و در یک آن از اعلی مقام
ملکوت باسفل مقام عالم ناسوت مقر یافت و از جمیع فیوضات
ممنوع و محروم بافعال ایشا آنچه میتوان گفت و قتی

قابل عنایت و رحمت بود و هنگامی سزاوار غضب و نقمت
دربارهٔ حرم رسول الله تفکر نمایند آنحضرت روح ما سواه فداه
فرموده کلّمینی یا حمیراء کلّمی و این کلمهٔ علیا که از مشرق
فم ارادهٔ مولی الوری جاری بر کمال عنایت و شفقت حضرت
حاکیست و حال حزب شیعه میگویند دربارهاش آنچه را که کل
میدانند آیا آن قبول را سبب چه بود و این ردّ حزب شیعه را
علت چه یکی از مطارنهٔ انطاکیه گفته نفسیکه در انتهام ردود
میشد در ابتدا رسول شما چرا او را قبول فرمود و محرم فراش نمود
قل تفکّروا یا قوم ثمّ انصفوا فیما نطق به مکلّم الطور اذا

استوی علی عرش الظهور ولا تکونوا من الظالمین
یکی از اجلهٔ انصار که موسوم بطعیمه بود بعد از طلوع نیر حجاز
از افق یثرب آنچه داشته با مهاجرین مساوات نموده و بعد
مع کمال تقرب ظاهر شد از او آنچه که عین حقیقت گریست
بعد از ظهور عمل مردود یهود اجتماع نمود و حضرت متحیر و متفکر
چه که در اول امر چنین امور سبب اضطراب و انقلاب عباد است
در آن حین جبرئیل نازل و این آیه را تلاوت نمود انا انزلنا
الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله
و لا تکن للخائنین خصیما باری بما انزله الرحمن فی

الفرقان رجوع نمایند دربارهٔ خلقت انسان میفرماید بل هم
فی لبس من خلق جدید این حین غیر حین قبل و بعد است
قل تفکر لعلک تتخذ الانصاف لنفسک معینا
از این امور گذشته دو جهت در انسان موجود جهتی الی الله و جهتی
الی نفسه وقتیکه لحاظ عنایت بجهت اول ناظر ذکر مینماید
دربارهٔ او آنچه را که فوق آن در عالم خلق موجود نه یا عندلیب علیک
بهاء الله بگو در حضرت اسمعیل ابن حضرت صادق ع چه میگوئی
این همان اسمعیل است که حضرات اسمعیلیه باو متمسک و متشبثند
آنحضرت او را امام و وصی فرمود و حکم در این فقره ثابت بعد عزلش

نمودند واین سبب اضطراب اصحاب شد وزراره که از
اجلّهٔ اصحاب آنحضرت بود عرض نمود آیا میشود امام عزل شود
درجواب فرمودند بداشد راوی این حدیث کلینی ومعترض
زراره هردو نزد اصحاب رجال موثقند قل انظروا لتعرفوا
ما نطق به القلم الاعلی فی هذا المقام العزیز
البدیع دیگر معلوم وواضحست که معرضین ومعترضین در
اینمقام چه گفته اند منهم من قال اگر قابل نبود از اول چرا
پیشوای خلق قرار فرمود واگر قابل بود عزلش چرا مقام امام
مقام هدایت خلق است در رتبهٔ اولی ودر عقیدهٔ شما آنحضرت

دارای علوم اوّلین وآخرین است لذا نباید چنین امری که مخالف
ومغایر است از ایشان ظاهر شود باری ذکر این فقرات
نظر بعقاید خود آن حزبست یشهد بذلک کلّ منصف
وکلّ عالم وکلّ صادق امین درهرصورت جمعی از
عباد درهر قرن وعصری اعتراض مینمودند بعد از غزوهٔ
احد اعراب اطراف تهنیت قریش رفتند سلافه که شوهر
وپسرانش در محاربه کشته شده بودند بسفیان گفته اگر کسی
قاتل شوهر واولادمرا بکشد صد نفر شتر باو میدهم از این
کلمه نار طمع وحرص در سفیان مشتعل از مکه هفت تن از اعراب را

فرستاد در مدینه خدمت حضرت رسیدند و بر حسب ظاهر
کسب اسلام نمودند و عرض کردند یا رسول الله جمعی از ما
بایمان فائز شدند و بوحدانیت حق و رسالت تو مقر و
معترفند استدعا آنکه بعضی از اصحاب را امر نمائی
با ما بیایند و احکام الهیرا از حلال و حرام تلقین نمایند
از جمله عاصم را با بعضی دیگر طلب نمودند حضرت هم از میان
اصحاب ده تن اختیار کرده فرمان داد که با آن جماعت
بمیان قبائل شده تعلیم قرآن و شرایع کنند عاصم و من معه
حسب الامر عازم آن حدود شدند و بعد از توجه و ورود وارد شد

آنچه که سبب حزن اکبر شد از برای اهل یثرب و بعضی از منافقین
بشماتت قیام نمودند که خدای محمد چرا او را خبر نداد که این
جمع بنفاق مسلمانی گرفتند و در آنچه واقع شد حکم بر جهل
و عدم علم آنحضرت نمودند یا ایها الناظر الی الوجه معترض
لازال بوده و خواهد بود و در یکمقام هم نفس مذکور بصدق تکلم نموده
چه که اعمال این حزب در اول ایام نعوذ بالله منکر فی الحقیقه
انسان نمیتوانست حمل نماید ولکن درباره این مظلوم بانصاف
تکلم نموده چه که آنجناب و مظاهر عدل و انصاف و صدق گواهی
میدهند که این مظلوم بهمت تمام در لیالی و ایام بعد از ورود عراق

باذن حضرت سلطان بتهذیب نفوس و تطهیر افئده و قلوب
برخواست و از فضل و عنایت حق جلّ جلاله نزاع و فساد
و جدال را منع نمود منعاً عظیماً فی الکتاب و عباد را باعمال
طیّبه و اخلاق مرضیّه امر نمودیم قریب چهل سنه میشود
که در هیچ محل نار حرب مشتعل نشده بلکه بکوثر نصایح الهی
و حکمت ربّانی علی قدر مقدور سکون و خاموشی پذیرفت
امید آنکه از بعد آثار فساد و نزاع و جدال در عالم نماند
نسئل الله تبارک و تعالی ان یؤلّف بین قلوبهم و
یؤیّدهم علی تهذیب نفوس العباد و اصلاح البلاد

انّه علی کلّ شیء قدیر یا عندلیب علیک بهائی درباره
شخص مذکور از حق جلّ جلاله بطلبید آنچه را که علّت ظهور عدل
و انصاف است این مظلوم هم از برای او میطلبد آنچه را که سبب رجوع
الی الله است الهی الهی اید عبادک علی اعمال یتضوّع منها
عرف قبولک و علی اقوال تکون مزیّنة بطراز رضائک
و وفّقهم علی اخلاق تنتشر بها آثار ایّامک ثمّ قدّر
لهم الرجوع الیک و الانابة عند امواج بحر عفوک
انّک انت المقتدر علی ما تشاء باراداتک المهیمنة علی
من فی السموات و الارضین و آنچه آنجناب در جواب القا

نمودند بطراز قبول فائز هر یوم اعتراضات غافلین بر حضرت

و اصحابش بوده ولکنّ الله اخذهم بقدرته و آلاء ارادة

محت آثارهم بسلطانه و المشیّة اخذتهم اخذ عزیز

مقتدر بعضی از اعتراضات را ذکر نمودیم مثال این امور

از حدّ احصا خارج اگر بصر عباد از رمد هوی و قلبشان از نار

بغضا فارغ و طاهر شود مشاهده نمایند آنچه را که الیوم از آن

محرومند قل اعلم انّا امرنا الکلّ بالتبلیغ و انزلنا فی شرائط

المبلّغین ما ینصف بها کلّ بصیر علی فضل هذا الظّهور و عزّه و عطائه

و سموّه و سلطنته ینبغی لکلّ نفس اراد ان یتوجّه الی الأفق الاعلی

ان یطهّر ظاهره و باطنه عن کلّ ما نهی فی کتاب الله ربّ العالمین

و فی اوّل القدم یتمسّک و یعمل بما انزله الرّحمن فی الفرقان بقوله

قل الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون و یری ما سوی الله کقبضة من

التّراب کذلک اشرق نور الامر فی المآب من افق سماء ارادة ربّنا

المقتدر العزیز الوهّاب و فی قدم آخر یتوجّه بکلّه الی الوجه بلسان السّرّ

و الحقیقة مقبلاً الی البیت الاعظم یقوم و یقول ترکت ملّة

قوم لا یؤمنون بالله و هم بالآخرة هم کافرون اذا فازت

نفس بالمقامین و الامرین انّها کانت مرقومة من اهل البهاء

من القلم الاعلی فی الصّحیفة الحمراء طوبی از برای نفسی که امام کعبه

الهی قیام نمود و عمل نمود بآنچه از آمر حقیقی و مشرق وحی الهی در این
حین نازل شد یا عندلیب علیک بهائی نیّر شرایط مبلّغین بمثابهٔ
آفتاب از آفاق سموات الواح الهی ساطع و لائح و مشرق
عجب است الی حین ملتفت نشده‌اند حکم تبلیغ از سماء امر مخصوص کلّ
نازل یعنی کلّ بآن مأمورند و همچنین شرایطی که ذکر شده از حق
بطلب کلّ را مؤیّد فرماید بر آنچه سزاوار است بعضی از سائلین که
در مجالس وارد میشوند مقصودشان اطلاع بر احکام الهیّت و برخی
محض استهزاء و القاء شبهه در قلوب بعضی انّ ربّک معهم
یسمع و یری و هو السّمیع البصیر در مقامی این کلمات علیات

نازل ینبغی لمن اراد ان یبلّغ امر مولاه ان یزیّن رأسه باکلیل
الانقطاع و هیکله بطراز التّقوی و فی مقام آخر ینبغی
لکلّ مبلّغ ان یدع ما عنده و ما عند القوم ناظراً الی ما
عند الله المهیمن القیّوم این مظلوم مکرّر در این مقامات ذکر نموده
آنچه را که هیچ منصفی آنرا ردّ ننموده لعمر الله اگر معدودی بآنچه حق
اراده نموده عمل مینمودند هرآینه انوار آثار قلم اعلی عالم را احاطه مینمود
از بعضی از نفوسی که خود را بحق نسبت داده و میدهند ظاهر شده آنچه
که سبب فزع اکبر است قلنا و قولنا الحقّ لیس البلیّة سجنی
و ما ورد من اعدائی بل من الّذین ینسبون انفسهم الی

نفسی و یر تکبون ما ینوح به قلبی و قلمی و کل عالم خبیر و
کل عارف بصیر مکرر امثال این آیات از سماء عنایت الهی
نازل ولکن آذان الوده بقصصهای موهومه از اصغاء کلمات
علیات محکمات محروم و ممنوع‌اند اگر یک آیه از آیات منزله
را فی الحقیقه اصغا نماید البته از ما عندهم بما عندالله راجع شوند
و شهادت دهند بر فضل و عنایت و عدالت حق جل جلاله در باره
کل باید عدل و انصاف را مسئلت نمائید قل الهی الهی اید
عبادک علی الرجوع الیک والمشاهدة فی آثار قلمک
الاعلی بعینک ای رب لا تمنعهم عن بحر جودک و

شمس عطائک ولا تبعدهم عن ساحة قدسک ای رب
اسئلک بنور امرک الذی عند ظهوره محت آثار الشرک
والنفاق ان تبدل اریکة الجهل بسریر العلم والعرفان
وعرش الظلم والاعتساف بکرسی العدل والانصاف
انک انت المقتدر العزیز المنان و در یک مقام این آیه
مبارکه نازل و هر صاحب سمعی حنین قلب این مظلوم را از آن
اصغا مینماید انک قد خلقت لنصرتی و خدمة امری ولکن نصرت
اعدآئی بعملک ان اقوی من جنود الملوک والسلاطین
فی الحقیقه الیوم عمل نالایق از حزب الله ناصر اعدا است نه ناصر اولیاء

یا عندلیب لئالی حکمت و بیان را محض صاحبان بصر از خزائن
قلم اعلی ظاهر فرمودیم که مظاهر عدل و انصاف را بذروهٔ علیا
جذب فرماید از حق بصر و سمع باید طلب نمود قد ظهر ما
لا ظهر فی العالم لا من قبل و لا من بعد یشهد بذلک
ام الکتاب فی ملکوت البیان طوبی للسامعین و طوبی
للفائزین این خلق را دیده و میشناسی اکثری بظنون ذباب
مشغول و از تغردات حمامات فردوس اعلی ممنوع و محروم
در مغرضین بیان تفکر نما که با جنحهٔ اوهام در هوای اوهام طائر
الی حین آگاه نشده اند ربی را که اخذ نموده اند که خلق نموده

بعینه بمثابهٔ حزب شیعه بروایات متوهمین مشغولند و از حقیقت
امر غافل و محجوب القای کلمه از حق بوده و هست دیگر عمل بعاملین
راجع من عمل فلنفسه و من اسآء فعلیها بگو ای عباد حق
با کلمهٔ یفعل ما یشآء آمده و اعتراضات عالم نزد این کلمه معدوم
و مفقود میفرماید انه لو یحکم علی الارض حکم السمآء او علی
السمآء حکم الارض لیس لاحد ان یعترض علیه اگر بسمع و بصر
یافت میشد نازل میشد آنچه که کرهٔ خاک را از افلاک بگذراند
ولکن از برای متوهمین ظنین لائق کما ینبغی لازم نه بگو ای
اذن عالم این یک کلمه را بشنو حضرت نقطه یعنی مبشر روح ما سواه

فداه در جواب سؤال یکی از حروفات حی علیه بهاء الله الابهی در ذکر
من یظهره الله جلّ جلاله وعمّ نواله و روح الامر و الخلق فداه میفرمایند
قوله عز ذکره اگر یک آیه از آیات من یظهره الله تلاوت کنی
اعزتر خواهد بود عند الله از آنکه کل بیان را ثبت کنی زیرا که آن
روز آن یک آیه ترا نجات میدهد ولی کل بیان نمیدهد انتهی
حال ملاحظه کن چه مقامی را باوهام و ظنون تارکند و بچه مقامی متمسک
ذرهم فی خوضهم ذرهم فی غفلتهم ذرهم فی اوهامهم
ذرهم فی ظنونهم یلعبون لا اله الا هو المقتدر المهیمن
القیوم اینکه درباره خبر ذکر نمودی بعنادی ظاهر شده که شبه

و مثل نداشته و ندارد بدراهم نالایقه و آمال لا تغنی عمل نموده آنچه
را که حقیقت وجود نوحه نمود آنجناب و جمیع اصحاب میدانند اعنی
بی انصافی مال فلان و سایر احباب را بظلم تصرف نمود و بآتش
حرص و هوی بشأنی مشتعل که غیر حق از احصای آن عاجز و قاصر
در این ایام حکومت از او اخذ نمود ولکن الی حین بصاحبش نرسیده
تا از بعد چه شود و حرص و طمع چه نار ظاهر نماید در اکثری از الواح
کل را بامانت و دیانت و صدق و صفا امر نمودیم ولکن بعضی بمقام
امانت و عفت و صدق بخیانت و مفتریات تمسک جستند لاجل
اکل اموال الناس بالباطل و بعضی در این ارض باعمال ناشایسته

مشغول محض حفظ آن نفوس را امر بخروج نمودیم ولکن عمل نمودند
آنچه را که هیچ غافلی عمل ننموده مقصود از خروج حفظ و عنایت
بوده ولکن عداوت احداث نمود انا اردنا لهم النور و الحفظ
وهم ارادوا لنا الظلم والافتراء وما دعاء الظالمین
الا فی ضلال باری اعراض و اعتراض تخصیص باصفهانی
و رفیق او نداشته حاجی محمد کریم خان کرمانی در هر سنه یک کتاب
رد نوشته و همچنین سایر جهلاء که باسم علم معروفند و صاحب
ناسخ التواریخ درباره حضرت اعلی نوشته آنچه را که هیچ زندیقی
ننوشته از حق میطلبیم عباد را مؤید فرماید تا بعدل و انصاف در

آثار و ما ظهر من عنده ملاحظه و تفرس نمایند واگر باین توفیق فائز
گردند کل بکلمهٔ مبارکهٔ ترکت ملة قوم اعرضوا عنک و
جادلوا بالباطل ناطق گردند ان التأیید فی یده والتوفیق
فی قبضته یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید ولکن اعمال عباد
ایشان را از مشاهدهٔ امواج بحر بیان مقصود عالمیان منع نموده
ابصار از مشاهده و آذان از اصغاء ممنوعند ان شاء الله از بعد فائز
شوند بآنچه که سزاوار است امروز اخلاق و اعمال ناصر و معینند باید
آنجناب کل را بطراز اخلاق مرضیه و اعمال طیبه بیارایند و
بعدل و انصاف متذکر دارند لعمر الله ان المظلوم فی فم الثعبان

یذکرهم وینصحهم لوجه الله ومااراد منهم جزآءً ولا شیئاً ویری نفسه فی
خطر عظیم چه که ستر ننمودیم وبکمال تصریح کل را بآنچه سبب ارتفاع
وارتقاء است امر نمودیم اینکه درباره محبوسین وانفاق بعضی
ذکر نمودید لله الحمد ایشان را موفق نمود بر عملی که بعز رضا فائز و
بطراز قبول مزین نسئل الله تبارک وتعالی ان یفتح علی
وجوههم ابواب الفضل والعطآء ویقربهم الیه و
یؤیدهم علی نصرة امره بجنود الحکمة والبیان والاعمال
والاخلاق انه علی کل شیء قدیر یا عندلیب هل تری
من یجد حلاوة بیانی او ینصف فیما ظهر من عندی

دهد

وهل تری من یطیر باجنحة الانقطاع فی هذا الهوآء
قل یا قوم اگر این امر اعظم را انکار نمائید چه امری لایق اقرار است
و قابل اثبات بگو این اثبات را مواخذه ننماید واین قیام مقدس
از جلوس وقعود بوده و هست وآنچه از قلم اعلی جاری البته ظاهر
شده وخواهد شد ولا یبقی من حرف الا وقد یره المنصفون
مستویاً علی عرش الظهور ان ربک یعلم ویقول ولکن
اکثرهم لا یعلمون اینکه در باب نشر الواح وانتشار آثار ذکر
غصن اکبر نمودید کل مشاهده واصغاء شد الحمد لله آنجناب را
مؤید فرمود برآنچه سبب تهذیب نفوس وارتقاء کلمة الله المطهره بوده

غصن اکبر چندی قبل جهت اجرا توجه نموده نسئل الله ان یؤیده
علی نصرة امره وارتفاع کلمته وارتقاء عباده ویوفقه
علی تطهیر القلوب وتنزیه النفوس انه هو المقتدر العزیز
الوهّاب ذکر ابن جناب مرحوم مرفوع میرزا آقا علیه بهاء الله
الابهی را نمود لله الحمد از افکارش ابکار ذکر و ثنا بزیور فصاحت
و بلاغت مزیّن چون در ذکر مقصود اخیار ناطق لدی العرش مذکور
و بنور قبول منوّر نسئل الله تبارک و تعالی ان یوفقه علی ما یحبّ
و یرضی و یفتح به ابواب القلوب باسمه العزیز المحبوب یا نصر الله
قد ذکرت من طرفی هوائی و تمسّک بحبلی ذکرناک بذکر به توجّهت الوجوه

الی مالک الکرم والجود اشکر و قل لک الحمد بما ذکرتنی و انزلت لی
ما ینادی کل حرف منه بعنایتک و رحمتک و فضلک و عطائک
ای رب ترانی منجذباً بآیاتک و مشتعلاً بنار محبتک اسئلک ان
تجعلنی ثابتاً راسخاً فی امرک الذی به اضطربت الافئدة والعقول
لا اله الا انت الفرد الواحد العزیز الودود یا نصرالله علیک بهاء الله
و عنایته اذکر من قبلی امّک انها فازت بذکری من قبل طوبی لها نشهد
انها فازت بجوهر لا عدل له و بلؤلؤ جعله الله مقدساً عن الاشباه و
الامثال و هاجتی لعزیز البدیع ذکرها من قبلی و بشّرها بعنایتی و
نوّرها بانوار نیّر معرفتی انّ ربک هو المشفق الکریم یا عندلیب نفوس

مذکوره در نامهٔ آنجناب بذکر فائز الحمد لله الذی ایدهم علی الاقبال
فی یوم فیه اشتعلت نار الاعراض وفازوا بالاصغاء اذ منع عنه اکثر
العباد طوبی للقلوب تنورت بنور العرفان وللوجوه توجهت الی انوار
وجه ربها الرحمن وللعیون قرت بنور الایقان وللآذان فازت
باصغاء النداء اذ ارتفع بین الارض والسماء نسئل الله ان یؤیدهم
علی الاستقامة الکبری علی امره الاعز الارفع الاعلی بحیث لا تمنعهم جنود
الارض ولا صفوفها ولا تخوفهم ضوضاء الجهلاء ولا غوغائها ویقدر لهم
نوراً یمشی امام وجوههم فی کل عالم من عوالمه انه هو العزیز الکریم
وهو الغفور الرحیم انا ما ذکرنا اسمائهم حکمة من عندنا وانا الآمر الحکیم

النور الساطع من افق سماء رحمتی علیهم وعلی اللائی اقبلن وآمن بالفرد
الخبیر مخلصین ومخلصات وقانتین وقانتات وذاکرین وذاکرات
ومقبلین ومقبلات کل در ساحت مظلوم مذکورند وآنجناب ایشانرا
باین بشارت عظمی متذکر و مسرور دارند اینکه شخصی درباره حجاب
ذکر حکم وانزال لوح نموده اکثری باصغا اکتفا مینمایند و بما تشتهی
النفس والهوی تمسک میجویند یا عندلیب اگر مقدساً عن البغی
والفحشاء ومزیناً بالبر والتقوی مشاهده میگشتند کل بتجلیات انوار
نیر اطمینان وایقان وغنی منور میشدند اخذوا ما عند القوم
ونبذوا ما عند الله جزاء لاعمالهم تو شاهد و علم گواه که

این مظلوم بعد از اشراق نیر آفاق از افق عراق بدو قاصد حقیقی و پیک
معنوی در لیالی و ایام اهل ایران را بافق عنایت مقصود عالمیان دعوت
نمود و آن دو پیک آمه و خامه بود در جمیع احیان کوثر نصح از قلم جاری
و سلسبیل بیان باراده امام وجوه ظاهر و مقصودی جز اصلاح عالم
و تهذیب نفوس امم نبوده در اوائل امر اعمال بعضی منکر مشاهده میشد
که هر بصیری بحق پناه میبرد و هر سمیعی در لیالی و ایام بعجز و ابتهال
نجات میطلبید تا آنکه از فضل و عنایت تحریر و بیان فی الجمله اعمال
شنیعه باعمال طیبه و اخلاق غیر مرضیه بمرضیه تبدیل گشت از حق
بطلب ناس را تأیید فرماید بر عرفان مقصود این مظلوم چه اگر آگاه شوند

خود قرار نمایند آنچه را که حال منکرند نسئل الله التوفیق فی
کل الاحوال انه هو الغنی المتعال ذکر مرحوم مرفوع حسن خان را
نمودند که در سجن معرضین و منکرین بافق ابهی و رفیق اعلی صعود نموده
طوبی له و نعیماً له لعمری قد فاز بما لا فاز به احد من
قبل یونس المقربون فی هذا الحین علی مقام کریم انا
کنا معه اذا اراد الحضور و اللقاء و ذکرناه بما ماج به بحر
الغفران فی الامکان و هاج عرف عنایة الله رب
العالمین و انزلنا له ما قرت به اعین العارفین و
ارسلناه الی ارض الطاء ان رحمة ربک احاط الوجود

من الغیب والشهود ویل للذین ما عرفوا مقامه و
علوا ما ناح به کل منصف و ذرفت به دموع العاشقین
هل یبقی الذین ظلموا او یجدون لانفسهم حین الاخذ
من مفر او من مهرب لا وبیانی الذی انجذبت حقائق
الملأ الاعلی والفردوس الابهی والجنة العلیا قل
الهی الهی الّف بین قلوب عبادك وعرّفهم ما اردت لهم
بجودك لو یعرفون لینوحون علی انفسهم ویبکون علی ما
فات عنهم فی ایامك ای رب لا تدعهم بانفسهم و
لا تمنعهم عن التقرب الی شمس عرفانك انك انت المقتدر

علی ما تشآء ثم اجعل اجر الذین نقلوه کنزا لهم عندك
انك انت الفضال الامین والحارس المعین ذکر
نفوس اخری هم که با او بوده در الواح از قلم الهی جاری و نازل
هنیئا لهم ذکر ضلع جناب قاسمخان علیه بهآء الله را نمودند
فلما اردنا ذکرها سمعنا الندآء من شطر العظمة والکبریآء
ورفعها فی الجنة العلیا واستقرارها فی غرفة رقم
علی فوق بابها قد بنیت هذه الغرفة لاهل البهآء
نسئل الله ان ینزل علیها فی کل حین ما تقر به عینها
ویفرح به قلبها انه هو الغفور الرحیم ذکر ام وختین را

نمودید طوبی لهنّ ونعیماً لهنّ انّ المظلوم فی السّجن الاعظم اراد ان
یذکرهنّ بما تبقی به اسمائهنّ بدوام ملکوت الله العزیز الحمید طوبی
لک یا امتی وورقتی بما اظهر الله منک من قام علی خدمة امری
وذکری بین عبادی وثنائی بین خلقی قد وفقه الله تبارک وتعالی
علی نشر آثاره التی بنورها اشرقت الارض والسّماء وتنوّرت الافئدة
والقلوب وقدّرنا لک بعض اجره فی تبلیغ الامر واظهار الکلمة بالحکمة
والبیان یا عندلیب کبّر علیها من قبلی وبشّرها بعنایتی ورحمتی التی
سبقت الاشیاء ونوری الّذی انار به الوجود ونذکر اختک فی هذا
الحین ونبشّرها بعنایة الله ربّ العرش العظیم یا ورقتی علیک

بهائی ورحمتی نسئل الله تبارک وتعالی ان یزیّنک بقمیص العرفان
وینوّرک بانوار الایقان ویقدّر لک ما قدّره لاماته اللائی طفن العرش
انّه هو السّامع المجیب ونذکر امتی الاخری طوبی لاذن سمعت ندائی
یا امتی ویا عبدی ولقلب اقبل الی الله مالک یوم الدّین افرحی بذکری
ایاک وسبّحی بحمد ربّک العزیز العظیم ونذکر امائی فی الاطراف و
نبشّرهنّ بما قدّر لهنّ من لدی الله الفرد الخبیر انّ التی فازت بایّام الله
انّها من اعلی الرّجال عند الله طوبی للفائزات والفائزین الحمد لله ربّ
العالمین ذکر جناب غلامعلی را نمودید یا غلام قبل علی هل تقدر ان
تسمع بیانی باستقامة تنفتح به ابواب آذان من فی الامکان وهل تقدر

ان نطق ببیان تنطق به السن العالم قل لا و نفسک الّا بحولک
و قوتک و لله خزائن البیان لو نزل آیة منها او یظهر لؤلؤ منها تری
الناس سکاری من رحیق بیان الله مولی الوری انّ ربک هو المقتدر
علی ما یشآء و هو الفضّال الکریم   قد ذکرک من قام علی خدمة
امری و طار فی هوآء حبی ذکرناک بآیات ظاهرها نور و باطنها رحمة
و فی باطن باطنها ما ینادی بهذا النبأ العظیم   البهآء علیک
و علی الّذین ما خوفتهم سطوة کل غافل مریب   یا عندلیب نفوسی کم
اقبال نمودند و محبت با آنجناب معاشرت کردند   و بقبول ما
نطقت فی هذا الامر الاعظم فائز گشتند   و هم چنین اماء که برضا

نموده اند و طلب ذکر از مولی الاذکار کرده اند کل بتجلیات انوار آفتاب
عنایت مقصود عالمیان فائز   امروز بحر مواج و شمس مشرق و نور
ساطع   هر نفسی اقبال نمود و بخدمت اولیا فائز گشت او از اهل بهآء
در قیوم اسمآء از قلم اعلی مذکور و مرقوم   اولیای آن ارض را اسلام
و تکبیر برسان   و هم چنین اماء موقنات را در ظاهر اسامی مستور
ولکن در باطن ظاهر و مشهود   این ایام حکمت الهی سبقت گرفته
انّه هو العلیم الخبیر عنده علم کل شیء فی کتاب مبین ذکر
جناب حاجی علی را نمودید   و هم چنین توجهش بشطر اقدس او امر د احکام
الهی هر یک بمقتضیات حکمت مشروط   جناب حاجی علی علیه بهائی

باید در آنچه از قلم اعلی جاری شده ملاحظه نماید اگر مطابق بحرکت
حرکت نماید واگر موافق سکون ساکن باشد از آن گذشته
باید که اول مصروف راه را معین نماید وبعد حرکت کند بیع املاک
هم نزد مظلوم محبوب نه مگر در ادای دیون بسیاری از نفوس
لأجل ادای حقوق الله ارادهٔ بیع نمودند ومنع نمودیم یا عندلیب
بلایای این مظلوم سبب اعظمش اجتماع نفوس در حول بوده در
سجن جمعی از هر قبیل موجود حال از صغیر وکبیر واناث وذکور
قریب سیصد نفس موجودند دیگر باقی معلوم وواضحست بعضی
بمثابهٔ جبل ثابت وراسخ وبرخی بمثابهٔ نور منیر وبعضی هم یعلو

مرّة

مرّة ویسفل اخری وحق باکل بعنایت کبری سلوک میفرماید
بیست ویک سنه با این جمع در سجن ساکن قل القدرة لله
ربّ العالمین الحکمة لله مقصود العارفین الرأفة
لله معبود من فی السّموات والارضین الشفقة لله
مولی الاوّلین والآخرین جلال در توجه اذن داشته‌اند
آن دو نفس دیگر بعد از ورود در پرتسعید طلب اذن نمودند واز
بحر فضل محروم نماندند انّ ربّک هو السّامع المجیب باری
شرایط نفوسی که باذن فائزند اینست اول صحت مزاج وصحت
بدن ثانی اسباب سفر از نقد وغیره وشرطی که اعظم شرائطست

تحصیل اذنست در محل و مقام و اگر کل موجود باشد و حکمت اقتضا
نماید حرکت و توجه جایز نه حق میفرماید ولله علی الناس
حج البیت وبعد میفرماید من استطاع الیه سبیلا از
حق میطلبیم کل را تأیید فرماید تا عمل نمایند آنچه را که بآن مأمورند
از مطلع امر ظاهر نمیشود مگر آنچه سبب علو و سمو و محبت و الفت و
اتحاد عبادات انه هو الآمر الحکیم اینکه درباره توجه عباد
و اشتغال ایشان ذکر نمودی که در هر سنه جمع کثیری نظر بشوق
و اشتیاق
چاوشها قصد افق اعلی و ذروه علیا مینمایند اینمقام مقام
شکر است چه که نفوذ قلم اعلی عباد را باین مقام آورده مع اعراض

کل جواهر وجود را باراده مطلقه اخذ کرده مع آنکه در ایامی ظاهر
شده که از هر جهتی صفوف و الوف و مدافع و سیوف موجود
مع ذلک منقطعاً عن العالم کل را دعوت نمودیم بآنچه سبب ارتفاع
وجود و ارتقاء نفوس و راحت عباد و تعمیر بلاد است این ظهور
ظهور رحمت کبری و عنایت عظمی است چه که حکم جهاد را از کتاب محو
نموده و منع کرده و بمعاشرت با جمیع ادیان بروح و ریحان امر فرموده
آنجناب دیده و میدهند آنچه از قلم اعلی در زبر و الواح نازل شده فساد
و نزاع و جدال ممنوع و همچنین امر نمودیم بقرائت کتب قوم جمیع
این امور عنایتی است بزرگ از برای عباد چه که از قبل ممنوع بودند

وبجهاد مأمور استعمال لباس خشبیّه و ملاحظهٔ کتب آن قوم از
قبل ممنوع و آثار منع در کتب موجود و مشهود ولکن در این ظهور
اعظم سدّ منع برداشته شد وبجای آن حرّیت عطا و عنایت
گشت انشآءالله آنجناب بفتح مدائن قلوب بروح و ریحان
مؤیّد شوند و بانتشار آثار بحکمت و بیان موفّق انّه یمدّک بجنود
البیان انّه علی کلّ شیء قدیر و نبشّرک فی هذا الحین
بحضور ما ولد من ابکار افکارک واشرق من افق
خلوصک وخضوعک وخشوعک وقرء امام الوجوه
نسئل الله ان یعطیک اجرًا فی کلّ عالم من عوالمه و

یقدّر

یقدّر لک ما یکون باقیًا ببقآء ملکوته انّه هو الفضّال
الکریم والمؤیّد العزیز الخبیر اولیای هر محل را از قبل مظلوم
سلام و تکبیر برسان و بانوار نیّر بیان رحمن منوّر دار ستدلّلیه
آنجناب بآیات قدس فائز این ایّام اشارات ملاحظه میشود نسئل
الله ان یظهر لک فی ذکره وثنآئه ما تنجذب به القلوب
انّه هو المقتدر العزیز المحبوب النّور المشرق من افق سمآء
بیانی علیک وعلی من یسمع قولک فی هذا النبأ
الاعظم وهذا الامر
العظیم

یکی از احبای الهی مکتوبی بحاجی محمد کریمخان نوشته ودر آن مکتوب
سؤالات چندی نموده واز قراری که استماع شد خان مذکور
از معانی غافل شده بالفاظ تمسک جسته واعتراض نموده
لیدحض الحق بما عنده ولکن غفل از اینکه یحقق الله الحق
بکلماته ویقطع دابر المشرکین اول آن مکتوب باین کلمات
مزین الحمد لله الذی کشف القناع عن وجه الاولیاء
خان مذکور اعتراض نموده که این عبارت غلط است وصاحب این مکتوب
گویا بحرفی از علم واصطلاحات قوم فائز نشده چه که قناع مخصوص
رؤس نساء است باعتراض بر الفاظ مشغول شده وغافل از اینکه خود از

علم وعلوم هر دو بی بهره مانده اصحاب الهی الیوم این علومی را که اد
علم دانسته ننگ میدانند علمی که محبوبست آن بوده که ناس را بحق
هدایت کند بعد از آنکه نفسی بآن فائز نشد آن علم حجاب اکبر
بوده وخواهد بود واعتراضات او دیده نشد مگر همین یکفقره که آن
هم شنیده شد وآن فقره بمنظر اکبر رسید لذا از مظهر امر در جواب
اعتراض او این لوح ابدع اقدس اطهر نازل که شاید ناس امثال
این اعتراضات از مالک اسماء وصفات محروم نمانند وکلمهٔ علیا را
از کلمهٔ سفلی تمیز دهند وبشطر الله العلی الاعلی توجه نمایند مَن
اهتدی فلنفسه ومن اعرض ان الله لغنی حمید

بسم الله العليم الحكيم

يا ايها المعروف بالعلم والقائم على شفا حفرة الجهل انا سمعنا
بانك اعرضت عن الحق واعترضت على احد من احبائه الذي
ارسل اليك كتاباً كريماً ليهديك الى الله ربك ورب العالمين
انك اعترضت عليه واتبعت سنن الجاهلين وبذلك ضيعت
حرمتك بين عباد الله لانا باعتراضك وجدناك على جهل عظيم
انك ما اطلعت على قواعد القوم واصطلاحاتهم وما دخلت روضة
المعاني والبيان وكنت من الغافلين وما عرفت الفصاحة
والبلاغة ولا المجاز ولا الحقيقة ولا التشبيه ولا الاستعارة لذا نلقي عليك

ما تطلع به على جهلك وتكون من المنصفين انك لو سلكت سبل
اهل الادب ما اعترضت عليه في لفظ القناع ولم تكن من المجادلين
وكذلك اعترضت على كلمات الله في هذا الظهور البديع اما سمعت
ذكر المقنع وهو المعروف بالمقنع الكندي وهو محمد بن ظفر بن عمير بن
فرعان بن قيس بن اسود وكان من المعروفين انا لو نريد ان
نذكر اباءه واحداً بعد واحد الى ان ينتهي الى البديع الاول لنقدر
بما علمني ربي علوم الاولين والآخرين مع انا ما قرأنا علومكم والله
على ذلك شهيد عليم وانه اجمل الناس وجهاً واكملهم خلقاً و
اعدلهم قواماً فانظر في كتب القوم لتعرف وتكون من العارفين ٭

وكان اذا اسفر اللثام عن وجهه اصابته العين فيمرض لذا لا يمشي
الا متقنعاً اى مغطئاً وجهه كذلك ذكر فى كتب العرب الادبآء
والادبآء والفصحآء فانظر فيها لعلّ تكون من المطلعين وانّه
هو الذى يضرب به المثل فى الجمال كما يضرب بزرقآء اليمامة
فى حدة البصر وبابن اصمع فى سعة الرواية لو كنت من المحسنين
وكذلك فى طلب الثار بالمهلهل والوفآء بالسموئل وجودة الرأى
بقيس بن زهير والجود بحاتم والحلم بمعن بن زائدة والفصاحة
بقس بن ساعدة والحكمة باللقمان وكذلك فى الخطبة بسحبان
بن وائل والفراسة بعامر بن طفيل والحذق باياس بن معوية

القرة والحفظ بحماد هؤلآء من مشاهير العرب الذين ترسل بهم
الامثال طالع فى الكتب لعلّ لا تدحض الحقّ بما عندك وتكون
من المتنبهين وتوقن بانّ علمآء للادب استعملوا الفظ
القناع فى الرجال كما ذكرناه لك ببيان ظاهر مبين ثم
اعلم بانّ القناع مخصوص بالنسآء ويسترن به رؤسهن ولكن
استعمل فى الرجال والوجه مجازاً ان كنت من المطلعين وكذالك
اللثام مخصوص بالمرئة يقال لثمت المرئة اى شدت اللثام على
فمها ثم استعمل فى الرجال والوجه كما ذكر فى الكتب الادبية سفر
اللثام عن وجهه اى كشف النقاب اياك ان تعترض بالكلمات

على الذی خضعت الآيات لوجهه المشرق المنير خف عن الله
الذی خلقک وسوّاک ولا تشمت الذين آمنوا وانفقوا انفسهم واموالهم
فی سبيل الله الملک العزيز القدير قل ما كان مقصودنا فيما ارسلناه
اليک الّا بان تكون متذكّراً فيما فرّطت فی جنب الله وتتّخذ لنفسک
اليه سبيلاً انّا اردنا هدايتک وانّک اردت ضرّنا واستهزئت بنا
كما استهزء قوم قبلک وهم اليوم فی اسفل الجحيم انّک من الذين
اذ نزّل الفرقان من لدی الرّحمن قالوا ان هذا الّا اساطير الاوّلين
واعترضوا على اكثر آياته فانظر فی الاتقان ثمّ فی كتب اخری لتری و
تعلم ما اعترضت به من قبل على محمّد رسول الله وخاتم النّبيّين *

انّا عرّفناک نفسک لتعرفها وتكون على بصيرة من لدی البصير قل
عند ربّی خزائن العلوم وعلم الخلائق اجمعين ارفع رأسک عن فراش
الغفلة لتشاهد ذكر الله الاعظم مستوياً على عرش الظّهور كاستواء الهاء
على الواو قم عن رقد الهوی ثمّ اتّبع ربّک العلیّ الاعلی دع ما عندک
ورائک وخذ ما اتاک من لدی الله العزيز الحكيم قل يا ايّها الجاهل
انظر فی كلمات الله ببصره لتجدهنّ مقدّسات عن اشارات القوم
وقواعدهم بعد ما كان عنده علوم العالمين قل انّ آيات الله
لو تنزل على قواعدكم وما عندكم انّها تكون مثل كلماتكم يا معشر
المحتجبين قل انّها نزلت من مقام لا يذكر فيه دونه وجعله الله

مقدسا عن عرفان العالمين وكيف انت وامثالك يا ايها
المنكر البعيد انها نزلت على لسان القوم لا على قواعدك المجعولة
يا ايها المعرض المريب انصف بالله لو توضع قدرة العالم في قلبك
هل تقدر ان تقوم على امر يعترض عليه الناس وعن ورائهم الملوك
والسلاطين لا وربي لا يقوم احد ولن تستطيع نفس الا من اقامه
الله مقام نفسه وانه هو هذا ينطق في كل شأن انه لا اله الا
هو الواحد الفرد المقتدر العليم الخبير لو يتكدر منك قلب احد من خدام
السلطان في اقل من آن لتضطرب في الحين وانك لو تنكر في
ذلك يصدقني عباد الله المخلصين ودع ذلك اعترض على الله الذي

اعترض عليه الدول في سنين معدودات وورد عليه ما ناح به الروح
الامين الى ان سجن في هذا السجن البعيد قل ان فتح البصر ان الامر
علا وظهر والشجر ينطق باسرار القدر هل ترى لنفسك من مفر تالله ليس
لاحد مفر ولا مستقر الا لمن توجه الى المنظر الاكبر هذا المقام الاطهر الذي
اشتهر ذكره بين العالمين قل تعترض بالقناع على الذي امن
بسلطان الابداع والاختراع والذي اعترض اليوم انه من همج
رعاع عند الله فاطر السموات والارضين قل يا ايها الغافل اسمع
تغني الورقاء على افنان سدرة المنتهى ولا تكن من الجاهلين ان
[illegible] هو الذي خبركم [illegible] واحمد ومن قبلهما النبيون والمرسلون

اتق الله ولا تجادل بآياته بعد انزالها انها نزلت بالفطرة من جبروت
الله ربك ورب العالمين وانها لحجة الله في كل الاعصار ولا
يعقلها الا الذينهم انقطعوا عما عندهم وتوجهوا الى هذا النبأ
العظيم يا ايها البعيد لو ان ربك الرحمن يظهر على حدود ذاتك
لتنزل آياته على القاعدة التي انت عليها تب الى الله وقل سبحانك
اللهم يا الهي انا الذي فرطت في جنبك واعترضت على ما نزل من
عندك ثم اتبعت النفس والهوى وغفلت عن ذكرك العلي الابهى
يا الهي لا تأخذني بجريراتي طهرني عن العصيان ثم ارسل علي من شطر
فضلك روائح الغفران ثم قدر لي مقعد صدق عندك ثم الحقني

بعبادك

بعبادك المخلصين يا الهي ومحبوبي لا تحرمني عن نفحات كلماتك
العليا ولا من فوحات قميصك الابهى ثم ارضني بما نزل من
عندك وقدر من لدنك انك فعال لما تشاء وانك انت الغفور
الجواد المعطي الكريم اسمع قولي دع الاشارات لاهلها وطهر
قلبك عن الكلمات التي تورث سواد الوجه في الدارين اطلع من
خلف الحجبات والاشارات وتوجه بوجه منير الى مالك الاسماء و
الصفات لتجد نفسك في اعلى المقام الذي انقطعت عنه اشارات
المريبين كذلك نصحك القلم الاعلى ان اقبلت لنفسك وان
اعرضت فعليها ان ربك الرحمن لغني عما كان وعما يكون وانّ

لهو الغنیّ الحمید بلسان پارسی ذکر میشود که شاید عرف قمیص
رحمانی را از کلمات منزلهٔ پارسیه ادراک نمائی و منقطعاً
عن الاشطار بشطر احدیه توجّه کنی اگرچه هر طیری از کدس
رحمت رحمانیه و خرمن حکم صمدانیه نصیب نبرده و قادر بر
التقاط نه طیر جان باید در هوای قدس رحمن طیران نماید
و از خرمنهای معانی قسمت برد تا قلوب و افئدهٔ ناس بذکر
این و آن مشغول از عرف روضهٔ رضوان محروم بشنو نصح
این مسجون را و بازوی یقین سدّ محکم متین بنا کن تا شاید
از یأجوج نفس و هوی محفوظ مانی و بعنایت خضر ایام بکوثر

بقا

بقا فائز شوی و بمنظر اکبر توجّه نمائی دنیا را بقائی نه و طالبان
آنرا وفائی مشهود نه لا تطمئن من الدنیا فکّر فی تغیّرها و انقلابها
این من بنی الخورنق و السدیر و این من اراد ان یرتقی الی الاثیر
کم من قصر استراح فیه بانیه فی الاصیل بالعافیة و الخیر و غداً
ملکه الغیر و کم من بیت ارتفع فی العشیّ فیه القهقهة و شدو الرّقاد
و فی الاشراق نحیب البکاء ای عزّ ما ذلّ و ایّ امر ما بدل و ایّ
روح ما راح و ایّ ظلم شرب کاس الفلاح و هم چنین بعلوم
ظاهره افتخار منما و فوق کلّ ذی علم علیم فاعلم لکلّ صارم کلال
و لکلّ فرح ملال و لکلّ عزیز ذلّة و لکلّ عالم زلّة بعوی

پیشه کن و بدبستان علم الهی وارد شو اتقوا الله یعلمکم الله
قلب را از اشارات قوم مقدس نما تا بتجلیات اسماء و صفات الهی
منور شود چشم اعراض بر بند و بصر انصاف بگشا و بر احبای الهی
اعتراض مکن قسم بشمس افق ظهور که اگر از علوم ظاهره هم کما هو حقها
نصیب میبردی هر آینه از لفظ قناع بر دوستان مالک ابداع
و اختراع اعتراض نمینمودی صه لسانك عن الاولیاء یا
ایها الهائم فی هیماء الجهل و العمی مصلحت در آنست که
قدری در کتب بیان و بدیع ملاحظه کنی شاید از قواعد ظاهر مطلع شوی
چه که اگر بر حقیقت و مجاز و مقامات تحویل اسناد و استعاره و کنایه

مطلع میشدی اعتراض نمینمودی که قناع در وجه استعمال شده بعد
مشرکین در کلمات محتجبین رب العالمین نظر مکن وانما القناع و المقنعه
دو جامه اند که نساء رؤس خود را بآن میپوشانند مخصوص است از
برای رؤس نساء و لکن در رجال در وجه مجازاً استعمال شده و
هم چنین لثام است که نساء بآن دهان خود را میپوشانند چنانچه
اهل فارس و ترک بیشماق تعبیر مینمایند و در رجال در وجه مجازاً
استعمال شده چنانچه در کتب ادبیه مذکور است فانظر فی کتب القوم
لتجد ما غفلت عنه و آن نامه را یکی از احبای الهی بشما نوشته
و مقصود او آنکه شما را از ظلمت نفسانیه نجات دهد و بشطر احدیه

کشاند وتو اظهار فضل نمودی ولکن اخطأ سهمك وعند اهل
علم شأن وتقدرات معلوم شد اسمع قولی لا تعترض
علی من یذکرك ولا تضجر من یعظك ولا تعقب العطاء
بالاذی وعلیك بالخضوع عند احباء الله رب الآخرة
والاولی دع العلوم لانها منعتك عن سلطان
المعلوم اثر من یذکرك علیك وقدم علی نفسك لو تمشی
بلا حذاء وتنام بلا وطاء وتنوح فی العراء لخیر لك من
ان تحزن من امس وهذی یا ایها المهتاض لا تعجل علی
الاعتراض ولا تکن کالارتم اللصلاخ من عجل فی

الأمر

الأمر سقط فی الندم امسك اللسان والقلم عن رد مالك
القدم لا تجعل نفسك مستحقاً للنقم سوف ترجع الی
مالك الامم وتسئل عما اکتسبت فی الحیوة الباطلة فی
یوم تتقلب فیه القلوب والابصار من سطوة الله العزیز
القهار الی م تسلك سبل الفحشاء وتعرض علی مالك
الاسماء انسیت مرجعك ومأواك او غفلت عن عدل
مولیك ان امنت اللحد فاتبع ما یامرك به نفسك وهواك
والا اسرع الی الذی الی الله دعاك وتدارك ما فات عنك
فی اوانك قبل اخراك خف عن الله الذی خلقك وسواك

تب الیه ثم اذکره فی صباحک ومسائک وان الیه مرجعک و
شئونک وازآن گذشته که بر کلمات احبّاءالهیه اعتراض کرده و
میکنی درغفلت بمقامی رسیده ئی که بر کلمات نقطهٔ اولی روح
ما سواه فداه الّذی بشّر النّاس بهذا الظّهور هم اعتراض نمودهٔ
ودرکتب درردّ ایشان واحبّاءالهیه نوشتهٔ وبذلک حبطت اعمالک
وماکنت من الشّاعرین تو وامثال تو گفته اند که کلمات باب
اعظم وذکراتم غلط است ومخالف است بقواعد قوم هنوز ادراک نکرده
ادراک ننمودهٔ که کلمات منزلهٔ الهیه میزان کل است ودون ادراک
او نمیشود هریک از قواعدی که مخالف آیات الهیه است آن قاعده

از درجهٔ

از درجهٔ اعتبار ساقط دوازده سنه دربغداد توقف شد وآنچه خواستیم
که درمجلسی جمعی از علماء ومنصفین عباد جمع شوند تا حق ازباطل
واضح ومبرهن شود احدی اقدام ننمود باری آیات نقطهٔ اولی
روح ما سواه فداه مخالف نبوده تو از قواعد قوم بیخبری ازآن گذشته
درآیات این ظهوراعظم چه میگوئی افتح البصر لتعرف بان القواعد
توخذ من کلمات الله المقتدر المهیمن القیوم اگرحزن وارده
وامراض جسدیه مانع نبود الواحی درعلوم الهیه مرقوم میشد وشهادت
که قواعد الهیه محیط است برقواعد بریه نسئل الله ان یوفقک علی
حبه ورضاه وانه مجیب لمن دعاه فکرکن درآیا میکه فرقان

از سماء مشیت رحمن نازل شد اهل طغیان چه مقدار اعتراض نموده‌اند
گویا از نظر شما محو شده لذا لازم شد که بعضی از آن ذکر شود شاید
خود را بشناسی که در حین اشراق شمس محمدی از افق عز صمدانی چه
مقدار اعتراض نمودی غایت آنست که در آن ایام باسم دیگر موسوم
بودی چه اگر تو از آن نفوس نبودی هرگز در این ظهور بر حق اعتراض
نمینمودی از جمله اعتراض مشرکین در این آیهٔ مبارکه بود که میفرماید
لا نفرق بین احد من رسله اعتراض نموده‌اند که احد را ما بین نیز
و باین جهت بر کلمهٔ محکمهٔ الهیه اعتراض و استهزاء نموده‌اند و هم چنین بر
آیهٔ مبارکهٔ خلق لکم ما فی الارض جمیعا ثم استوی الی السماء

فسویهن

فسویهن سبع سموات اعتراض نموده‌اند که این مخالف آیات دیگر است
چه که در اکثر آیات سبقت خلق سماء بر ارض نازل شده و هم چنین بر آیهٔ
مبارکهٔ خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکة اسجدوا لآدم
اعتراض نموده‌اند که سجود ملائکه قبل از تصویر خلق بوده و اعتراضاتیکه در این
آیهٔ مبارکهٔ الهیه نموده‌اند البته استماع نموده اید و همچنین بر آیهٔ
مبارکهٔ غافر الذنب قابل التوب شدید العقاب اعتراض نموده‌اند
که شدید العقاب صفت مضاف بفاعل است نعت معرفه واقع شده
و مفید تعریف نیست و همچنین در حکایت زلیخا که میفرماید و
استغفری لذنبک انک کنت من الخاطئین اعتراض نموده‌اند

که باید خاطئات باشد چنانچه از قواعد قوم است در جمع مؤنث و
همچنین بر آیهٔ مبارکه وکلمة منه اسمه المسیح اعتراض نموده اند که کلمه
تأنیث دارد وضمیر راجع بکلمه باید مؤنث باشد وهمچنین در احدی
الکبر وامثال آن مختصر آنکه قریب سیصد موضع است که علمای
آن عصر وبعد بر خاتم انبیاء وسلطان اصفیاء اعتراض نموده اند چه در
معانی وچه در الفاظ وگفته اند این کلمات اکثر آن غلط است ونسبت
جنون وفساد بآن معدن عقل داده اند قالوا انها ای السور
والآیات مفتریات وبهمین سبب اکثری از ناس متابعت علماء
نموده از صراط حق مستقیم منحرف شده وباصل جحیم توجه نموده اند و

اسامی آن علماء از یهود ونصاری در کتب مذکور واز این گذشته چه
مقدار از آیات را که نسبت بامرء القیس داده اند وگفته اند که آنحضرت
سرقت نموده مثل سورهٔ مبارکهٔ اذا زلزلت واقتربت الساعة ودر تمام
قصائد را که معروف بمعلقات است وهمچنین مجمهرات التی کانت فی الطبقة
الثانیة بعد المعلقات بر کلمات الهی ترجیح میدادند تا آنکه عنایات الهی
احاطه فرمود جمعی باین اعتراضات ممنوع نشده بانوار هدایت کبری
مهتدی گشتند وحکم سیف بمیان آمد طوعاً وکرهاً ناس در دین الهی
وارد شدند آیة السیف محو آیة الجهل وبعد از غلبه امر الله بصر
انصاف باز شد ونظر اعتراض مقطوع ومحجوب وهمان معترضین که آیات الله را

مفتریات مینامیدند در بعضی از آیات منزله هفتاد محسنات فصاحتیه
و بلاغتیه ذکر نمودند چون بیان در ذکر اعتراضات مشرکین بود دوست
نداشتم بیش از آنچه ذکر شد مذکور دارم حال قدری انصاف ده
و بینک و بین الله حکم کن شکی نبوده که قرآن من عند الله نازل شده
و شکی هم نیست که کلمات الهیه مقدس بوده از آنچه توهم نموده اند
چنانچه بعد معلوم و واضح شد که آن اعتراضات از غل و بغضا
بوده چنانچه بعضی علماء جواب بعضی اعتراضات را بتوجه داده اند
ولکن علمه عندنا فاسئل لتعرف النقطة التی منها فصل
علم ما کان و ما یکون شاید متنبه شوی و بر حجبات الهی

اعتراض ننمائی جمیع علوم در قبضهٔ قدرت حق بوده و خواهد بود و آنچه
از فطرت نازل بر فطرت اصلیهٔ الهیه نازل شده و میشود و این اعتراضات
نظر بآنست که این امر بحسب ظاهر قوت نگرفته و احباء الله قلیلند و اعداء الله
کثیر لذا هر نفسی باعتراضی متشبث که شاید باینجهة مقبول ناس شود
ای بیچاره تو برو و در فکر عزت دنیایت باش کجا میتوانی در عرصهٔ
منقطعین قدم گذاری یعنی نفوسیکه از کل ماسوی الله منقطع شده اند
و حبّاً لله از ثروت و جاه و ننگ و نام و مال و جان گذشته اند چنانچه
دیده و شنیده اولئک عباد قالوا الله ثم انقطعوا عن العالم
عنقریب نفوسی در علم ظاهر شوند و بکمال نصرت قیام نمایند و در جواب

هر اعتراضی ادلهٔ محکمهٔ متقنه مرقوم دارند چه که قلوبشان ملهم میشود
بالهامات غیبیهٔ الهیه بشنوند ندای داعی الی الله را ولاتکن
من المحتجبین شاید از نفحات ایام الهی در این ظهور عز رحمانی
محروم نمانی والسلام علی من اتبع الهدی اگر کسی صاحب شامه
نباشد بر گل بوستان چه تقصیری راجع بی ذائقه قدر عسل از حنظل
نشناسد صورت مکتوبی از شیخ احمد مرحوم در ذکر قائم علیه السلام
شد حال از شما خواهش مینمایم که بانصاف آن را معنی نمائی
و اگر خود را عاجر یافتی از بحر اعظم الهی سؤال کنی که شاید از
فضل و رحمت واسعهٔ الهیه در ظل سدرهٔ ربانیه در آئی و تفصیل آن

اینکه

اینکه در ایام توقف در عراق میرزا حسین قمی نزد این عبد آمده مع
صورت مکتوب و مذکور داشت که حضرات شیخیه استدعا نموده اند
که این کلمات را معنی و تفسیر نمائید و این عبد نظر بآنکه سائلین را
طالب کوثر علم الهی نیافت متعرض جواب نشده چه که لؤلؤ علم الهی
از مشاهدهٔ اعین غیر حدیده مستوره اگر چه فی الجمله ذکر شد و لکن
بتلویح و اشاره و صورت آن مکتوب بعینه در این لوح نقل شده
بدون زیاده و نقصان وهذه صورة ما کتبه الشیخ الاجل
الاوحد فضل ظهر الاسلام وکعبة الانام الشیخ احمد الاحسائی
الذی کان سراج العلم بین العالمین فی جواب من قال ان القائم

في الاصلاب انا تركنا اوله وكتبنا ما هو المقصود ✣

بسم الله الرحمن الرحيم

اقول روى انه بعد انقضاء المص المر يقوم المهدي عليه السلام
والالف قد اتى على آخر الصاد والصاد عندكم اوسع من الفخذين
فكيف يكون احدهما وايضاً الواو ثمة حرف ستة والف وستة
وقد مضت ستة للايام وللالف هو التمام ولا كلام فكيف الستة
وللايام الآخر والا لما حصل العود لانه سر التنكيس لرمز الرئيس ✣
فان حصل من الغير الاقرار بالستة الباقية تم الامر بالحجة وظهر الاسم
الاعظم بالالفين القائمين بالحرف الذي هو حرفان من الله اذ هما

احد عشر وبها ثلثة عشر فظهر واو الذي هو تام فاين الفصل ولكن
الواحد ما بين الستة والستة مقدر بانقضاء المص بالمر فظهر
سر الستة والستين في سدسها الذي هو ربعها وتمام السدس الذي
هو الربع بالالف المندمجين فيه وسره تنزل الالف من النقطة الكونية
بالستة والستة ونزل الثاني في الليلة المباركة بالاحد عشر وهي هو
الذي هو السر والاسم المستتر الاول الظاهر في سر يوم الخميس فليستتم السر
يوم الجمعة ويجري الماء المعين يوم تاتي السماء بدخان مبين هذا
والكل في الواو المنكوسة من الهاء المهموسة فاين الوصل عند مثبت
الفصل ليس في الواحد ولا بينه غير ولا لكان غير واحد وتلك

الأمثال نضربها للناس ولكن لا يعقلها الّا العالمون انتهی
نشهد بانّ كلّ كلمة من هذه الكلمات الدّريّات لبئر معطّلة فيها
ماء الحيوان وستر فيها غلام المعانی والبيان وما ورد عليها سيّارة
القلب ليدلوا دلوهم ويخرجوا بها غلام العلم ويقولوا تبارك الله
الّذی فی قبضته ملكوت العلم وانّه علی كلّ شیء محيط وكذلك نشهد بانّ
كلّ حرف منها لزجاجة فيها اضاء سراج العلم والحكمة ولكن ما استضاء
منه احد الّا من شاء ربّه انّه علی كلّ شیء قدير باری مقصود آنكه اين
كلمات ببيان واضح مبين تفسير شود والسّلام علی من اتّبع الحقّ فو الله
ان لم تستمع امر مولاك علی الله ان يظهر منك من توجّه الی مولاه وينقطع عمّا
سواه انّه هو العليم الحكيم

هو الله

عاشقرا نزد معشوق اظهار هستی وخودبينی جايز نه اگر خطوهٔ از اين
سبيل تجاوز نمايد از عشاق محسوب نگردد عشق نفس زنده قبول
نكند باز موش مرده شكار بلی بعضی از عاشقان اظهار صدمات وشدائد
خودرا در پيشگاه محبوب امكان نموده اند ومقصود از آن اشتغال با
محبوب وصفای حضرت مقصود بوده نه ذكر نفس وهوی حال قاصدی
از اعلی مقاصد عزّ مقصود نازل وبكلماتی ناطق است نفهميد كه
كه ميگويد وچه ميگويد تالله لو عرفتم وعلمتم ما ورآء ستر
الكبريآء من اسرار ربّكم العلیّ الاعلی لفديتم بانفسكم
حبًّا لله مالك الاسمآء باری قاصد مقصود حكايتی ذكر نموده كه وقتی

در طور اشراق بودیم و محبوب آفاق بقصد جبل‌ها بیرون تشریف
بردند و بعجز تمام از مدعیان محبت رجا فرمودند که این سفر و هجرت
اگرچه بظاهر سهل و آسانست ولکن در باطن شدید و باب امتحان
و اگر بصورت بسلطنت و اقتدار مشهود لکن در معنی بمحنت و اضطرار
لایحصی مکنون عرض خود مبرید و زحمت بر خود مدهید و بگذارید
تا بنفس خود هجرت نمایم آنچه کلمات محبت آمیز و شفقت انگیز
بود تلویحاً و تصریحاً فرمودند مفید نیفتاد این بنده و جمعی بادیه‌های
آنکه زادی بجز رضای دوست نخواهیم و مقصودی جز وجه محبوب
نداریم بگمان خود معتکف و از نصح و یقین دوست غافل عزم سفر نمودیم

و با

و با طلعت محبوب هم سفر و هم سیر گشتیم قدری که بادیه پیمودیم نار
حب محمود و جمال شوق محجوب تا آنکه از آن مقام تجاوز نمودیم حسنات را
سیئات شمردیم و سیئات را عین حسنات دانستیم تا آنکه وارد جزیرهٔ
خضرا شدیم فلک الهی در آن ارض روحانی بر جودی امر مستوی گشت
و بعد براکب هوی در بیدای ظنون و اوهام در صبح و شام سائر بودیم گاهی
مجتمع و گاهی متفرق و گاهی بحب و گاهی بغفلت ایام دنیا بسر میبردیم
سلسبیل بیان در کل احیان از کوثر فم رحمن جاری ولکن عطش مفقود
و انوار وجه از افق اجلال مشرق ولکن اقبال غیر موجود هر روز بر وهم
و گمان افزودیم و از توجه بحق کاستیم و با این احوال غیر مرضیه و

شئونات غیر لایقه چنان در غمرات غفلت و هوی غرق شدیم
که از احوال خود هم غفلت نمودیم و در جمیع احوال طلعت محبوب را
با کمال شفقت و ملاطفت ملاحظه مینمودیم بعضی از ما متحیر که اگر
الطاف علیه الهیه موجود چگونه میشود با این افعال ردیه مقبول
شویم بالاخره حق را غافل و خود را عاقل و عالم شمردیم غافل از آنکه
رحمت کبری مانع است از هتک ستار و اگر خدمتی نمودیم اتبعناه
بالمنّ والاذی و بعد از آن ارض اراده هجرت فرمودند و مجدداً
کل را از حضور منع نمودند مستشعر نشدیم و متنبه نگشتیم که علت
منع چیست و سبب چه مرة اخری هجرت نمودیم و بحضرت مقصود

بادیه ها پیمودیم تا آنکه وارد ارض اخری شدیم و با دوست
در یک محل آرمیدیم و سرّاً بهوای نفس مشغول گشتیم تا آنکه
آتش هوی غلبه نمود و از منظر ابهی ممنوع شدیم و از کثرت
لقا قدر وصال از نظر افتاد و پرده حیا از هم درید و حال
محبوب را در محلی حبس نموده ایم و در کل حین از سهام ظنون
و رماح اوهام بقدر وسع و قوه بر او دریغ نمیداریم چه که محبوس و
مسجون و فریدش یافته ایم غفلت بمقامی رسیده محلی را که
جمیع ملأ اعلی باو ناظرند و از او مستمد در آن محل مبارک
جهرةً باقبح کلمات ناطقیم و باخس اعمال و اخسر آن عامل

فتبا لنا ما اثرت فینا کلمات الله ومع ذلک متنبه
نشدیم و اقلاً اگر وفا ننمودیم جفا ننمائیم نه شبی بذکری
ذاکر و نه بتوجهی مشغول حکایت کنند که فضیل خراسانی
کان من اشقی العباد و یقطع الطریق اثر عشق جاریة
و اتاها لیلة فصعد الجدار اذا سمع احداً یقرء هذه
الآیة الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم
لذکر الله و اثر فی قلبه فقال بلی یا رب آن و کان
فرجع و تاب و قصد بیت الله الحرام و اقام فیه ثلثین
سنة الی ان صعد روحه الی الافق الاعلی عجب است

که کلمه را از لسان یکی از عباد شنید و چنان مؤثر افتاد که در
یک آن از حضیض امکان بافق رحمن راجع شد و این عباد
در لیالی و ایام متتابعاً متوالیاً نغمات نفس رحمانی را از لسان
قدرت و عظمت استماع نمودیم و بمقدار تأثیر ننموده که اقلاً از قبیح
افعال و اعمال و ظنون و اوهام خود مطلع شویم حکایت که باین
مقام رسید فلک بیان بر جودی لسان منصعق و دم هوش و قلم
از بیان منقطع و بیهوش لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا
نسئل الله ان یفتح ابصارنا و یعرفنا انفسنا و اعمالنا
ان لم نوفق علی معرفة نفسه سبحانه نوفق علی معرفة انفسنا

الغافلة ویکشف عن وجوهنا الحجبات المانعة لنراه
مشرقاً عن افق الفضل والعنایة وتنقطع عمن فی
الامکان والاکوان ونتوجه الیه بکلنا انه هو ربنا
الرحمن ونسئله ان یوفقنا علی التوبة والانابة فی
کل صباح ومساء ویحفظ مشرق انوار وجهه عن رماح
احبائه لانه ما اراد معیناً سواه وانه مبدء ومثوه
ویقول لا اله الا الله

بنام خداوند یکتا

بگو ای دوستان کذب قبل محبوب بعد را آویخت در صبح

ظلم شهید نمود تفکر در نفوس کاذبهٔ خائنه که باسم صدق و
امانت وزهد وورع مابین ناس ظاهر بودند نمائید تا ارز
فرع این یوم اکبر محفوظ مانید یکی ذکر جابلقا نمود ودیگری
بجابلصا اشاره کرد وکاذب دیگر هیکل موهومی ترتیب داد
ودر عرش ظنون مقر معین نمود بی انصافی ناحیهٔ مقدسه ذکر
کرد وبی انصاف دیگر کلماتی باو نسبت داد واین امور منکره
کاذبه سبب وعلت شد که سلطان مدینهٔ احدیه را بتمام ظلم
شهید نمودند اگر ید قدرت الهی جمیع حجبات را خرق نماید امور
تازه مشاهده نمائید وکلمات بدیعه اصغا کنید حال یک کلمه

میفرماید که شاید آن کلمه سدّی شود ما بین صدق و کذب و
آن کلمه اینست طهّروا اذانکم عمّا یتکلّم به الّذین ینسبون
انفسهم الی البیان ویکفرون بمنزله و سلطانه ومرسله
چه که این نفوس محتجبه بعینه بر قدم آن نفوس حرکت مینمایند
طوبی از برای چشمیکه ببیند وادراک نماید واز اقوی النّاس
واقدرهم لدی الحقّ مذکور است استمعوا ما نطق به
مبشّری من قبل قال وقوله الحقّ نطفهٔ یکساله یوم
ظهور او اقوی است از کلّ بیان محض عنایت و شفقت این
اذکار از قلم مختار جاری احفظ وقل لك الحمد یا الله

العالمین حزب شیعه که خود را فرقهٔ ناجیه مرحومه میشمردند
وافضل اهل عالم میدانستند بتواتر روایاتی نقل نمودند که هر نفسی
قائل شود باینکه موعود متولّد میشود کافر است واز دین خارج این
روایات سبب شد که جمعی را من غیر تقصیر وجرم شهید نمودند
تا آنکه نقطهٔ اولی روح ما سواه فداه از فارس از صلب شخص معلوم
متولّد شدند و دعوی قائمی نمودند اذاً خسر الّذین اتّبعوا الظّنون
والاوهام وامر بمثابهٔ آفتاب بر عالمیان ظاهر شد مع ذلک
آن حزب غافله مردوده اعراض نمودند و بر قتل آنجوهر وجود قیام
کردند ای اهل بهاء مالکت اسماء میفرماید در این امور تفکّر نمائید

که شاید اصنام ظنون و اوهام را فی الحقیقه بشکنید و باوهام
تازه که معرضین بیان بآن متمسّک و متشبّثند مبتلی نشوید
بقوّت و قدرت الهی بامر قیام نمائید و عباد را از ظلم نفوس
مشرکه و ظنون انفس کاذبهٔ غافله حفظ کنید در اسرار مستوره
تفکّر نمائید تا حین ظهور اهل فرقان یعنی حزب شیعه از یوم الله
و کیفیّت ظهور مطّلع نبودند گویا از بحر آگاهی بالمرّه بی نصیب
بودند و از اشراقات آفتاب معانی محروم و ممنوع آنچه را
بظنون و اوهام خود ادراک نمودند و بآن متمسّک بودند امر
الهی بر غیر آن جاری و ظاهر شد و آن نفوس موهومه که خود

اتقای خلق و از هر علم میشمردند بظلمی قیام نمودند که علمای
و اهل مدائن اسماء و ملکوت انشاء کل متحیّر ماندند کذلک
نطق القلم الاعلی فضلاً من عنده لتطّلعوا علی
ما ستر عنکم و تشاهدوا ما کان خلف الحجاب
بما اکتسبت ایدی الّذین هاموا فی هیماء الظنون و
الاوهام و افتوا علی الّذی اتی بالحقّ من لدی الله
المهیمن القیّوم ای شاربان رحیق مختوم اسم قیّوم میفرمایند
در فرقه که خود را ناجیه و مرحومه میشمرند ملاحظه کنید که عند ظهور
امتحان از فرقهٔ طاغیهٔ باغیهٔ منکرهٔ مردوده محسوب شدند

و در کتاب الهی از قلم اعلی از مظاهر نفی مذکور و مسطورند

ان شاء الله باید اهل بهاء که از اصحاب سفینهٔ حمراء در قیوم

اسماء مذکورند باستقامتی ظاهر شوند که لایق این امر اعظم

و یوم مبارکست امروز روز خدمت و استقامت است اگر طفلی

بر این امر مستقیم ماند او اقوی از کل بیانست بشهادة الله و

شهادة من ظهر من قبل و بشر الناس بهذا النبأ العظیم

در الواح عراق و ارض سر و سجن اعظم دوستان الهی را آگاه

نمودیم و بظهور عجل و ناعقین و طیور لیل و کتاب سجین و الواح

نار اخبار دادیم تا کل بشأنی مستقیم شوند که اهل علم و ما عندهم

قادر بر تحریف آن نفوس ثابته مستقیمه نباشند باید بشأنی

جبال مشاهده شوند نه مانند اوراق که بهر ریحی متحرکند و باندک

نسیمی منقلب کذلک علمکم العلیم و عرفکم العارف

الخبیر و هداکم الی صراطه المستقیم جهد نمائید و بکمال

عجز و ابتهال از قوی قدیر مسئلت کنید تا شما را مؤید فرماید

بر امری که بطراز رضا مزین است و همچنین موفق دارد بر عملی که

ذکر آن بدوام ملک و ملکوت در کتاب الهی باقی و پاینده ماند

فرصت را از دست مدهید و وقت را ضایع مگذارید قسم بدریای

علم لدنی که آنی از این ایام افضل است از قرون و اعصار شهد

بذلك دبّكم المختار فی هذا المقام الکریم انشاء الله
بنار محبّت رحمن حجبات مانعه را بسوزانید و بنور وجهش قلوب را
منوّر دارید امروز روز این کلمهٔ محکمهٔ مبارکه است که از قبل لسان
احدیه بآن تکلم نموده کلشیء هالك الّا وجهه امروز یوم الله
است و حق وحده در او ناطق لا یذکر فیه الّا هو این الابصار
الطّاهرة الحدیدة و این القلوب المنیرة الفارغة امروز
روز ابصار و آذان و قلوب است از حق بخواهید تا این سه را مالک
شوید و از حجبات مقدس دارید چه که حجاب رقیق بل ارق بصر را
از مشاهده و آذان را از اصغاء و قلب را از تفقه منع نماید باین کلمهٔ

علیا که از قبل از قلم اعلی نازل شده نظر نمائید ای پسران دانش
چشم سر را پلکی بآن نازکی از دیدن جهان و آنچه در اوست بی بهره
نماید دیگر پردهٔ آز اگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود ای دوستان
امروز باب آسمان بمفتاح اسم الهی گشوده و بحر جود امام وجوه ظاهر
و مواج و آفتاب عنایت مشرق و لائح خود را محروم ننمائید و عمر گرانمایه
را بقول این و آن تمام مکنید کمر همت محکم نمائید و در تربیت اهل
عالم توجه کنید دین الهی را سبب اختلاف و ضغینه و بغضا ننمائید
لسان عظمت میفرماید آنچه از سماء مشیت در این ظهور امنع اقدس
نازل مقصود اتحاد عالم و محبت و وداد اهل آن بوده باید اهل بهاء

که از رحیق معانی نوشیده اند بکمال روح وریحان با اهل عالم
معاشرت نمایند و ایشانرا متذکر دارند بآنچه که نفع آن بکل
راجعست اینست وصیت مظلوم اولیا و اصفیای خود را عالم
بمحبت خلق شده و کل بوداد و اتحاد مأمورند باین کلمهٔ مبارکه
که از افق فم سلطان احدیه اشراق نموده ناظر باشید و ذکر نمائید
کنت فی قدم ذاتی و ازلیة کینونتی عرفت حبّی فیک
خلقتک و القیت علیک مثالی و اظهرت لک جمالی
ای اهل بهاء شما در اوطان و این مظلوم در سجن اعظم در حینیکه در دریای
احزان منغمر است هر یک از شما را بکلمات و بیاناتی ذکر نمائید

که اگر حرفی از آن کلمات بر مرایای وجود ممکنات تجلی نماید در
کل کلمهٔ انت المحبوب ظاهر شود بشانی که جمیع بیایند و قرائت
نمایند این فضل بمنتهی را از دست مدهید و آنچه در سبیل الهی
بر این مظلوم و شما وارد شده از آن غافل نشوید قدر خود را بدانید
و مقامات خود را باسم حق حفظ نمائید چه که مشرکین و منکران
و خائنین بلباس توحید و اقبال و امانت ظاهر شده اند
و بکمال جدّ و جهد در اضلال نفوس مشغولند انّ ربّکم الرحمن
یقول الحقّ و یخبرکم بالفضل و یهدیکم صراطه المستقیم
سبل ناس را بگذارید و راههای غافلین را معدوم شمارید و

بكوئيد انه لا يمشى فى طرقكم ولا يعمل ما عندكم قد
ظهر واظهر صراطه المستقيم وعرف الكل منهجه
القويم طوبى لنفس سرعت الى بحر رحمة ربها ولا ذان
سمعت صرير قلمه الاعلى ولعين رأت اياته الكبرى
وللسان نطق بثنائه الجميل قل ان ارحموا على
انفسكم ولا تتبعوا الذين كفروا بالله واياته و
انكروا حجته وبرهانه وقاموا على الاعراض بظلم
مبين انه فى النجوى الاعظم دعا الملوك والمملو
الى الاسم الاعظم الذى كان مكنونا فى علم الله و

مذكورا فى صحف المرسلين اى دوستان ذكر جميع در
كتب الهى بوده وخواهد بود واگر بعضى از اولياى حق بلوح
عليحده فائز نشوند بيقين مبين بدانند كه اسماشان وتوجهشان
واقبالشان على مراتبهم از قلم اعلى در كتاب مذكور ومسطورات
از حق تأييد بخواهيد تا بامرى كه سبب وعلت ذكر پاينده باشد فائز
گرديد انه يرى ويسمع وهو العليم الخبير دنيا راثانى
نبوده ونيست عنقريب من على الارض بقبور راجع شوند فو الذى
انطق كل شئ بثنائه نفسى كه اين دنيا وانچه در اوست مشهودات
نزد صاحب بصر بيك كلمه از كلمات الهى معادله نمينمايد چه كه

او زائل و فانی بوده و خواهد بود و این بدوام اسماء و صفات
دائم و باقی خواهد ماند هیچ عاقلی بملاحظهٔ یوم او یومین نعمت
باقیهٔ الهیه را از دست نمیدهد براستی میگویم جان لم یزل
و لایزال آهنگ کاشف مکاشفه و لقا داشته و دارد و لکن
اوهام و آمال لاتغنی او را از ملکوت قرب منع نموده باید بنار
ایقان و نور ایمان حجبات را بسوزانید و قلوب و افئده را منور
دارید جهد نمائید تا از کوثر ایقان که از یمین عرش الهی
جاری است بنوشید هر نفسی بآن فائز شد او از اهل بقا
در صحیفهٔ حمراء مذکور است الحمد لله عنایت حق و الطافش

بعضی

مقبلین را بصراط مستقیم راه نموده و بعطیهٔ کبری و موهبت
عظمی فائز فرموده قدر مقام خود را بدانید و در کل احوال آگاه
باشید چه که گمراهان در کمین هادیان بوده و خواهند بود
ان ربکم الرحمن لهو العلیم الحکیم آیا در ارض طالب صادقی
مشاهده شد که از فیض فیاض محروم شود یا قاصدی دیده
شد که بصدق تمام مقصد اقصی را اراده نماید و از او ممنوع
گردد لا و نفسه الحق و اگر بعضی از موحدین و مقربین
و مخلصین بر حسب ظاهر امر را طلب نمودند و بآن فائز نشدند
این نظر بحکمتهای بالغهٔ الهی بوده باید محزون نباشند

چه که از برای هر امری میقاتی مقرر و مقدر است اذا
جآء الحین یظهر بالحق من لدی الله رب العالمین افرحوا
یا اولیآء الله و اصفیآئه بما یذکرکم قلمی الاعلی فی هذا اللیل
الذی فیه ینطق لسان العظمة انه لا اله الا هو المؤید الناصح
الفرد العزیز الحمید طوبی لمن فاز بالاستقامة الکبری انه
من اهل الفردوس الاعلی فی کتاب الله مالک الاسمآء
و فاطر السمآء الذی ظهر بالحق بسلطان ایاکم ان تمنعکم
حجبات الاسمآء عن سلطانها و منزلها و مبدعها تمسکوا
بحبل عنایة ربکم الرحمن و تشبثوا بذیله المنیر من عمل ما

امر به یصلین علیه الملأ الاعلی و اهل الجنة العلیا و الذین سکنوا
فی قباب العظمة امراً من الله العزیز الحمید کذلک ذکرکم المظلوم
اذ کان فی سجن المنافقین و علمکم ما یقربکم فی کل الاحوال الی الله
المقتدر المهیمن العزیز الفرید انا نوصی الکل بالحکمة و البیان فی امر
ربهم الرحمن کما وصیناهم من قبل انه لهو الناصح الامین تلک
کلمة انزلناها فی الواح شتی ینبغی لکل من آمن بالله فی هذا الظهور
ان یتمسک بها و یکون من الراسخین و نهینا الکل عن
کل ما لا یحبه الله و امرناهم بما تفرح به افئدة الامم انه لهو المشفق
الکریم عاشروا یا احبائی بالروح و الریحان کل الادیان

ایاکم ان تجعلوا کلمة الله علة لاختلافکم او سبباً لاظهار البغضاء
بینکم قل اتقوا الله یا ملأ الارض ولا تکونوا من الغافلین لله
یأمرکم بما تجدون منه عرف الروح لو کنتم من العارفین
البهاء علیکم و علی من معکم و یحبکم و یخدمکم و یسمع ذکرکم
ما رقم من القلم الاعلی فی هذا الامر المبرم الظاهر المبین

هذا ما نطق به لسان العظمة

مقصود از تأویل اینکه از ظاهر خود را محروم نمایند و از
مقصود محتجب نمانند مثلاً اگر از سماء مشیت فاغسلوا
وجوهکم نازل شود تأویل نمایند که مقصود از غسل

غسل وجه باطن است و باید بآب عرفان او را غسل داد و حکم
نمود و امثال آن بسا میشود نفسی باین تأویلات وجهش با
کمال ذفر و وسخ آلوده میماند و بخیال خود باصل امر الله عمل
نموده و حال اینکه در اینمقام واضح و معلوم است که شستن
روست بآب ظاهر بعض کلمات الهی را میتوان تأویل
نمود یعنی تأویلاتی که سبب و علت ظنون و اوهام نشود
و از مقصود الهی محروم نماند در ما انزله الرحمن فی الفرقان
تفکر نما قوله تعالی و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً
کثیراً بعضی بر آنند که مقصود از این حکمت احکام الهیه آیات

که در کتاب نازل و برخی برآنند که این حکمت علم طب است
و هر نفسی بآن فائز شد بخیر کثیر فائز است چه که این متعلق
بانسان است و علم ابدان و این علم اشرف از سائر علومست
چنانچه از قبل لسان حکمت باین کلمهٔ علیا نطق نموده العلمُ
علمان علم الابدان و علم الادیان علم ابدان را
در کلمهٔ مبارکه مقدّم داشته و فی الحقیقه مقدّم است چه که
ظهور حق و احکام الهی جمیع از برای تربیت انسان و ترقی
او و حفظ اهل علم و امثال آن بوده و خواهد بود لذا آنچه
سبب و علّت حفظ و صحت و سلامتی وجود انسانست مقدّم

بوده و خواهد بود و این فقره واضح و مشهود است و بعضی برآنند
که حکمت معرفت حقائق اشیاست که هر نفسی باین مقام
فائز شود دارای مقامات عالیه خواهد بود و حزبی برآنند حکمت
عمل بما ینتفع به الانسانست هر که باین مقام موفق شود او
دارای خیر کثیر است و جمهوری برآنند که حکمت آنست که انسان را
از ما یذلّه حفظ مینماید و بما یعزّه هدایت میکند و شرذمهٔ
برآنند که حکمت علم معاشرت با خلق است و مدارای با عباد
علی شأن لا یتجاوز حدّ الاعتدال و بعضی گفته اند که حکمت
علم الهیاتست که از قواعد حکمای قبل است و همچنین گفته اند

حکمت علم جواهر و اعراض است و همچنین علم هیئت و امثال
آن و برخی گفته اند حکمت علم بمعاش است در دنیا و برخی
قائلند براینکه حکمت علم باصولست و نفوسی برآنند که حکمت
شئونات عدلست و آن عطاء کل ذی حق حقه بوده و خواهد
بود و برخی برآنند که علم اکسیر است هر نفسی بآن فائز شد بخیر
کثیر فائز است و بعضی برآنند که علم هندسه و امثال آنست
و هر حزبی هم بقدر ادراک خود برهان و دلیل ذکر نموده برای هر یک
از آنچه ذکر شد گفته اند که اگر تفصیل این مقامات ذکر شود
بر کسالت بیفزاید سبحان من نطق بهذه الکلمة

العلیا رأس الحکمة مخافة الله چه مخافة الله و خشیة الله
انسان را منع مینماید از آنچه سبب ذلت و پستی مقام انسانست
و تأیید مینماید او را بر آنچه سبب علو و سمو انسانست عقل از
اعمال شنیعه اجتناب مینماید چه که مجازات را از پی مشاهده
میکند خیمهٔ نظم عالم بدو ستون قائم و برپا مکافات و مجازات
چندی قبل این آیهٔ مبارکه از مشرق فم الهی اشراق نمود للعدل
جند و هی مجازات الاعمال و مکافاتها و بهما ارتفع خباء
النظم فی العالم و اخذ کل طاغ زمام نفسه من خشیة
الجزاء کذلک نطق مالک الاسماء انه لهو الناطق

العلیم از قبل بعضی نفوس خودرا اهل طریقت نامیده اند
چنانچه آثار آن نفوس حال در ارض موجود است طوائف
مختلفه هر یک طریقی اخذ کرده اند اسلام از آن نفوس متفرق
شد واز بحر اعظم خلیجها خارج نمودند تا آنکه بالاخره بر دین الله
وارد شد آنچه وارد شد اسلام با آن قوت عظیمه از اعمال
وافعال منتسبین او بکمال ضعف مبدل شد چنانچه مشاهده
نموده ومینمایند بعضی از نفوس که خودرا درویش میدانند
جمیع احکام واوامر الهی را تأویل نمودند اگر گفته شود صلوة
از احکام محکمهٔ الهی است میگویند صلوة بمعنی دعاست وما در حین

تولد بدعا آمده ایم وصلوة حقیقی را عمل نموده ایم واین بیچاره
از ظاهر محروم است تا چه رسد بباطن اوهامات نفوس غافله
زیاده از حد احصا بوده وهست باری از تنبلی وکسالت
جمیع اوامر الهی را که بمثابهٔ سد محکم است از برای حفظ عالم
وامنیت آن تأویل نمودند ودر تکایا از واجبات جز خورد و
خواب شغلی اختیار ننموده اند ودر معارف آنچه گفته شود تصدیق
مینمایند ولکن اثر حرارت محبة الله تا حال از ایشان دیده
نشد مگر معدود قلیلی که حلاوت بیان را یافتند وفی الجمله
مقصود از ظهور آگاه گشتند بعضی از این تأویلات که در بیان

حکمت ذکر شد هر یک در مقام خود صحیح است چه با اصول
احکام الهی مخالف نیست آیاتیکه در اوامر و نواهی الهیست
مثل عبادات و دیات و جنایات و امثال آن مقصود عمل
بظاهر آیات بوده و خواهد بود ولکن آیات الهی که در ذکر
قیامت و ساعت چه در کتب قبل چه در فرقان نازل شده اکثر
مأوّلست ولا یعلم تأویله الا الله اینمراتب در کتاب
ایقان واضح و مبرهنست هر نفسی در آن تفکر نماید آگاه شود
بر آنچه از نظر کل مستور بوده انظر فیما انزله الوهاب
فی الکتاب قوله تعالی لا الشمس ینبغی لها ان تدرک

القمر

القمر ولا اللیل سابق النهار این آیه مبارکه را علماء
از قبل و بعد تفسیر و تأویل نموده اند و هر یک باعتقاد خود
معنی آنرا یافته اند ولکن این مقام العلم و این
مراتب الظنون والاوهام نفسی که او را سلطان المفسرین
مینامند یعنی قاضی بیضاوی گفته این آیه ردّاً لعبدة الشمس
نازل گشته مشاهده نمائید چه مقدار بعیدست از منبع علم
تبحّره علی زعم الناس زمام علوم در قبضهٔ قدرت الهیست
عطا میفرماید بهر که اراده نماید در کتب قبل هم آنچه در ذکر
این ظهور از قلم اعلی جاری شد اکثر مأوّلست مثلاً میفرماید

تذوب الودیان کالشمع قدام الوجه و همچنین
میفرماید خیمهٔ او بر جبال مرتفع میشود چنانچه شده و در مقامی
دیگر میفرماید خیمه ایست از برای او که طنابهای او بریده نشده
و نمیشود و میخهایش کنده نشده و نمیشود و از جائی بجائی
نقل نمیشود این فقرات مأوّلست انسان منصف ادراک مینماید
که چه مقام مقام تأویل است و چه مقام حکم بر ظاهر تنزیل
باری الیوم آنچه ناس را از آلایش پاک نماید و به آسایش
حقیقی رساند آن مذهب الله و دین الله و امر الله بوده کذلک
الهمر غیث البیان من سماء العرفان فضلاً علیک

اشکر و قل لک الحمد یا محبوب العارفین و لک
الثناء یا مقصود العالمین و لک الشکر یا من
فی قبضتک ملکوت ملک السموات و الارضین

بنام خداوند یکتا

مکتوبی از شما رسید و آنچه در او مذکور بود نزد اهل بصر واضح
و مبرهن است بشنو ندای مظلوم آفاق را از حق بخواه تا
قادر شوی بر محو موهوم و صحو معلوم نوشته بودی که سالها
دینی تحصیل کرده و بآن موقنی اگر نفسی از شما سؤال نماید
که بچه حجت و بچه برهان چه خواهی گفت اجعل محضرک

بَیْنَ یَدَیِ الرَّحمٰن ثمّ انطق بالانصاف انّی لکَ
ناصحٌ امین مطالبی را که ذکر نمودی و علامت حقیّت حق
قرار دادی این امور نزد حق لم یزل و لایزال مردود بوده بهتر
آنکه خالصاً لوجه الرّحمن قدری از آیات فرقان تلاوت
نمائید و در معانی آن تفکّر کنید شاید در این یوم که سلطان
ایّام است از رحیق عرفان محروم نمانید و از کوثر وحی و الهام
بی نصیب نشوید از جمله در این آیات مبارکه که از قبل بر محبوب
عالم و سیّد امم نازل شده تفکّر کنید میفرماید وقالوا
لَن نؤمن لکَ حتّی تفجر لنا من الارض ینبوعاً او

تکون لکَ جنّة من نخیل و عنب فتفجر الانهار خلالها
تفجیراً او تسقط السّمآء کما زعمتَ علینا کسفاً
اَو تأتی بالله و الملائکة قبیلاً او یکون لکَ
بیتٌ من زخرف او ترقی فی السّمآء و لن نؤمن لرقیّکَ
حَتّی تنزّل عَلینا کتاباً نقرئهُ قل سبحان ربّی هَل
کنتُ الّا بشراً رسولاً این آیاتی است که مشرکین بخاتم
انبیآء روح ما سواه فداه گفته اند یعنی مضمون این آیات را
شرایط ایمان قرار داده اند که اگر آنحضرت فرماید بحق موقن
شوند حال تفکّر در آن نفوس غافله فرمائید که عرض کرده اند

یا در ارض بطحا چشمهٔ جاری کنی و یا یک بیتی از ذهب
ظاهر کنی از برای ما یا اینکه باسمان صعود نمائی مقابل چشم ما
و بیائی بکتابی که او را قرائت کنیم یا بستانی ظاهر کنی
که در آن نخیل و عنب باشد یا اینکه بحق جل جلاله و بقبیلی از
ملائکه بیائی اینها اموراتی بود که مشرکین حجاز از سید عالم
خواستند که ظاهر فرماید تا موقن شوند بآنچه بیان فرموده
و معانی آن مجملی ذکر شد حال ببصر حدید و قلب اطهر و انصاف
کامل ملاحظه نمائید و تفکر کنید لیحصص الحق و یظهر لک
صراط الله الذی ظهر بالحق و تجد نفسک علی الیقین

مبین و بعد از این سؤالات ملاحظه کنید که حق جل جلاله
در جواب چه فرموده میفرماید بگو هل کنت الا بشراً
رسولاً و اگر این عرایض مقبول میشد و حقتعالی سلطانه
ظاهر میفرمود آنچه را که خواسته بودند بزعم آنها دیگر در ارض
احدی منکر و معرض بر حسب ظاهر مشاهده نمیشد و حال آنکه
در مقام دیگر میفرماید اگر ببینند جمیع آیات را بحق متقبل
نشوند و بافق اعلی توجه ننمایند حال آنجناب در آنچه خواسته اند
تفکر نمایند قسم بمنزل کتب که اگر بانصاف و تقدیس از اغراض
نفسانیه در آنچه ذکر شد تأمل نمائید البته بحق راجع شوید

و منقطعاً عن کلّ ما سوی الله از بیت خارج و بلبّیک
اللّهمّ لبّیک ناطق گردید حق منتظر آن نبوده و نیست که
هر نفسی آنچه بخواهد ظاهر فرماید علم یفعل ما یشاء برافراخته
و بکلمهٔ مبارکهٔ احکم ما ارید ناطق این بسی واضح است
که حق جلّ کبریائه فاعل مختار است آنچه بگوید و بفرماید همان
مصلحت عباد او بوده و خواهد بود و آنچه شما خواستید اعظم از
آن ظاهر شده در کتب الهیه تفرّس نمائید تا مطّلع شوید بر علوّ
حکمت و سلطنت و قوّت و قدرت و احاطهٔ حق تعالی قدرته
و تعالی عظمته و تعالی سلطنته انشاءالله باید از

امثال

امثال این مطالب و اقوال که معرضین اعصار قبل بآن تکلّم
نموده اند مقدّس و منزّه شوید و بحجّت باقیهٔ الهی و ما ظهر من
عنده ناظر و متمسّک باشید قد ظهر ما لا ظهر من قبل یشهد بذلک
کلّ حجر و مدر و لکنّ النّاس اکثرهم من الغافلین قل سبحانک
یا اله الوجود و عالم الغیب و الشّهود اسئلک باسمک المخزون
الموعود الّذی به ماج بحر عرفانک و هاج عرف قمیصک و فتح باب
لقائک علی من فی سمائک و ارضک ان تؤیّدنی علی عرفان
مشرق وحیک و مطلع آیاتک ای ربّ انا الّذی منعتنی الاوهام
عن افق یقینک و ظنون العباد عن بحر فضلک اسئلک

بنفسک ان توفقنی علی الاقبال الیک و الاعراض عن دونک
ای رب انت الکریم ذو الفضل العظیم لا تطرد هذا المسکین
عن باب عطائک ولا هذا المحروم عن لجّة بحر احدیتک فاغفر
له بجودک واحسانک انک انت الجواد الکریم وانک انت

ارحم الراحمین

بعضی از ناس از بعضی مخصوص ساحت اقدس زخارف
طلب نموده ومینمایند واین بغایت از شطر عدل و انصاف
بعید است از اول ظهور تا حین ابداً بنفسی در چنین امور اظهار
نرفته مقدس است ذیل امر از این اذکار تا چه رسد بفعل آن

بر کل لازمست که بعضی از عباد را نصیحت نمایند و من قبل ایشان اظهار
دارند منادی احدیه از شطر الوهیه ندا میفرماید ای احبا ذیل مقدس را
بطین دنیا میالائید و بما اراد النفس والهوی تکلم مکنید قسم بآفتاب
افق امر که از سماء سجن بکمال انوار و ضیاء مشهود است مقبلین قبله
وجود الیوم باید از غیب و شهود مقدس و منزه باشند اگر بتبلیغ
مشغول شوند باید بتوجه خالص و کمال انقطاع و استغناء و علو همت
و تقدیس فطرت توجه باشطار بنفحات مختار نمایند ینبغی
لهؤلاء ان یکون زادهم التوکل علی الله ولباسهم
حب ربهم العلی الابهی تا کلمات آن نفوس مؤثر شود

نفوسی که الیوم بمشتهیات نفسیه وزخارف دنیای فانیه
ناظرند بغایت بعید مشاهده میشوند در اکثر احیان در ساحت
رحمن بحسب ظاهر زخارفی نبوده وطائفین حول در عرش عظیم
بوده اند مع ذلک ابداً از مشرق قلم اعلی ذکر دنیا و یا کلمهٔ
که مدل بر آن باشد اشراق ننموده و هر نفسی که موفق شد
و بساحت اقدس هدیهٔ ارسال نمود نظر بفضل قبول شده
مع آنکه اگر جمیع اموال ارض را بخواهیم تصرف نمائیم
احدی را مجال لِمَ و بِمَ نبوده و نخواهد بود هیچ فعلی اقبح از
این فعل نبوده و نیست که باسم حق ما بین ناس تکدی شود

بر آنجناب و اصحاب حق لازم که ناس را بتنزیه اکبر و
تقدیس اعظم دعوت نمایند تا رائحهٔ قمیص الهی از احبای
او استنشاق شود و لکن باید اولو الغنی بفقرآء ناظر باشند
چه که شأن صابرین از فقرآء عند الله عظیم بوده و عَمری لا
یُعادله شأن الا ما شاء الله طوبی للفقیر صبر و ستر
وَ للغنی انفق و آثر ان‌شاء الله باید فقرآء همت نمایند و
بکسب مشغول شوند و این امریست که بر هر نفسی در این ظهور اعظم
فرض شده و از اعمال حسنه عند الله محسوب و هر نفسی
عامل شود البته اعانت غیبیه شامل او خواهد شد انه الغنی

من یشاء بفضله انه علی کل شیء قدیر و همچنین در
حفظ نفوس و تربیت اهل ملت و مملکت از مشرق مشیت
رحمانی کلماتی مشرق که فوائد آن شامل جمیع من علی الارض
خواهد شد لو یسمعون ما نزل من سماء الامر حال
مصلحت نبود که ارسال شود در سماء مشیت معلق تا کی
ارادهٔ الهیه تعلق گیرد و ارسال شود الامر بیده بسیار
در تربیت نفوس جهد نمائید این از اهم امور بوده و خواهد
بود والبهاء علیک یا من تسمع ندائک فی ذکر
ربک المقتدر العزیز المختار ای علی بگو باحبای الهی

که اول انسانیت انصافست و جمیع امور منوط بآن قدری
تفکر در رزایا و بلایای این مسجون نمائید که تمام عمر در ید
اعداء بوده و هر یوم در سبیل محبت الهی ببلائی مبتلا تا آنکه
امر الله ما بین عباد مرتفع شد حال اگر نفسی سبب شود و *
باوهام خود در تفریق ناس سرًّا و جهرًا مشغول گردد او از
اهل انصاف لا و نفسه المهیمنة علی العالمین لعمری
ینوح قلبی و یدمع عینی لامر الله و للذین یقولون
ما لا یفقهون و یتوهمون فی انفسهم ما لا یشعرون
الیوم لایق آنکه کل باسم اعظم متشبث شوند نیست مهرب و منزوی

جزاو و ناس را متحد نمایند اگر نفسی در اعلی علوّ مقام قائم شد

وازاو کلماتی ظاهر شود که سبب تفریق ناس گردد از شاطی

بحر اعظم و علت توجه بشطری جز مقام محمود مشعود که ظاهر گشت

بحدود بشریه جهاتیه یشهد کل الاکوان بانه محروم من

نفحات الرحمن قل ان انصفوا یا اولی الالباب من

لا انصاف له لا انسانیته له حق عالمست بکل نفوس

وما عندهم حلم حق سبب تجری نفوس شده چه که هتک استار

قبل از میقات نمیفرماید و نظر بسبقت رحمت ظهورات

غضبیه منع شده لذا اکثری از ناس آنچه سزاوار تجنبند حق را

ازآن

ازآن غافل دانسته اند لاو نفسه العلیم الخبیر کل در مراتب

علمیه مشعود و مبرهن و واضح قل لک الحمد یا ستار عیوب

الضعفآء ولک الحمد یا غفار ذنوب الغفلآء بسا

از موهوم منع نمودیم که سلطان معلوم و ما یظهر من عنده عارف

شوند حال بظنون و اوهام خود مبتلا مشاهده میشوند لعمری

انهم هم الموهوم ولا یشعرون وما یتکلمون انه هو

الموهوم ولا یفقهون نسئل الله ان یوفق الکل

و یعرفهم نفسه و انفسهم لعمری من فاز بعرفانه

یطیر فی هوآء حبه و ینقطع عن العالمین ولا

يلتفت الى من على الارض كلها وكيف الذين يتكلمون
باهوآئهم ما لا اذن الله لهم بگو اليوم يوم اصغاست
بشنويد نداى مظلوم را بسمع حق ناطق باشيد و بطراز ذكرش
مزين و بانوار حبش مستنير اينست مفتاح قلوب و صيقل وجود
و الذى غفل عما جرى من اصبع الارادة انه فى
غفلة مبين صلاح و سداد شرط ايمانست نه اختلاف
و فساد بلغ ما امرت به من لدن صادق امين انما
البهاء عليك يا ايها الذاكر باسمى و الناظر الى شطرى
و الناطق بثناء ربك الجميل

از يمين عرش نازل

انشاءالله الرحمن بايد ناس را در كل احيان بشريعة الهيه دلالت
نمايند كه شايد بمواعظ حسنه نفوس غافله مريبه بشطر احديه توجه
كنند يا نبيل قم على خدمة مولاك القديم بقلبك
و بصرك و سمعك و لسانك و كل اركانك كذلك
امرك من كان جالساً على قطب البلايا و الرزايا
اجعل رجليك من الحديد فى امرى و لسانك سيفاً
ذا فمين فى ذكرى و ثنائى و بصرك ناظراً الى شطرى
و قلبك متوجهاً الى جمالى المشرق المنير ثم بين لاخبار

والأشرار باسم ربك العزيز المختار ثمّ اضرم في
قلوبهم نار ذكري وثنائي ليزداد به الأول ويتوجّه
به الأخر كذلك يأمرك سلطان القدر من هذا
المنظر الأكبر ابرئ النفوس من داء الغفلة والهوى
باسمي العلي الأبهى طوبى لك بما حضر منك
ما نطق به لسان القدم على ذكرك في هذا السّجن
الذي فيه استقر عرش رحمة ربك العلي العظيم
باید برأفت کبری با عباد سلوک فرمائید و بکمال حکمت
و عطوفت جمیع را بر شاطی بحر اعظم جمع نمائید بقسمی که ابداً

رائحه اختلاف مابین احبّاء الله مرور ننماید و اگر نفسی غافل شد
و محتجب ماند او را بمواعظ و نصائح متذکر دارید لعلّه یتذکّر
أو یخشی منظور نظر آن باشد که جمیع من علی الأرض را در ظلّ
احدیه وارد فرمائید این ایّام بعد از ورود بسجن اعظم ارادهٔ الهیه
بآن تعلّق یافته که جمیع بریّه را بشاطی احدیه مجدداً باعلی النداء
نداء فرماید لذا مخصوص هر نفسی از رؤسای ارض لوحی مخصوص از
سماء مشیت نازل و هر کدام باسمی موسوم الأول بالصیحة
و الثانی بالقارعة و الثالث بالحاقة و الرابع بالساهرة
و الخامس بالطامة و کذلک بالصاخة و الآزفة

والفزع الاکبر والصور والناقور وامثالها
تا جمیع اهل ارض یقین نمایند و ببصر ظاهر و باطن مشاهده
کنند که مالک اسماء در هر حال غالب بر کل بوده و خواهد بود
بلایا و محن سلطان سر و علن را از اظهار امر منع ننموده و نخواهد
نمود لعمرک فی بحبوحة البلاء من افق السجن اظهرنا
الوجه مشرقاً بین العالمین ودعونا الکل الی الله
المقتدر العزیز الحکیم ولکن بعد از اشراق این امور محتومه
از افق امر مالک بریه جمیع در صدد افتاده اند و یلهثون
ورآء ربک ان هم الا فی تبار و امر بغایت شدید شده

بشأنی

بشأنیکه از ذکر و بیان خارج اظهرنا من سلطان القدم قصد فصل
امم معلوم میشود دیگر احتیاج ذکر نیست از اول ابداع
تا حال چنین تبلیغی جهرةً واقع نشده ظهور قبلم و مبشر جمالم
دو لوح فرستاده بودند ولکن جز اظهار سیادت و مظلومیت
در آن چیزی نبوده نظر بمصلحت اصل امر را ستر فرمودند و فی الحقیقه
تبلیغ کامل جهرةً نشده بود لذا از مشرق مشیت اشراق شد آنچه
لم یزل مراد الله بوده تعالی هذه القدرة التی اشرقت و
احاطت العالمین و ظهور این عمل از مالک علل دو اثر
بخشیده هم سیوف مشرکین را حدید نموده و هم لسان مقبلین را

رزنا بظهر

در ذکر و ثنایش ناطق فرموده اینست اثر آن لواقحی که در لوح
هیکل از قبل نازل شده حال ارض حامله مشهود زود است
که اثمار منیعه و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعماء جنیه
مشاهده شود تعالت نسمة قمیص ربک السبحان قد
مرّت واحیت طوبی للعارفین و این بسی معلوم و
واضح که در این امور سلطان ظهور از برای خود مقصودی نداشته
و مع علم بآنکه سبب بلایا و علت رزایا و شدت امور خواهد
شد محض عنایت و مرحمت و احیای اموات و اظهار لئالی
اسمآء و صفات و نجات من علی الارض از رحمت خود چشم

پوشیده و حمل نمودیم آنچه را که احدی حمل ننموده و نخواهد نمود
یا نبیل لعمری الیوم یوم الاصغاء طوبی لسمع توجه الی الشطر الاعظم
قم بسلطانی و امری بین خلقی ثم ذکرهم بما اطلعت من هذا النبأ
الذی منه انشقت السمآء و اندکت الجبال و ظهر الفزع الاکبر و
خسف القمر و ظهرت الزلازل فی القبائل و سقطت النجوم و اظلم
نیّر الموهوم و غنّت الورقاء علی افنان سدرة المنتهی الملک لله
ربک و رب العالمین اکتب للذین سکنوا ارض الخاء ثم ذکرهم
بهذا الامر الذی احاط السموات و الارضین ولکن حال
ایامی است که باید اصحاب حق باخلاق حق حرکت نمایند و صفات

شیطانیه را باخلاق حمیدهٔ ربانیه تبدیل کنند لم یزل
فساد ممنوع بوده وخواهد بود در این ظهور اعظم کل امم از
فساد ممنوع‌اند ابداً نفسی تعرض بنفسی ننماید و بر محاربه قیام
نکند شأن اهل حق خضوع وخشوع واخلاق حمیده بوده
وخواهد بود دنیا قابل آن نه که انسان مرتکب امورات قبیحه شود
وازمالک احدیه بعید ماند ان الدنیا تضحک علی
مریدیها وتقول باعلی النداء مخاطباً ایاهم هل
رای احد منکم منی خیراً او وفاء سوف نرجعکم
الی التراب خائبین خاسرین کما رجعنا الاولین

باید کل بنور هدایت وامانت وتقوی مابین عباد مضیئ ومنیر
باشند تا جمیع از آن سرج نورانیه بشاطی بحر احدیه اقبال
نمایند احفظ ما القینا الیک ثم امل علی الامم
باذن ربک مالک القدم لعلهم یدعون الهوی
مقبلین الی الله مالک العرش والثری کذلک
نبئناک وقصصنا لک والقینا علیک واخبرناک
لتفرح وتقول لک الحمد یا من فی قبضتک جبروت
الامر والخلق وفی یمینک ملکوت ملک السموات
والارضین اشکرک بما ذکرتنی فی السجن الاعظم و

فصلت لی من کل شیٔ تفصیلا انک انت ارحم
الراحمین واکرم الاکرمین ولک الحمد یا
مالک یوم الدین

هو الله تعالی شأنه العظمة والکبریاء

وما سئل السائل فی قول الحکماء بسیط الحقیقة
کل الاشیاء قلنا علم ان المقصود من الاشیاء
فی هذا المقام لم یکن الا الوجود وکمالات الوجود
من حیث هو وجود ومن الکل الواجد وهذا
کل لا یذکر عنده بعض ولا یقابل بجزء والحاصل

ان بسیط الحقیقة لما کان بسیطا من جمیع الجهات
انه واجد ومستجمع لجمیع الکمالات التی لا حد ولا
نهایة لها چنانچه فرموده اند لیس لصنعه حد محدود
بلسان پارسی ذکر میشود مقصود حکیم از اشیاء در عبارات
مذکوره کمالات وجود من حیث هو وجود است واز کل دارائی
یعنی واجد ومستجمع جمیع کمالات نامتناهیه است بنحو بساطت
وامثال این بیانات را در مقامات ذکر توحید وقوت وشدت
وجود ذکر کرده اند مقصود حکیم این نبوده که واجب الوجود
منحل بوجودات غیر متناهیه شده سبحانه سبحانه عن ذلک

چنانچه خود حکما گفته اند بسیط الحقیقة کل الاشیآء
و لیس بشیء من الاشیآء و فی مقام آخر ان انوار
بسیط الحقیقة تری فی کل الاشیآء و این بصر با
و نظر ناظر منوط است ابصار حدیده در کل اشیآء آیات احدیة
را مشاهده مینمایند چه که جمیع اشیآء مظاهر اسمآء الهیة
بوده و هستند و حق لم یزل و لایزال مقدس از صعود و
نزول و حدود و اقتران و ارتباط بوده و خواهد بود و اشیآء
را کل حدود موجود و مشهود چنانچه گفته اند لما کان
وجود الواجب فی الکمال القوة و الشدة لو یجوز

ینحل بوجودات غیر متناهیة و لکن لا یجوز ما انحل
در این بیان سخن بسیار است و مقصود حکمآء اگر بتمامه اظهار
رود مطلب بطول انجامد چون قلوب احرار لطیف و رقیق
مشاهده میشود لذا قلم مختار باختصار اکتفا نمود دو مقام در
توحید مشاهده میشود توحید وجودی و آن اینست که کل را
بلانفی میکنند و حق را بالا ثابت یعنی غیر حق را موجود نمیدانند
باین معنی که کل نزد ظهور و ذکر او فنای محض بوده و خواهند بود
کل شیء هالک الا وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل وجود
و ذکر وجود برا او نمیشود چنانچه فرموده اند کان الله و لم یکن

معه شیٔ والآن یکون بمثل ما قد کان مع آنکه
مشاهده میشود که اشیآء موجود بوده و هستند مقصود آنکه
در ساحت او هیچ شیٔ وجود نداشته و ندارد در توحید وجودی
کل هالک وفانی و وجه که حقست دائم و باقی و توحید شهودی
آنست که در کل شیٔ آیات احدیه وظهورات صمدانیه و تجلیات
نور فردانیه مشاهده شود چنانچه در کتاب الهی نازل سنریهم
آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم درانمقام در کل شیٔ تجلیات
آیات بسیط الحقیقه مشهود و هویدا مقصود حکیم این نبوده
که حق منحل بوجودات نامتناهیه شده تعالی عن

ان ینحل شیٔ او یحل بحد او یقترن بما فی الابداع
لم یزل کان مقدسا عن دونه و منزها عما سویه ذکره
انه کان واحدا فی ذاته و واحدا فی صفاته و کل فی
قبضة قدرته المهیمنة علی العالمین و در مقامی کل ما
ذکر او یذکر یرجع الی الذکر الاول چه که حق جل و عز غیب منیع
لا یدرک است در این مقام کان و یکون مقدسا عن الاذکار و
الاسماء و منزها عما یدرکه اهل الانشاء السبیل مسدود و الطلب مردود
لذا آنچه اذکار بدیعه و اوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از
قلم جاریست بکلمهٔ علیا و قلم اعلی و ذروهٔ اولی و وطن حقیقی و

مطلع ظهور رحمانی راجع میشود اوست مصدر توحید و مظهر
نور تفرید و تجرید در این مقام کل الاسماء الحسنی و
الصفات العلیا ترجع الیه ولا تجاوز عنه کما
ذکر ان الغیب هو مقدس عن الاذکار کلها و مقر
نور توحید اگرچه در ظاهر موسوم باسم و محدود بحدود مشاهده
میشود ولکن در باطن بسیط مقدس از حدود بوده و این بسیط
اضافی و نسبی است نه بسیط من کل الجهات در اینمقام
معنی چنین میشود یعنی کلمهٔ اولیه و مطلع نور احدیه مربی
کل اشیاء است و دارای کمالات لاتحصی و از برای اینکلمه

در این مقام بیانی در کنائز عصمت مستور و در لوح حفیظ مسطور
لاینبغی ذکره فی الحین عسی الله ان یأتی به انه لهو
العلیم الخبیر و دیگر اعتراض بعضی بر قول حکیم من غیر دلیل
بوده چه که مقصود قائل را ادراک ننموده اند فی الحقیقه
نمیتوان بظاهر قول کفایت نمود و بشماتت برخواست
مگر در کلمات نفوسیکه متجاهر بکفر و شرک باشند قول چنین
نفوس قابل تأویل نه و حکما فرق مختلفه بوده و هستند بعضی
آنچه ذکر نموده اند از کتب انبیاء استنباط کرده اند و اول من
تدرس بالحکمة هو ادریس لذا سمی بهذا الاسم و او را هرمس نیز

گفته اند در هر لسان باسمی موسوم است و در هر فنی از فنون
حکمت بیانات وافیهٔ کافیه فرموده اند و بعد از او بلینوس
از الواح هرمسیه استخراج بعضی علوم نموده و اکثر حکماء
از کلمات و بیانات آنحضرت استخراج فنون علمیه و حکمیه
نموده اند باری این بیان حکیم قابل تأویلات محموده و محدوده
هر دو بوده و هست و بعضی از بالغین حفظاً للامر آنچه در ظاهر رد فرموده اند
ولکن این عبد مسجون لا یذکر الا الخیر و دیگر الیوم یومی نیست که
انسان مشغول بادراک این بیانات شود چه که علم این بیان
و امثال آن انسان را غنی ننموده و نخواهد نمود مثلاً حکیمی که

باین کلمه تکلم نموده لو کان موجوداً و الذین اقروا له
فیما قال ثم الذین اعترضوا علیه کل در صقع واحد
مشاهده میشوند هر یک بعد از ارتفاع نداء مالک اسماء
از یمین بقعهٔ نوراء بکلمهٔ بلی فائز شد مقبول و محمود و
دون آن مردود چه مقدار از نفوس که خود را اعلی ذروهٔ
حقایق و عرفان مشاهده مینمودند علی شأن ظنوا بأن
ما خرج من افواههم انه قسطاس توزن به الاقوال
و اسطرلاب یؤخذ عنه تقویم المبدء و المآل مع
ذلک در ایام بیع رحمن و هبوب اریاح امتحان ماوجدناهم

من اقبال ولائن قرار اگر نفسی الیوم بجمیع علوم ارض عالم
نماید و در کلمهٔ بلی توقف کند لدی الحق مذکور نه و از اجهل ناس
محسوب چه مقصود از علوم عرفان حق بوده هر نفسی از این
طراز امنع اقدس ممنوع ماند از میتین در الواح مسطور
ای حسین مظلوم میفرماید قول عمل میخواهد قول بلا
عمل کنخل بلا عسل او کشجر بلا ثمر در حکیم سبزواری مشاهده
کن در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد
میشود که موسائی موجود نه و الا زمزمهٔ انی انا الله در هر شجری
موجود در مقام بیان باین کلمه تکلم نموده و مقصود آنکه عارف

بالله

بالله بمقامی صعود مینماید که چشمش بمشاهدهٔ انوار تجلی محلی
منور و گوشش باصغاء ندای اوان کل شیئ فانٍ ایمقامات را
حکیم مذکور حرفی ندارند چنانچه اظهار نموده اند این مقام قول
و لکن مقام عمل مشاهده میشود ندای سدرهٔ الهیه را که بر اعلی
البقعه ما بین بریه تصریحاً من غیر تأویل مرتفع است و باعلی النداء آه
کل را ندا میفرماید ابداً اصغا ننموده چه اگر اصغا شده بود بذکرش
قیام مینمود حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری
شده یا از خوف ننگ و حب نام از این مقام و تصدیق آن
محروم مانده او عرف و ستر او عرف و انکر باری بسا از نفوس

که تمام عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده اند و در
حین اشراق انوار حضرت معلوم از افق اسم قیوم محروم
مانده اند الامر بید الله یعطی من یشآء ما یشآء
و یمنع عمن یشآء ما اراد انه لهو المحمود فی امره و
المطاع فی حکمه لا اله الا هو العلیم الحکیم در این
ایام در یکی از الواح نازل کم من ذی عمامة منع و اعرض
و کم من ذات مقنعة عرفت و اقبلت و قالت لک الحمد یا
اله العالمین کذلک جعلنا اعلیهم اسفلهم و اسفلهم اعلیهم
ان ربک لهو الحاکم علی ما یرید یا حسین قل لمن سئل دع

الغدیر و البحر الاعظم امام وجهک تقرب الیه ثم اشرب منه
باسم ربک العلیم الخبیر لعمری انه یبلغک الی مقام لا تری
فی العالم الا تجلی حضرة القدم و تسمع من السدرة المرتفعة علی
العلم انه لا اله الا هو المقتدر العزیز القدیر هذا یوم ینبغی
لکل نفس اذا سمع الندآء من مطلع البدآء یدع الوری و رآئه
یقوم و یقول بلی یا مقصودی ثم لبیک یا محبوب العالمین
قل یا ایها السائل لو یأخذک سکر خمر بیان ربک الرحمن و
تعرف ما فیه من الحکمة و التبیان لتضع الامکان و تقوم علی
نصرة هذا المظلوم الغریب و تقول سبحانک من اظهر الجاری

المنجمد والبسيط المحدود والمستور المشهود الذی اذا راه احد
فی الظاهر یجده علی هیکل الانسان بین ایدی اهل الطغیان
واذا یتفکر فی الباطن یراه مهیمناً علی من فی السموات والارضین
استمع ما تنطق به النار من السدرة المرتفعة النوراء علی البقعة
الحمراء یا قوم اسرعوا بالقلوب الی شطر المحبوب کذلک قضی الامر
واتی الحکم من لدن قوی امین یا ایها السائل قد ذکر ذکرک
لدی الوجه فی هذا السجن المبین لذا نزل لک هذا اللوح
الذی من افقه لاحت شمس لطف ربک العزیز الحمید اعرف
قدرها واعلم مهرها انها خیر لک ان کنت من العارفین نسئل الله

ان یؤیدک علی امره وذکره ویقدر لک ما هو خیر لک فی الدنیا
والاخرة انه مجیب دعوة السائلین وارحم الراحمین یا ایها
العبد اذا انجذبت من نفحات اشارات مالک الاسماء و
استنورت بانوار الوجه الذی اشرق من مطلع البقاء توجه
الی الافق الاعلی قل یا فاطر السماء ومالک الاسماء اسئلک
باسمک الذی به فتحت ابواب لقائک علی خلقک واشرقت
شمس عنایتک علی من فی ملکک ان تجعلنی مستقیماً علی
حبک ومنقطعاً عن سوائک وقائماً علی خدمتک وناظراً
الی وجهک وناطقاً بثنائک ای رب ایدنی فی ایام

ظهور مظهر نفسک و مطلع امرک علی شأن خرق السبحات
بفضلک و عنایتک و احرق الحجبات بنار محبتک ای رب
انت القوی و انا الضعیف و انت الغنی و انا الفقیر اسئلک
ببحر عنایتک ان لاتجعلنی محروماً من فضلک و مواهبک
یشهد کل الاشیآء بعظمتک و اجلالک و قوتک و اقتدارک
خذ یدی بید ارادتک و انقذنی بسلطانک ثم اکتب لی
ما کتبته لاصفیائک الذین اقبلوا الیک و وفوا بعهدک
و میثاقک و طاروا فی هوآء ارادتک و نطقوا بثنائک
بین بریتک انک انت المقتدر المهیمن المتعالی العزیز الکریم

باسم دوست یکتا

ای پسر عم حمد کن خدا را که این نسبت کبری قطع نشد و سبقت
گرفتی از جمیع ذوی القربی تا آنکه در سجن اعظم بزیارت جمال
قدم فائز شدی این فضل را غنیمت شمار چه که با و معادله نمیکند آنچه
در آسمان و زمین خلق شده بحول و قوهٔ رحمانی و اذن و اجازهٔ
الهی بوطن راجع شو و بذکر دوست ذاکر باش باید بشأنی رفتار نمائی
که رائحهٔ قمیص مختار را جمیع اهل دیار از تو بیابند نسبت خود را حفظ کن
و در وعاء توکل و انقطاع و صدق و صفا محفوظ دار بسجایای
الهیه ما بین بریه ظاهر شو تا جمیع ناس از تو مشاهده نمایند آنچه را

که لدی الحق محبوبست از دنیا و امورات محدثه در آن محزون
مباش چه که باقی نبوده و نخواهد بود و ما هو الفانی لا
یلتفت الیه عباد مکرمون بسا از اهل عزت که آنی بذلت
مبتلا شدند و بسی از صاحبان غنا که بفقر راجع گشتند پس امری
طلب کن که عزت او را ذلت از پی نباشد و غنای او را فقر
ادراک ننماید لعمری انه هو التمسک باسمی و التشبث
بذیلی المقدس المنیر احبای حق از ذوی القربی و دون آن
کل را از قبل این مسجون تکبیر رسان و اگر جناب اسم معروف
را ملاقات نمودی تکبیر رسان قل لم منعت عن الذی

فدی نفسه فی سبیله الملأ الأعلی بارواحهم و قرت به
عیون المقربین چه شده شما را که بکمال خوف و اضطراب
مشاهده میشوید تفکر در حالت نفسی نما که بروح القدس امر مبعوث
شد و فرداً واحداً بلوح الهی بمقر معهود توجه نمود و بکمال قدرت
و اطمینان رسالات رحمن را تبلیغ نمود و ابداً سطوت و غضب او را
مضطرب ننمود هل تخاف من نفسک او عما عندک اسمع ندائی
من شطر البلاء و لا تمنع نفسک عما قدر فی ملکوت البقاء قبل بکلک
الی الله و لا تخف من الذین ظلموا و لو ترید ابقاء نفسک فاسئل الله
ربک انه یحفظک لو تکون فی قطب البحر او فی اودیة النار او فی

فم التمساح او بين سيوف الظالمين تالله الحق لا يتحرك
ورقة الا بعد اذنه ولا تمر الارياح الا بارادته ولا تتنفس ذو نفس
الا بمدده دع الاوهام وتمسك بربك العزيز العلام انا نصحناك
خالصا لوجه ربك لانا لا نحب ان يقطع حبل نسبتك الى الله
العزيز الحكيم واذكر اذ كنت في السجن ونصرك الله بالحق وحفظك
بجنود الغيب والشهادة الى ان اخرجك بسلطانه وجعلك من
الفرحين انا كنا معك في السجن ووجدنا منك رائحة
الاقبال على قدر لذا انجيناك كما نجينا من اردنا اذ كان بين
ايدي الغافلين فكر فيما القينا عليك لعلك تنتبه بذكري

وتذكر فضل ربك بين العباد انه لهو العليم الخبير كن على
شأن لا يشغلك المال عن المآل ولا الاسباب عن مسبب
الاسباب استمع قول من يحبك ويريد لك ما اراد لنفسه
ضع الدنيا كلها وخذ ما اوتيت من لدن مقتدر قدير هل رضيت
بالحيوة الفانية وتركت الحيوة الباقية لعمري هذا لا ينبغي لك
لو كنت من العارفين فيا ليت فديت في حب الله مرة بعد
مرة وصبغ كل آن كل ارض بدمي في سبيل الله ربك ورب
العالمين آخر چرا تفكر نمينمائيد ايام گذشت و عمر
بانتهار رسيد حال خود انصاف ده در آخر ايام انسان در فراش

بزحمت امراض و شدت اوجاع جان بدهد بهتر است
یا آنکه آن چند یومی که از عمر باقی مانده در سبیل الهی
فدا نماید قسم بجمال قدم الاول الآخر روح
و ریحان زهی حسرت و ندامت که نفس انسانی چند نفسی
از جان عاریتی باقی مانده در ره دوست فدا ننماید و در
فراش غفلت بعد از آشامیدن دواهای مکروهه منتنه ردیه
تسلیم نماید فاصدقنی ای الامر ین احق قل الکلمة
الاولی و ربی الاعلی و مالک العرش و الثری
مقصود آنکه احبای حق نباید مضطرب و خائف باشند بلکه

باید شهادت را در سبیل دوست فوز عظیم شمرند اگر واقع
شود نه آنکه خود را در مهالک اندازند چه که در این ظهور کل
بحکمت مأمورند بشنو ندای مظلوم را که در محنتهای شدت
و بلا و هموم و غموم ترا بحق میخواند از عالم و عالمیان منقطع شو
و در ظل رحمتش مأوی گیر ثم اعلم بان حضر تلقاء الوجه
احد وادعی بانه رءاک وقال انک قلت بانا لا نرسل الیک
لوحا من بعد اذا بکت عین شفقتی لنفسک فوالذی انطقنی
بثناء نفسه بین الارض و السماء لو وجدت عرف القمیص وقرات
لوحا من الواح ربک التی ارسلناها الیک لفدیت بنفسک

و ما عندک لکلمة منها ورضیت بان تقتل فی کل حین
الف مرة ولا ینقطع عنک عرف قمیص القدم ونسمة ایام
التی تمر من شطر اسمه الاعظم لم ادر بای شیء منعت عن هذا
الفضل الاکرم وترکت بین الظنون والاوهام تدارک یا
اخی مافات عنک واقبل الی قبلة العالمین وقل قبلت بکلی
الیک یا فاطر السموات والارضین فاعف عنی ما غفلت فی
جنبک انک انت مولی العالمین ایاک ان تمنعک الحمیة
عن مالک البریة دع الهوی وتمسک بربک الابهی هذا خیر لک
وکان الله علی ما اقول شهیدا ودیگر اهل قریه ایرکه را که مقبل الی الله

دیدی من قبل الله ذاکر شو و بگو محزون مباشید از آنچه بر شما
وارد شده چه که بر جمال قدم اعظم از آن وارد و حال در سجن اعظم
ساکن و بشأنی امر شدید است که باب خروج و دخول را سد
نموده اند ولکن در کمال روح و ریحان بذکر رحمن مشغولیم محزون
مباشید از آنچه بتاراج رفت زود است که جمیع من علی الارض
بذکر شما ذاکر شوند اجر هیچ نفسی ضایع نشده و نخواهد شد آنچه از
زخارف دنیویه در سبیلش از شما اخذ شد البته در دنیا عطا خواهد
فرمود و در عقبی مقاماتیکه اگر یکی از آنها بر اهل ارض ظاهر و هویدا
شود انفس خود را در سبیل دوست فدا نمایند رجای آنکه بآن مقر

اقصی فائز گردند بشنوید وصیت جمال قدم را که از شطر
سجن اعظم شما را ندا میفرماید بغی و طغی را بگذارید و
بتقوی متمسک شوید نفوس خود را از اعمال شیطانیه
مقدس نمائید و بطراز الهیه مزین دارید فساد و نزاع شأن
اهل حق نبوده و نخواهد بود از اعمال شنیعه اجتناب نمائید
و در مسالک تقدیس و تسلیم و رضا سالک شوید جهد نمائید
تا صفات و اخلاق الهیه از شما ظاهر شود و بکمال استغناء
و سکون مابین بریه مشی نمائید و باکمال عدل و انصاف
بایکدیگر معامله کنید خیانت را بامانت و غیبت را

بتزکیه نفس و ظلم را بعدل و غفلت را بذکر تبدیل نمائید
اینست نصح رحمانی که از فم بیان مشیت ربانی ظاهر شده
سعی نمائید که بلکه باعانت الهیه آنچه در ملکوت تقدیر مقدر شده
باعمال شنیعه تغییر نیابد و تبدیل نشود در کل احیان از مقصود
عالمیان آمل و سائل باشید که شما را از فضل و عنایت خود
محروم نفرماید و در ظل شجره اثبات و سدره اسماء و صفات
منزل دهد والسلام علیکم من لدی الله مولیکم
القدیم والحمد لله العلی
العظیم

یا علی اشکر الله بما زین رأسك باکلیل الثنآء
فی ایام ربك مالك الاسمآء وهیکلك بطراز
خدمته فی الامکان قد عرفنا توجهك الی بعض
الجهات وهجرتك فی سبیل الله منزل الآیات هذا
ینبغی لك ولکل مقبل انقطع فی حبه عما سویه
ای علی در کل احوال در اتحاد قلوب واجتماعهم بر شریعهٔ
امریهٔ الهیه سعی بلیغ مبذول دارید اگر چه بفضل الله بطراز
اخلاق مزین بوده ولکن هر چه بر آن بیفزائی عند الله احب
تا کل باخلاق حسنهٔ آنجناب بشطر وهاب توجه کنند و در کل

احبای مراقب امر باشید چنانچه در الواح قبلیه از قلم امریه
نازل شده مشاهده در فضل و عنایت و الطاف حق نمائید که
که یکی از عباد که تو با آن عارفی مع آنکه در سر سر او و تعبهٔ او
بکلمات نالایقه و نفحات منتنه و شئونات نفسانیه
مشغول بوده اند و حق بر کل مطلع و محیط ستر فرمودیم و چون
در ظاهر باسم الله و ذکر او ناطق تعرض ننمودیم و در سنین معدودات
از مطلع آیات الواح منیعه مخصوص او نازل و ارسال شد
و در جمیع احوال تصریحاً و تلویحاً او را بمقام پاک که مقدس
از شائبهٔ نفس و هستی است دعوت نمودیم که شاید بمقامات

عالیه ممتنعه فائز شود کلّ ذلک من فضل ربّک
و رحمته و عنایته چه که دوست نداشته و نداریم که نفسی از
ما خلق له محروم ماند و از ما قدّر له بی نصیب گردد مع این
عنایات متواتره و الطاف متتابعه کانّه حجر اغفال داشته
و سبب این ستر حق بوده قل روحی و نفسی لک الفداء
یا ستّار العالمین ای علی مشاهده در امر رسول الله نما
که اوّل امر در کمال ترقّی و استعلا بوده و بعد توقف نموده
از اسباب مانعه آنکه نفوسی برخواستند و بدعوی اینکه ما
اهل باطنیم ناس بیچاره را از شریعهٔ الهیه و مکامن عزّ ربانیه

ممنوع نمودند قل تالله کلّ ظاهر اعلی من باطنکم
و کلّ قشر انور من لبّکم قد ترک المخلصون بواطنکم
کما تترک العظام للکلاب این ایام احکام الهیه از
مشرق بیان ربانیه مشرق انشاءالله از بعد ارسال میشود
و این دو آیهٔ مبارکه در آن لوح امنع اقدس نازل من الناس
من یقعد صفّ النعال طلبًا لصدر الجلال قل
من انت یا ایها الغافل الغرّار و منهم من یدّعی
الباطن و باطن الباطن قل یا ایها الکذّاب تالله
ما عندک انّه من القشور ترکناها لکم کما تترک العظام

للکلاب ملاحظه نمائید هر نفسی از نفوس موهومه که یافت
شد خلیجی از بحر اعظم خارج نمود و بتوجهات نفسانیه و
شئونات هوائیه بتمام مکر و خدعه قیام کرد و فرقه اسلام را
متفرق ساخت قل یا ایها الموهوم ان الباطن و باطن الباطن
والباطن الذی جعله الله مقدساً عن الباطن والظاهر الی ما لا
نهایة لها یطوف حول هذا الظاهر الذی ینطق بالحق فی قطب
العالم قد ظهر الاسم الاعظم و مالک الامم و سلطان القدم لیس
لاحد مفر و لا مستقر الا لمن تمسک بهذه العروة النوراء التی بها
اشرقت الارض و السماء و لاح العرش و الثری و اضاء

ملکوت الاسماء و انار الافق الاعلی اتقوا یا قوم و لا تتبعوا
اهواء الذین اتبعوا الهوی و لا اوهام الذین قاموا علی المکر
فی ملکوت الانشاء توجهوا بوجوه بیضاء و غر غراء الی مطلع
آیات ربکم مالک الاخرة و الاولی کذلک قضی الامر فی اللوح الذی
جعله الله ام الالواح و مصباح الفلاح بین السموات و الارضین
ای علی تفریق امت سبب و علت ضعف کل شده و لکن الناس
اکثرهم لا یفقهون بعضی از ناس که ادعای شوق و
جذب و شغف و انجذاب و امثال آن نموده و مینمایند کاش بدار
السلام میرفتند در تکیه قادریه ملاحظه مینمودند و متنبه میشدند ای

علی جمعی در آن محل موجود و مجتمع و نفسی الحق که مشاهده شده
نفسی از آن نفوس زیاده از اربع ساعات متصلاً خود را
بحجر و مدر و جدار میزد که بیم هلاکت بود بعد منصعقاً بر ارض
میافتاد و بمقدار دو ساعت ابداً شعور نداشت و این امور را
از کرامات میشمرند ان الله بریٓ منهم و نحن برءآء
ان ربك لهو العلیم الخبیر یعلم خائنة الأعین و ما
فی صدور العالمین و همچنین جمعی هستند برفاعی معروفند
آن نفوس بقول خود در آتش میروند و در جهان جذبه سیف بر
یکدیگر میزنند بشأنیکه ناظر چنین گمان میکند که اعضای خود را

قطع نموده اند کل ذلك حیل و مکر و خدع من عند
انفسهم الا انهم من الاخسرین جمیع این امور رأی
العین مشاهده شده و اکثری از ناس دیده اند بسیار محبوبست
که یکی از آن نفوس موهومه بآن ارض توجه نماید و تکایای
مذکوره و ما یحدث فیها را مشاهده کند که شاید بخطرات نفسانیه
و توهمات نفس خادعه از شطر احدیه و مالك بریه ممنوع نشود
ای علی جمعی در جزائر هند بوده و هستند که خود را از اکل و شرب
منع نموده اند و با وحوش انس گرفته اند و لیالی و ایام بریاضات
شاقه مشغولند و باذکار ناطق مع ذلك احدی از آن نفوس

عند الله مذکور نه با اینکه خود را از اقطاب و اوتاد و افراد ارض
میشمرند الیوم رداء افعال و اکلیل اعمال ذکر اسم اعظم
در ظاهر و باطن بوده انّه لکلمة بها فصل بین کلّ حزب و
نسف کلّ جبل و سقط کلّ نجم و کسف کلّ شمس و خسف کلّ
قمر و انفطر کلّ سماء و انشقّ کلّ ارض و غیض کلّ بحر و ارتعد
کلّ قنّة و انقعر کلّ جذع و اضطرب کلّ هضب و ارتعش کلّ
بطح الّا من شاء ربّک المقتدر القدیر من اقرّ بما اقرّه الله
و اعترف بما اعترفه الله انّه من اهل البهاء فی ملکوت الانشاء
کذلک نزّل من افق الوحی امر ربّک المبرم العزیز الحکیم اگرچه

لایق نه که قلم اعلی باین بیانات مشغول شود و لکن نظر
بفضل و سبقت رحمت قلم رحمن بامثال این بیان ناطق آیات
این الاهواء و این مظاهر الاستقامة فی ملکوت
الانشاء و این مطالع الاقتدار فی جبروت الانقطاع
ای علی اصبع اقتدار خرق استار نموده انّ ربّک لهو
الستّار از خدا بطلب که آن نفوس را باستقامت تمام
منقطعین عن سوی الله بر امر مالک انام و سلطان ایام ثابت
و راسخ فرماید لعمری بذلک ترفع اذکارهم و تثبت
اسمائهم و تحقّق مقاماتهم و تفتح علی وجوههم ابواب

عرفانی الّذی کان اصل الامر و مبدئه و اسّ
المقام و سلطانه طوبی لمن نبذ الدنیا و ما
یذکر فیها و توجّه بالقلب الانور الی منظر ربّه
المقتدر العلیّ العظیم زحمت شما بیار است احمل
حمل فوقها هذا القلب الارقّ الادقّ الاشفق للطیف
البدیع المنیر چه که باید ناس را بحکمت چنانچه در کلّ الواح
بآن امر شده از اوهامات نفسیّه و شئونات غیر مرضیّه
بنصائح بالغه و حکم ربّانیّه مقدّس نمائید و بشطر قدس
کشانید اوّل امر و اعظم آن استقامت بر امر بوده اشاره آنکه

باید در کلّ احوال بخدمت مشغول باشید چنانچه هستید انّما
البهاء علیک و علی من احبّک خالصاً لله ربّک
و ربّ العالمین

باسم محبوب یکتا

رائحه حزن جمال رحمن را احاطه نموده و ابواب فرح و بهجت
از ظلم اهل طغیان من ملأ البیان مسدود شده افق الطاف
این بسی مسلّم و واضح و مبرهن است که هر ظهور قبلی ناس را
بظهور بعد بشارت فرموده علی قدر مقاماتهم و استعداداتهم
بعضی باشاره و بعضی بتلویحات خفیّه و امّا ظهور قبل فوق

آنچه تعقّل و ادراک شود در نصیحت و تربیت اهل بیان جهد
فرموده اند و مع ذلک وارد شد آنچه وارد شد یک کلمه
ذکر میشود و از اهل بیان انصاف می‌طلبیم آیا در هیچ
موضعی از مواضع کتب الهیه ذکر شده در حین ظهور بعد در
امرش توقف نماید قل فاتوا به لا و ربّی العلیم
الخبیر از این فقره گذشته آیا در هیچ موضعی از مواضع
بیان ذکر شده که اگر نفسی بآیات ظاهر شود انکار نمائید
و یا بر قتلش قیام کنید و اگر در این آیات احدی شبهه نماید
این بعینه همان شبهه ایست که در حین ظهور مظاهر امر بدیع

سنجین نموده اند قسم بشمس معانی که اگر آیات منزله بدیعه
انکار شود احدی قادر بر اثبات آیات قبل نخواهد شد و چون
نقطهٔ بیان روح ما سواه فداه ناظر باین ایام بودند و ما
ینبغی به عباده از قلم اعلی جز وصایای محکمه و نصایح متقنه و
مواعظ حسنه ذکر این در ظهور جاری نشده کتاب اسما نازل شد آخر به
فکر نمائید که مقصود چه بوده مخصوص کتاب اسما نامیده اند
و در آن الواح جمیع اسما را واحداً بعد واحد ذکر فرموده اند
و تفسیر نموده اند و بعد مظاهر اسما را بمبدع اسما و صفت فرموده اند به
یا قلب العالم هل لک من اذن لتسمع ما یغرّد به ورقاء

الاحزان فی هذا الزمان الذی ارتفع ندآء
الشیطان ورآء ندآء الرحمن لانا وجدنا ملا البیان
فی غفلة وخسران عظیم ونغمه المحبوب هنوز نفسی
ملتفت نشده که کتب الهیه از هر قسمی نازل مخصوصاً کتاب
اسمآء بچه جهت نازل شده کذلک نبأکم علیم خبیر
ولکن کجاست آذان صافیه تا ندائیکه از شطر احدیه در کل حین
مرتفع است اصغا نماید و کجاست ابصار حدیده که انوار
حکمتیهٔ الهیه را از کلمات مشرقه ادراک کند ظاهر شده قوم
بجمال معلوم واو است جمال تسع که کل باو وعده داده شده اند

مع ذلک روائح منتنهٔ حسد وبغضا برتبه را بشأنی
اخذ نموده که بالمره از نفحات رحمانی وروائح سبحانی
درگریزند قل یا قوم لا تعقبوا الذین حقت علیهم
کلمة العذاب ویظهر من وجوههم قهر الله الملک
المقتدر العلیم الحکیم معلوم نیست که اگر این وصایا
و مواعظ قلم اعلی حرکت نمیفرمود چه میکردند لا و الذی
جعلنی مستغنیاً عن العالمین بما آتانی بفضل من عنده
که فوق آنچه کرده‌اند واراده دارند ممکن نبوده ونخواهد بود وعجب است
که آیات الهی را تلاوت مینمایند تالله یلعنهم منزلها

وَهُم لا یَشعُرُون محبوب امکان مع وصایای محکمهٔ
متقنه اخبار فرموده که چه خواهند نمود چنانچه ظاهر شده
و بعد خواهد شد مع هر نفسی که حرمةً لامر الله اعتنا نشد
اظهار خلوص و عبودیت نموده اند تضییعاً لامر الله و در اطراف
ناس را بخود میخوانند آن عمل ستر و این عمل جهر قدری انصاف
لازمست آخر این غلام با نفسی عنادی نداشته این سبّی وضجّت
که بهر نفسی که اعتنا نشد لامر الله بوده و اظهاراً للسلطنة و
اعزازاً الکلمة خواهد بود هر نفسیکه باین جهة غلّی داشته
با و اظهار عبودیت نموده اند ضراً لامر الله و بغیاً علیه احدی

از احبای الهی خالصاً لوجهه مشرکین را از این اعمال شنیعه
منع ننموده آیا اثر نار الهیه در قلوب بریه باقی نمانده و آیا
انوار مصباح احدیه در افئده خلیقه تجلی نفرموده چه شده
که هیاکل نفوس از این نار مشتعل نشده اند و از این انوار
مستضیئ نگشته اند بگو ای کاروانهای مدائن عرفان
جمال رحمن فجر صادق از افق سماء مشیت سبحان طالع شده
تعجیل نمائید که شاید بجنود مقربین ملحق شوید البته هرچه خفیف
حرکت نمائید احسن است بیندازید ثقل اشارات مؤتفکه را
و بشطر احدیه توجه نمائید قلم قدم میفرماید ناله و حنینم را نمیشنوید

یا میشنوید و ادراک نمی‌نمائید اگر قادر بر طیران در هوای خوش
معانی نیستید در هوای الفاظ طیران نمائید اگر آیات بدیعهٔ
عربیه این ظهور را ادراک نمیکنید در بیان فارسی که از
قبل نازل فرمودم و کلمات فارسیه که در این ظهور نازل شده
تفکر نمائید لکی تجدوا الی الحق سبیلا فوالذی
اشتعل نار حبه فی قلبی علی شأن لا تخمدها میاه
اعراض العالمین که طلعت بیان مقصودی جز این
ظهور نداشته و حی لنفسه الفداء ما قصر فی تبلیغ امری
و لکن الناس هم مقصرون و مفرطون هر نفسی که

یکساعت خود را لوجه الله از حجبات و اشارات مقدس
کند و در آنچه از ملکوت الهی بلسان عربی و پارسی نازل شده
تفکر نماید تالله ینقطع عن العالمین و ینوح لهذا
المظلوم المسجون الغریب احجار صلبه از کلمهٔ الهیه در ناله
و حنینند و لکن بریه در غفلت عظیم اینست که در کتب الهیه
از قبل نازل که از احجار انهار جاری و لکن از قلوب اشرار
اثری ظاهر نه صدق الله العلی العظیم بدان ای سائل
که کلمهٔ الهیه جامع کل معانی بوده یعنی جمیع معانی و اسرار الهی
در آن مستور طوبی لمن بلغها و اخرج اللئالی المکنونة

فیها اشراق کلمهٔ الهیّه را بمثل اشراق شمس ملاحظه کن
همان قسم شمس کلمه که از افق مشیّت ربّانیه اشراق فرموده
بر کل تجلّی میفرماید استغفر الله من هذا التشبیه چه که شمس ظاهره
مستمدّ از کلمهٔ جامعه بوده فکّر لتعرف ولکن اشراق
شمس ظاهره ببصر ظاهر ادراک میشود و اشراق شمس کلمه
ببصر باطن فو الّذی نفسی بیده که اگر آنی مدد و قدرت باطنیّهٔ
کلمهٔ الهیّه از عالم و اهل آن منقطع شود کل معدوم و مفقود
خواهند شد و اگر نفسی ببصر الهی ملاحظه نماید اشراق و انوار آنرا
در کل مشاهده مینماید و همچنین اگر باذن ظاهره توجّه نماید

ندای اوّل الهی را در کلّ حین اصغا مینماید ندای الهی
لازال مرتفع ولکن آذان ممنوع و اشراق انوار نیّر آفاق
ظاهر ولکن ابصار محجوب ای لبیب طبیب لازم که شاید
با اکسیر اعظم رمد ابصار را رفع نماید و نحاس وجود را ذهب
نماید ای کاش از وجود بالغین عرصهٔ عرفان محبوب عالمین
وسیع میشد تا از حروف ظاهرهٔ کلمه علوم لانهایه ظاهر
و تفصیل فرماید مرضی عارض ناس شده که رفع آن بسیار
مشکل است الّا لمن استشفی من الدّریاق الاعظم
و آن اینست که هر نفسی که بگمان خود فی الجمله رایحهٔ عرفان

استنشاق نمود حق را مثل خود فرض نموده واکثری الیوم
باین مرض مبتلا واین سبب شده که از حق وما عنده محروم
مانده اند از خدا بخواهید که قلوب را طاهر وابصار را حدید
فرماید که شاید خود را بشناسند وحق را از دونش تمیز دهند
ومقصود حق را از کلمات منزله ادراک نمایند واگر امم بمقصود
الهی فائز میشدند در حین ظهور محتجب نمیماندند مع آنکه سالها
کتاب الهی را تلاوت نمودند بحرفی از معانی آن فائز نگشتند *
چنانچه بالمرّه از مقصود محتجب وغافل بوده اند مع آنکه جمیع در
کتاب الهی مذکور ومسطور کل محروم بشأنیکه بعضی از مطالبی که

نزد عامه بود نفوسیکه خود را از خواص میشمردند ازاو غافل
مثل کون قائم در شهر معروف وبشأنی در این قول ثابتند
که هر نفسی قائل شده آنحضرت متولد میشود حکم قتل براو جاری
نموده اند ملاحظه کنید خواص چه مقدار بعید ومحروم بوده اند
تا آنکه در سنهٔ ستین کشف حجاب شد وجمیع آنچه مستور بود
مشهود گشت وهمچنین قیامت وما یتعلق بها که احدی
برشحی از طمطام بحر این بیانات که در کتاب الهی بوده فائز نه
وکل سراب را آب توهم نموده چنانچه مشاهده شد واز این مراتب
گذشته از اصل عرفان محجوب عالمیان محتجب بوده اند وغبار

وهم وطين ظنون جميع بريه را از منظر احديه منع نموده تا
آنكه آمد مطهر اكبر و ناس را بكوثر اطهر غسل داد و بمنظر انور
دعوت فرمود و بشارت داد حال ملاحظه فرمائيد آنچه ظاهر شد
محتناتى بود كه جميع از آن غافل بودند و اگر گفته شود كل
در كتاب الهى مستور و مكنون بود و در ظهور نقطهٔ بيان روح من
فى الامكان فداه طلعات معانى مقنعهٔ در غرفات كلمات
الهيه از خلف حجاب بيرون آمدند هذا حق لاريب فيه
و اگر گفته شود از قبل بر سبيل اجمال ذكر شده و آمد مبين و
مفصل حق لاريب فيه و اگر گفته شود كه آنچه در ظهور بديع

ظاهر از قبل نبوده و كل بديعست اين قول هم صحيح و تمامست
چه اگر حق جل ذكره بكلمهٔ اليوم تكلم فرمايد كه جميع ناس از
قبل و بعد بآن تكلم نموده و نمايند آن كلمه بديع خواهد بود لو
كنتم تتفكرون در كلمهٔ توحيد ملاحظه كنيد كه در هر ظهورى
مظاهر حق بآن ناطق و جميع بريه از ملل مختلفه باين كلمهٔ طيبه
متكلم مع ذلك در هر ظهور بديع بوده و ابداً حكم بدع از او
سلب نشده كلمهٔ كه حق بآن تكلم ميفرمايد در آن كلمه روح بديع
دميده ميشود و نفحات حيات از آن كلمه بر كل اشياء ظاهراً
و باطناً مرور مينمايد ديگر تا چه زمان و عصر آثار كلمهٔ الهيه

از مظاهر آفاقیه و انفسیه ظاهر شود و اینکه بعضی از ناس
ببعضی از مطالب موهومه متکلّم و بآن افتخار و استکبار
مینمایند جمیع عند الله مردود و غیر مذکور چه که فخر در عرفان حق
و ثبوت و رسوخ و استقامت در امر الله است نه در بیانات
ظاهریه چنانچه قلم ظهور قبلم این مراتب را بیان فرموده فانظروا
لتعرفوا مثلاً نفوسیکه بذروهٔ عرفان ارتقا نموده اند و
نفوسیکه در ادنی رتبه مانده اند عند الله در یکمقام قائم چه
که شرافت علم و عرفان بما هو علم و عرفان نبوده اگر منتهی
بحق و قبول او شود محبوب و الّا مردود کل الفاظ در آن ساحت

در رتبهٔ

در رتبهٔ واحده مذکور مثلاً لو یقول ولدت کقوله لم
یلد و لم یولد اگرچه بر حسب ظاهر تنزیه الهی از شبه و مثل
و نظیر منتهی مقام عرفان انام است چنانچه بین ناس هم
این مقام اعلی و ارفع است و لکن این امتیاز هم نظر بقبول
حق است و باراده او محقق شده چنانچه در کور فرقان و بیان
مشیّت الهیه بتنزیه صرف و تقدیس بحت تعلّق گرفته لذا
در افئده عباد تجلیات این بیانات ثابت و ظاهر و لکن بحر
قدم از جمیع این کلمات محدثه مقدّس و ساحت اقدس از
جمیع این بیانات منزّه نظر باید باصل امر الهی باشد نه بعلو

ودون مراتب عرفان لفظیه که بین بریه محقق شده یا لیت کنت
مستطیعاً باظهار ما هو المستور وعدم استطاعت
نظر باحتجاب نفوس است والا انه لهو الغنی الحمید
وقتی فرمود لن ترانی ووقتی فرمود انظر ترانی باری
الیوم هر نفسیکه تصدیق نمود بآنچه از سماء مشیت الهی نازل
او بمنتهی ذروهٔ عرفان مرتقی وفائز ومن دون آن محروم و
معدوم نسئل الله ان یوفقنا وایاکم علی الاستقامة
فی هذا الامر الذی منه انقلب ملکوت الاسماء و
اخذ السکر سکان مدائن الانشاء الا الذین

سبقتهم الهدایة من الله المهیمن القیوم ای مقبل در
آنچه از قلم اعلی جاری شده درست تفکر فرمائید تا ابواب علوم
لانهایه بروجه قلبت مفتوح شود وخودرا از دون حق غنی و
مستغنی مشاهده نمائی واینچه مدانید که ظهور حق مخصوص است
باظهار معارف ظاهره وتغییر احکام ثابته بین بریه بلکه در
حین ظهور کل اشیاء حامل فیوضات واستعدادات لاتحصی شده
وخواهند شد وباقتضای وقت واسباب ملکیه ظاهر میشود ودر
اینمقام مجملی درجواب سؤال یکی از قسیسین نصاری که در مدینه
کبیره ساکنست از سماء مشیت رحمن نازل ودر اینمقام

بعضی از آن ذکر میشود که شاید بعضی از عباد بر بعضی از
حکم بالغهٔ الهیّه که از ابصار مستور است مطّلع شوند قوله
تعالی قد حضر کتابک فی ملکوت ربّک الرّحمن واخذناه
بروح وریحان واجبناک قبل السّؤال فکّر لتعرف و
هذا من فضل ربّک العزیز المستعان طوبی لک بما قرّت
بذلک ولو هو مستور فسوف یکشف لک اذا شآء اللّه و
اراد وتری ما لا رأت العیون یا ایّها المتغمّس فی بحر
العرفان والنّاظر الی شطر ربّک الرّحمن اعلم بانّ الامر عظیم
عظیم انظر ثمّ اذکر الّذی سمّی بطرس فی ملکوت اللّه انّه

مع علوّ شأنه وجلاله وقدره وعظم مقامه کاد ان تزلّ
قدماه عن الصّراط فاخذته ید الفضل وعصمه من الزّلل و
جعله من الموقنین انّک لو تعرف هذه النّغمة الّتی هدرت
بها الورقآء علی افنان سدرة المنتهی لتوقن بانّ ما ذکر من
قبل قد کمل بالحقّ واذا یاکل فی ملکوت اللّه من النّعمة الباقیة
الابدیّة ویشرب من کوثر الحقائق وسلسبیل المعانی ولکنّ النّاس
هم فی حجاب عظیم انّ الّذین سمعوا هذا النّدآء وغفلوا عنه
انّهم لو کانوا عدمآء لخیر لهم من ان یتوقّفوا فی هذا الامر ولکنّ
ظهر ما ظهر وقضی الامر من لدی اللّه المقتدر العزیز المختار قل یا قوم

قد جآء الروح مرة اخرى ليتمّ لكم ما قال من قبل كذلك
وعدتم به فى الالواح ان كنتم من العارفين انّه يقول
كما قال وينفق روحه كما انفق اوّل مرّة حبّاً لمن فى السّموات
والارضين ثمّ اعلم بانّ الابن اذا اسلم الروح قد بكت
الاشيآء كلّها ولكن بانفاقه روحه قد استعدّ كلّ شئ كما
تشهد وترى فى الخلائق اجمعين كلّ حكيم ظهرت منه الحكمة
وكلّ عالم فصّلت منه العلوم وكلّ صانع ظهرت منه الصّنائع
وكلّ سلطان ظهرت منه القدرة كلّها من تأييد روحه المتعالى
المتصرّف المنير ونشهد بانّه حين اذا اتى فى العالم تجلّى على

الممكنات وبه طهر كلّ ابرص عن دآء الجهل والعمى وبرئ كلّ
سقيم عن سقم الغفلة والهوى وفتحت عين كلّ عمى وتزكّت
كلّ نفس من لدن مقتدر قدير وفى مقام يطلق البرص على
كلّ ما يحتجب به العبد عن عرفان ربّه والّذى احتجب انّه ابرص و
لا يذكر فى ملكوت الله العزيز الحميد وانّا نشهد بانّ من كلمة الله
طهر كلّ ابرص وبرئ كلّ عليل وطاب كلّ مريض وانّها لمطهّر العالم
طوبى لمن اقبل اليها بوجه منير ثمّ اعلم بانّ الّذى صعد الى
السّمآء قد نزل بالحقّ وبه مرّت روائح الفضل على العالم وكان
ربّك على ما اقول شهيداً قد تعطّر العالم برجوعه وظهوره والّذين

اشتغلوا بالدّنيا وزخرفها لايجدون عرف القميص وانّا
وجدناهم على وهم عظيم قل انّ النّاقوس يصيح باسمه
والنّاقور بذكره ويشهد نفسه لنفسه طوبى للعارفين ولكنّ
اليوم قد برئ الأرض قبل ان يقول له كن طاهراً وانّ بظهوره
قد برئ العالم واهله من كلّ داء وسقم تعالى هذا الفضل الّذى ما سبقه
فضل وتعالى هذه الرّحمة الّتى سبقت العالمين انّك يا ايّها
المذكور فى ملكوت الله استقدر من ربّك قم وقل يا ملاء الارض
قد جاء محيى العالم ومضرم النّار فى قلب العالم وقد نادى المناد
فى برّيّة القدس باسم علىّ قبل نبيل وبشّر النّاس بلقاء الله

فى جنّة الأبهى وقد فتح بابها بالفضل على وجوه المقبلين
وقد حمل ما رقم من القلم الأعلى فى ملكوت الله ربّ الآخرة
والأولى والّذى اراده يأكله وانّه لرزق بديع قل قد ظهر
النّاقوس الأعظم وتدقّه يد المشيّة فى جنّة الاحديّة استمعوا
يا قوم ولا تكوننّ من الغافلين انشاءالله خلقى ظاهر شوند كه
مقصود حقّ جلّ وعزّ را از بيانات ادراك نمايند ودر كمال
خضوع وخشوع در مراقبت امرالله وحفظ وصيانت آن
از نفس مشركهٔ مردوده جهد نمايند انّه على ما يشاء قدير
وهر نفسى كه برشحى از كوثر بيان مرزوق شد ادراك مى‌نمايد كه در

ظهور نقطهٔ بیان ظاهر شد آنچه لازال مستور بود و این ظهور
و ظهور قبل بعینه ظهور ابن زکریا و روح است و در بعضی از الواح
نازله ذکر شده ملاحظه فرمائید اینست آن ظهور که برای استعداد
اهل عالم آمده هنگام فنای عالم و اهل آن رسید آمد آن
کسی که باقی بود تا حیات باقیه بخشد و باقی دارد و مایهٔ زندگی
عنایت فرماید ثابت شد آنچه در بیان نازل شده است انجمال
موعود که فرموده بعد از من میآید و پیش از منست او بود آن
ندآء که ما بین آسمان و زمین بلند شد که مقامهای الهی را درست
نمائید و تعمیر کنید یعنی قلوب را و آن همان ندا بود که ابن زکریا

قبل از روح فرمود من آواز آن کسم که در بیابان ندا میکند که
راه خداوند را درست کنید اگر افعی از امهات متولد میشد
احسن بود از اینکه انسان متولد شود و در ملکوت الهی باعراض
معروف گردد طوبی للعقائم فویل للمرضعات
بگو قلم اعلی میفرماید ای گمگشتگان بریهٔ هوی مرا قبول ندارید
و دعوی نموده اید نفسی را که بذکرم ناطق بود قبول دارید دروغ
میگوئید اهل ظلمتید و از صبح منیر در گریز اگر تقرب جوئید
البته در روشنائی اعمال مردودهٔ نفسانیه دیده شود وای بر
نفوسیکه از این ایام و ثمر آن غافلند عنقریب بر خود نوحه

نمایند و بیابند نفسی را که تسلّی دهد ایشانرا خوشا حال
صدّیقان که بصدق مبین فائز شدند خوشا حال عارفان
که سبیل مستقیم الهی را شناخته اند و بملکوت او توجّه
نموده اند خوشا حال مسروران و مخلصان که سراجهای
قلوبشان بدهن عرفان نفس رحمن مشتعل و روشن شده
و بزجاجات انقطاع از هبوب ارياح احزان و افتتان
محفوظ مانده نیکوست حال قوی دلان که از سطوت ظالمان
قلوبشان ضعیف نشده و نیکوست حال بینایان که بر بقا
و فنا هر دو مطّلع شده اند و بشطر بقا توجّه نموده اند و از اهل

بقا در جبروت اعلی مذکورند البتّه قلوب ایشان ضعیف
نشود چه که از اهل بصرند بگوای بندگان در هر صورت
مقتول و مذبوحید چه بسیوف امراض و چه بسیوف اهل
اعراض در اینصورت اگر بشمشیرهای مشرکان در سبیل محبوب
عالمیان کشته شوید احبّ و احق بوده چه که در این نفس محبوبست
این ثمر مرغوب را فراموش مکنید و از دست مدهید نیکوست
حال درست کاران که از اعمالشان عرف قبول رحمن ساطعست
بد است حال غمّازان و مفسدان و ظالمان اگرچه ما بین عباد
بعزّت و ثروت ظاهر شوند عنقریب ذلّت ناگهان و غضب

بیپایان آن نفوس را اخذ نماید کلمهٔ قبل بروح بدیع در جمیع
احیان این زمان از افق فم مشیت رحمن مشرق و آن کلمات
که بابن یعنی روح خطاب فرمودم که بگو موسی برای دین آمدم و ابن
و ابن زکریا برای غسل تعمید و من برای آن آمده ام که حیات جاوید
بخشم و در ملکوت باقی در آورم بگوای دوستان سارقان
و خائنان در کمینگاهان مترصدند ای حاملان امانت رحمن
غافل مشوید و لئالی حب الهی را از دزدان حفظ نمائید قسم بنیر
افق سماء معانی که اگر نفسی الیوم حجبات اوهام را خرق نماید
ندای الهی را اصغا کند نیکوست حال نفوسی که اصنام وهمیه را

بقدرت الهیه شکستند و ندای رحمن را شنیده از ما بین اموات
برخواسته اند علیهم نفحات الله مالک الاسماء والصفات
ای اهل ارض ندای رحمن ما بین زمین و آسمان مرتفع شد و قلب
عالم از اصغاء کلمهٔ الهی بنار حب مشتعل و لکن فسردگان در قبور غفلت
و نسیان مانده اند حرارت آن را نیافته اند تا چه رسد باشتعال هم
فی القبور خالدون قوموا یا قوم علی نصرة الله قد
جائکم القیوم الذی بشرکم به القائم و به ظهر الزلزال
الاکبر و الفزع الاعظم و المخلصون بظهوره یفرحون
و المشرکون بنار الغل یحترقون قل اقسمکم بالله یا ملأ

البیان بان تصفوا فی کلمة واحدة وهی ان ربکم
الرحمن ما علق هذا الامر بشیء عما خلق فی الاکوان
کما نزل فی البیان وانتم فعلتم بمحبوبه ما فعلتم ولو علق
هذا الظهور بشیء دونه ما فعلتم به یا ملأ الظالمین
هل من ذی اذن واعیة او ذی بصر حدید لیسمع
ویعرف قل قد تبکی عین الله وانتم تلعبون یا من تحیر فیکم
ومن فعلکم ملأ العالون ای دوستان من شما چشمهای
بیان منید و در هر چشمه قطرهٔ از کوثر معانی رحمانی چکیده بازوی
یقین چشمهها را از خاشاک ظنون واوهام پاک کنید تا از شما خود

در امثال این مسائل مسئوله جوابهای محکمهٔ متقنه ظاهر شود در این
ظهور اعظم باید کل بعلوم وحکم ظاهر شوید چه که کل بریه بل کل
اشیا از هبوب لواقح الهیه در این ایام لاشبهیه علی قدرها حامل
فیوضات ربانیه شده اند در غیاهب کلمات منزله جواب مسائل
مذکوره مستورهٔ مکنونه نازل ان شاء الله ببصر الهی در کلماتش نظر
فرمائید لتعرف ما اردت واین سؤال رابعه از روح نموده اند
که ابن زکریا آمد و ناس را بحق خواند وغسل تعمید داد مقصود از
ظهور از او چه بوده واز اینظهور چه فرمود او آمد که برای من شهادت
دهد ووفی فرمود بآنچه مأمور بود ومن آمدم از برای اشتغال اهل عالم

یا ایها الناظر الی المنظر الاکبر احزان بمرتبهٔ رسیده که
لسان رحمن از بیان ممنوع شده فوالله تبکی عینی و یتحرک
لسانی و یکتب ما یخرج منها من کان قائماً تلقاء
وجهی چه که اهل بیان بشأنی محتجب شده اند که اگر الیوم از نفسی
خلاف آنچه لم یزل و لایزال حق جل شأنه بآن امر فرموده بچشم
خود مشاهده نمایند قبول دارند مثلاً رسل الافاکین نوشته
آیات در اول ظهور حجت بوده و حال نیست بگو ای اهل بیان انصفوا
بالله ربکم الرحمن قطع نظر از این غلام الهی و ظهورات عز صمدانی
که در این ظهور ظاهر شده جمیع بیان را ملاحظه کنید و خود حکم نمائید

شما که بحکم حق و ما نزل من عنده راضی نشدید و لکن حق
بحکم شما اگر بانصاف واقع شود راضی است که شاید چشمی
بانصاف باز شود و الی الله ناظر باشد و این بسی واضح است
که جمیع بیان تصریحاً من غیر تأویل مخالف این قول معرضین است
مع ذلک باین جرئت من غیر ستر مخالفت کل بیان
نموده و مینمایند و خود را ناصر بیان میدانند فوالله ان البیان
ینوح منهم و یلعنهم حال لوجه الله فی الجمله تفکر نمائید سبب
اینکه باین جسارت در هتک حرمت کتاب الهی جهد نموده اند
چیست این بسی معلوم و واضح است که سبب قبول بعضی از اهل

بیانست والا فوالذی انطقنی بالحق واظهرنی لاثبات
امره اگر مطمئن نبودند هرگز چنین جسارت نمینمودند این
از حکمهای اعظم الهی است که در بیان نازل شده بشأنی که
سطری مسطور نه مگر آنکه در آن مذکور چه تلویحاً و چه تصریحاً
که در ظهور بعد توقف ننمائید و جز آیات نخواهید مع ذلک
انکار نموده اند و مثال این امور عظیمه که جمیع میدهند غافل شده اند
و نفسی اعتراض ننموده ولکن باین مقر که باختیار او کل کتب
ناطق است نسبت داده اند که احکام بیان را نسخ نموده
الا لعنة الله علی القوم الظالمین مع آنکه نص بیان

این ظهور مختار بوده و خواهد بود و جمیع بیان بذکر و ثنایش
ناطق و بظهورش مبشر وما یظهر من عنده هو ما
ظهر من ظهور قبله ومن فرق هو مشرک کذاب
و منکر مرتاب وازآیات گذشته اکثری از اهل ادیان
از مقر اقدس خارق عادات دیده اند علی شأن لا یذکر
بالبیان فاسئلوا المدینة ومن حولها لیظهر لکم
الحق و معلوم نیست که آن نفس معرض در خود چه قائل است
لا و نفس البهاء لیس الا علی افک کبیر از حق بخواهید
توفیق عنایت فرماید که شاید بر صراط امر مستقیم باشید لان

هذا الامر عظیم عظیم زه است که عظمت آن واضح و مبرهن
شود لا یبقی الا من کان ناظراً الی المنظر الاکبر
ومنقطعاً عمن فی السموات والارض حباً لله
المقتدر العزیز الحکیم   الیوم یوم نصرت امر الهی است
بر هر نفسی لازم که در کمال استقامت ناس را بشطر الهی
دعوت نماید انشاءالله جهد بلیغ نمائید که شاید گمگشتگان
بریهٔ نفس وهوی بافق اقدس الهی توجه نمایند از نفوس
اثر محبوب بوده وخواهد بود چه که ثمر هر نفسی اثر اوست نفس بی اثر
مثل شجر بی ثمر در منظر اکبر مذکور لله ناطق شوید ولله تبلیغ امر

نمائید باعراض واقبال ناظر نباشید بلکه ناظر بخدمتی
که بآن مأمورید من لدی الله اینست فضل اعظم و رستگاری
ابدی وثمر جاودانی وعنایت حق در کل احیان ومدد فیضش در
کل اوان رسیده وخواهد رسید من کان لله انه معینه ومؤیده
بالحق وانه علی کل شیء قدیر والبهاء علیکم یا احباء الله
بدوام ملکوتی وبقاء جبروتی

تراب اقدام ثابتین عبد الحسین اوارهٔ تفتی بجمع و سواد این الواح بدیعه پرداخت
فی شهر ربیع الثانی من شهور سنه ۱۳۲۶

فهرست

مطالب	مطلع	صفحه
(۱) لوح عالم در مطالب عالیه	حمد و ثنا سلطان	۱ — ۲۶
ذکر بیت العدل و ولاة امر	قد رکبت علی کل مدینة	۲۶ — ۳۱
لوح شیخ فانی	قلم اعلی من فی الانشاء	۳۱ — ۳۶
لوح حضرت فارس	ای دوستان یزدان	۳۶ — ۴۲
ایضاً	ای بندگان	۴۲ — ۴۶
ایضاً	ای بندگان	۴۶ — ۴۹
ایضاً	ستایش	۴۹ — ۵۲
در ذکر بلایا و اتحاد	ای مهدی لوح ربوبیه	۵۲ — ۵۸
در ذکر مصائب دوستان و مطالب اخری	ای جوان	۵۸ — ۶۹
در بیان برخی از مطالب عالیه عمومی	ای حسین بذرکه	۷۰ — ۷۶
مطالب عارفانه	در شیخ یا چراغ	۷۶ — ۸۲
در ذکر ارض سنه و ایام امتحان	سبحان الذی ینطق	۸۲ — ۸۷
در امر به تبلیغ و نصایح	نشهد انه بعنایت	۸۷ — ۹۲
بیان مطالب عالیه و ذکر احکام	رشحات وحی	۹۲ — ۱۰۸
تمام عربی در مطالب عالیه	ان یا ورقاء	۱۰۸ — ۱۱۱
ایضاً عربی جامع نصایح و مطالب	ذکر الروح	۱۱۱ — ۱۳۶

فهرست

مطالب	مطلع	صفحه
تأکید در اتحاد	فوعزتک یا محبوبی	۱۲۷ — ۱۳۳
مطالبی که تمسک نموده بشود	ان یا اسمی	۱۳۳ — ۱۴۷
در ذکر تبلیغ	ان یا قلم الاعلی	۱۴۷ — ۱۵۳
در ذکر احوال و مقامات	المحترمة النقی	۱۵۳ — ۱۹۸
شأن نزول لوح حاجی کریم خان	یکی از احبای	۱۹۹ — ۲۰۰
لوح حاجی کریم خان در مطالب عظیمه	یا ایها المعروف	۲۰۱ — ۲۲۷
کلمات شیخ مرحوم که در طی لوح آمده	اقول	۲۲۷ — ۲۲۹
اسرار مرموزه ملیحه	عاشق از معشوق	۲۳۰ — ۲۳۲
مطالبی از بیان و فرقان	بگو ای دوستان	۲۳۲ — ۲۵۵
در مورد تأویل	مقصود از تأویل	۲۵۵ — ۲۶۶
در جواب اجازه خواستن	مکتوب از شما	۲۶۶ — ۲۷۳
در عدم تکدر با اسم حق	بعضی از ناس	۲۷۳ — ۲۸۱
در اظهار قدرت و بعضی مطالب عالیه	نشهد انه الرحمن	۲۸۲ — ۲۹۱
در مطالب حکماء و در بسیط الحقیقه	و ما ذکر	۲۹۱ — ۳۰۷
دلالت بر تقوی و عدم خوف	ای بسر علم	۳۰۸ — ۳۱۸
در بشارت حق و بعضی اطوار ردیه صوفیه	یا علی اشکر	۳۱۹ — ۳۳۰
ناله از جفای اهل بیان	رائحة احزان	۳۳۰ — ۳۶۸

